

1. The first part of the document is a list of the names of the members of the committee.

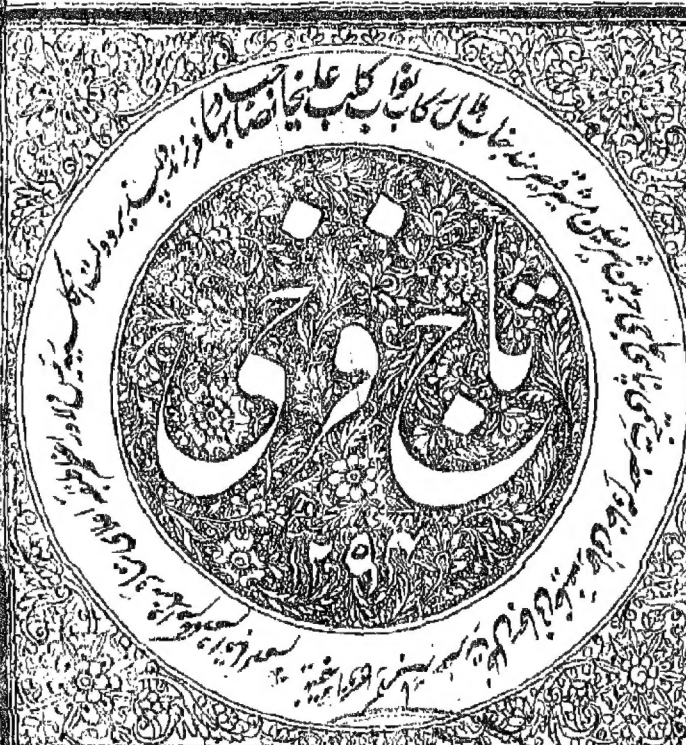
2. The second part of the document is a list of the names of the members of the committee.

3.



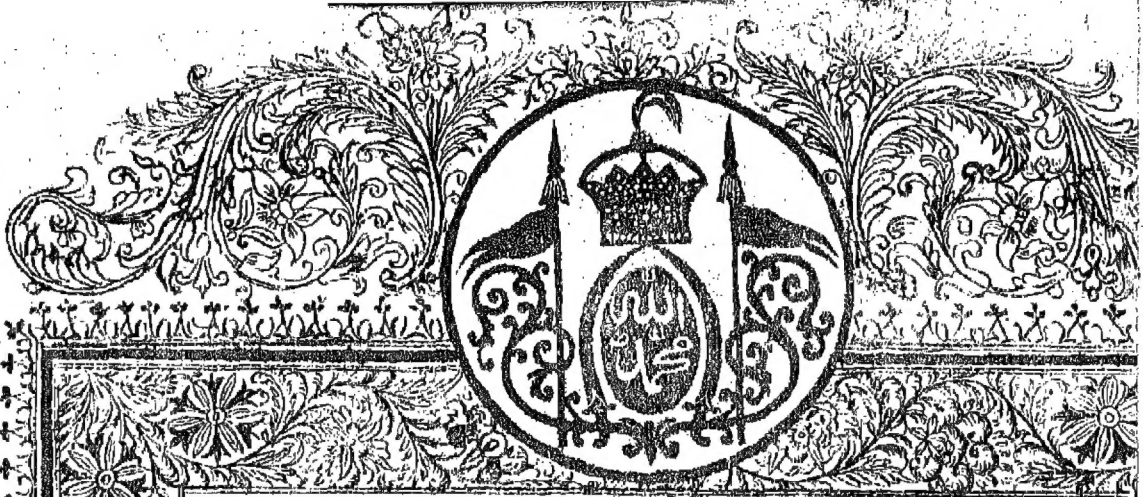
خلق الانسان على صورة

سيد الله كهان رشك شاهان خلقی سے



بدارالرایت (طبعی) کا ترجمہ کیا ہے اور اس کے اسرار عن المفاہیہ الشری

درجہ تاج المصنفین



بیاض بام روز و این اصبح من
 چنان باشد که در کل از خست جلوه
 نخل خاتم من بار و از کست
 ز رنگ خط من طوطی خطان چون
 سواد و شام سر مشمش
 سبق گیر دستان کلام صاحب
 زین از شش مصباح طبع
 هی از فطرت قطری بگیرم
 نماید عرصه کستی چهار نامه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



انی کو مہر از زوال و تحقیر نصیبان

ل دست درستی چه در بالا چه در

بَابُ اَزْ نَوْحِ وَاَهْ وَفَعَانِ شِيُونِ مِمَّ

وزان نورا و در خاک باد و آتش

فنج طره سنبل صدائی نوحہ بیل

شوقِ رویِ صنمِ شادِ کاملِ کامیاب

نهمین است ایند مل و کر عطرست اند

مرور و چگونگی می صدای کروبا

آن هستی که از مرآت کو فی عکس صُنع

الحی کو معسر العیوب و فوج و استی

بے عشق اوکست مستی اگر میرا ہے

نهان در غمزه و انداز و عجب و ناز و
به استغنا

نمایان جلوه حسن جمالش از ممشیا

نسيم بر بزم گل شيرين

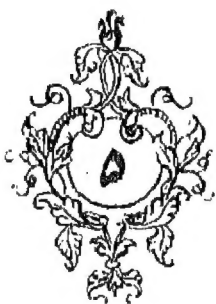
بزم شوق دیدش مهر خاورید

سماں کش بخرو کل چہ در شہر و چہ صحرا

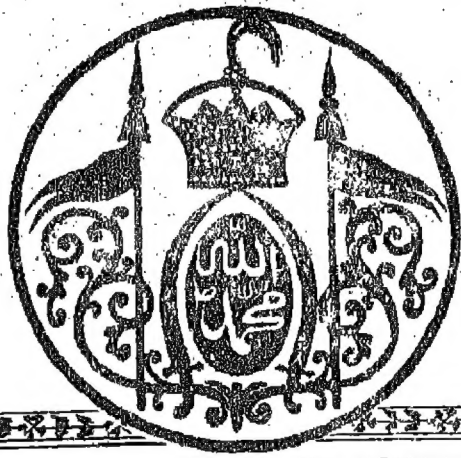
بہارِ گلِ خزانِ دی بسویش مسکینہ ایما

بیخان نظام کہ حسن نمبر کا از حیرۃ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

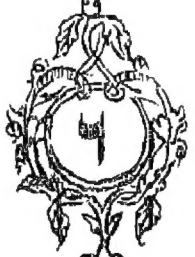


۴۴
تغافلہ فیہ
نہیہ

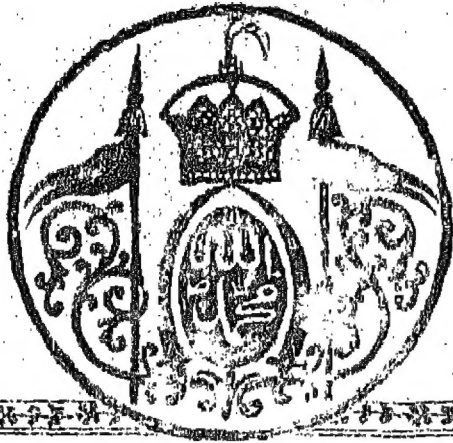


توئی اول توئی آخر توئی باطن توئی ظاهر	توئی لجا توئی مبداء توئی ما و توئی نشا
توئی عاشق توئی شائق توئی خالق توئی راز و نیاز	توئی فائق توئی سابق توئی صادق توئی مینا
ترا خواهم ترا جویم ز تو خواهم ز تو گویم	بر او عشق تو پویم بر او ارم ز تو سودا
چمن این قمر تو زندان من از مهر تو بستان	قمر از نور تو رخشان کن بر فیض تو خا
همه علم و نوال جود و امزش ترا جو	همه کبر و عنبر و عنج و کیتانی ترا زو
بیخ و ات بی مای تو آیدین انجلیک	شاهای صفات یحیی و یسایه و یسایه
جمال حدت و اشکار از کمر توست	کمال قدرت او منحنی در پرده شایا
کوی شاد طلیحان راه و کوه کبریا	کوی شد کعبه اسلام و کای محمد ترسیا
کوی کسوت یوسف نه بهشت زنده	کوی اغماض از حال بحیر کشته بی پروا

این کتاب از کتابخانه
مکتبته عالی
دانشگاه تهران
است
تاریخ ثبت در کتابخانه
۱۳۰۲/۱۰/۲۵



این کتاب از کتابخانه
مکتبته عالی
دانشگاه تهران
است
تاریخ ثبت در کتابخانه
۱۳۰۲/۱۰/۲۵



که امیر را اردو بزرگتر بران

کمی ندان و دولت کن از غیرت کما

کمی اردو نمایش حسن پرده سوزاوی

رسول مصطفی ختم رسل محبوب جزوه

اساس راسدال و پیکار آب و

طراز برق دولت خوش چرخ

زیناب نبوت کو هر چه خفته

بود قسود سجاد کلدی اسری

شهی که قوت عاجز نوازیهای او

کمی ناز غیبی را انجمن خضر

خیل آرا شود بر و گلستان آتش

نشان در بزم کبری پیدائی

مهر برج توکل مهر چرخ شرف

مشایخ آیت سیمین بهار جنت

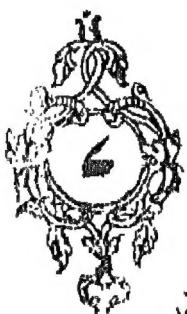
نکار پرچم و پرچم روضه

رموز آموز ما و حیط علم الاسما

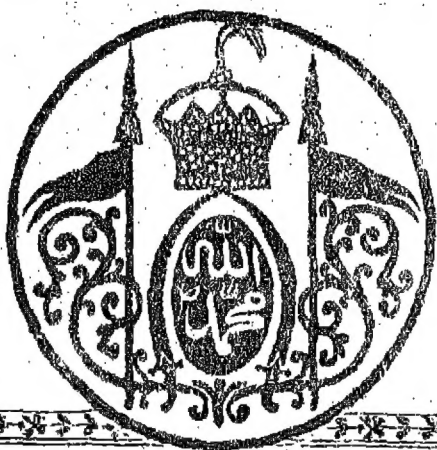
هم آید و نقاب قوسین آرد آن

بقره و هر چه بر چرخ خضر

دولت
مهر
برهان
بزرگ



نظم
چرخ
بهر
نوا
بهر
نوا



نشاط از خواب شوخی از خرام و نشسته از صبا

بدانی روح را گریان کجایش از تمام اعضا

که خونها میشود از رتقش و ریشش بدن صبرا

که نماید کجی چشم بخاری فتنه بر پا

و یا چهره نو چو پری فراز کوه مانو

معنبر کمبوی او عرقه الوشای مر

نرسته معدن لولو برشته نخا خرما

ایا در محفل حیات شاخان آت

بفرمان جلالت نام نامی توشه

بروشکام میجا نعره بشبید و بشیر

عرق الوجه شمش در زرم کربنی

حسودش چون نیا بشد زور و رنگام دان

نرا نیر اچیان بر بود عدش ابر کیتی

نیش بر بچه نیکون مانی لبر

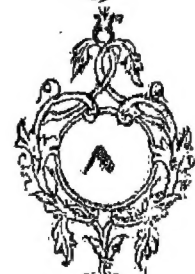
مخطوط عارش مخلوق استنزل با

بجاشش جو دو خاکر دست او

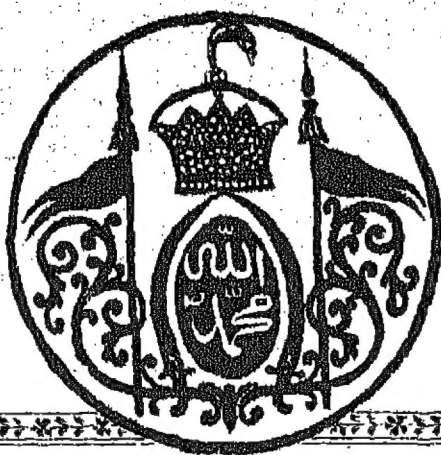
ایا در نرم نعمت عنایب سدره

بفرمان سالت ذات پاکت کشت

کتابخانه شخصی
مکتب
کتابخانه شخصی
کتابخانه شخصی



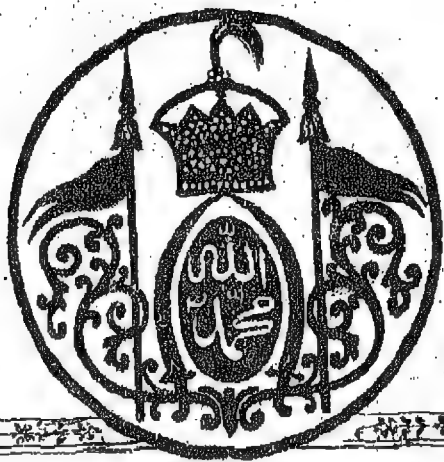
کتابخانه شخصی
کتابخانه شخصی
کتابخانه شخصی
کتابخانه شخصی



چه آن چشم خدایم چه آن کیسوی غمخیز	چه آن دست کهر بار و چه آن لعل رخسار
ز روی غنچه از عجب نباشد شک و تبیت	نبار و ابرو در میان خمینه و لعل از خارا
کلاب انسانی ابروالت میکند ز ازل	نخار نوم از هر سره غبار صحران شمل
شکستی خورده از سلاک کمدی بخت	مسلسل خیزی لفتان بارم و یغما
بعالم کریم خلق او دست از آید	چو عری برود توری خار سرش
نوال کبر عیاشان دی اندرست و بنگار	شدی چو پل لوف یوسف بر من بر کار
شان کش بیره خطی تو مار سیت و ندان	سمان یاری مست اندر هاشم خشا
رو و در جوف غم بر گرفت شمشیر سوزانت	عظام مردگان از قبرها بجد آسما
بر کاشش از بخت بر سپهر می	شود در دم دو پیکر قاش مانند جوا

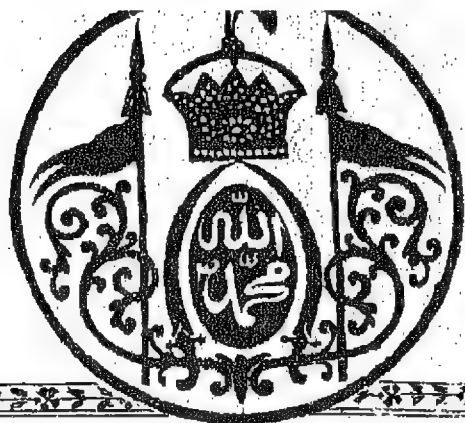
در این قصیده
 از صفات و احوال
 حضرت علی علیه السلام
 در وصف او آمده است
 و در این قصیده
 از صفات و احوال
 حضرت علی علیه السلام
 در وصف او آمده است

۹
 در این قصیده
 از صفات و احوال
 حضرت علی علیه السلام
 در وصف او آمده است
 و در این قصیده
 از صفات و احوال
 حضرت علی علیه السلام
 در وصف او آمده است

[illegible]

شکسته باز وی سمیع و لبسه سپهر
معنیر مال و طوطی بال و برق اندام و
دش مرغوله لیلی و نعلش اسب و غدا
به او افی کشایدت ازین دنیا و ما بها
و منه از بهکشان بپشت مان ^{استخا}
نوابت را از ان گذشته لاحق رنج
بقهرت و بسا این جهان شمع و با
و غم غیبت بمضمار و غا از باناکان ^{فرسا}
کران شد چون کاب تو سوی دنیا و ما

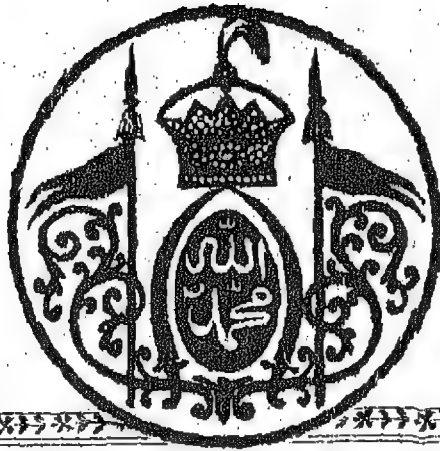




فرست آر مش و رحت پی نواب	بجی این و غلطان کو سر بحرین عن روشن
که میدارم بطرف خاص تو صد نه ناز	پله دریاب از طرز تطف با شاه
و کرینی بسوی من شو فرم فلک	نیزداری نظر بر من فرستم چه حیرت
ادب کویده که کف عنان حصا	کنون حشمت شک که بسر آنا دم
پسوزین پیشتر در وادی ح و صفا	مروین پیشتر ز نهار در راهت خوانی
کنون بدست شوز با و این شوی	چکا ختم کردی بر ستایشا جها
بلن دست بغل خانی شیرین است	بلش با صد شغف حور خای را
تجرب و عاریت کونه نمودم پر	اشات فت چون اغیب سنی حق
سحاب از چرخ و قطره بار و اقطره	آلات جهان پر شد و از یاری

کتابخانه
ملکوتی
تهران





بیاد و با هزاران عجز پیش خادمان تو
کمان نشسته شب تیر و بن شمس جهان آرا

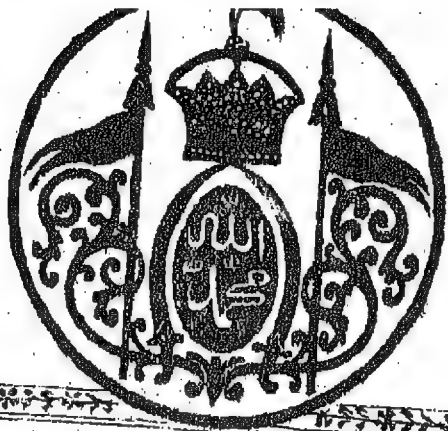
مدح ایام نونین حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه

سحر که خمر و خاوند و کشادگان	کشید سر کربان با خرم تاب
عروس و همسر پوشید برقعین	عجز چرخ ز برکت دیر کونه شب
فشانند بال چو شب از آتشین	گر خیت ظلمت شب همچو سمدیده غاب
شعاع کستر چالاک و چرب دست ضیا	کشید بر در ظلمات سیمون جلیا
پی علاج خار شبان بتان نجوم	یکان یکان همه بستند چشم و شوخ
صبای نخله بسیند و نسیم غالیه سا	فکند چادر نعت کباشن شاد و آ
وماغ لاله بیویا ناله هوا فر کوم	و بان غنچه بر طیب آب زلفا

مدح ایام نونین حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه



مدح ایام نونین حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه

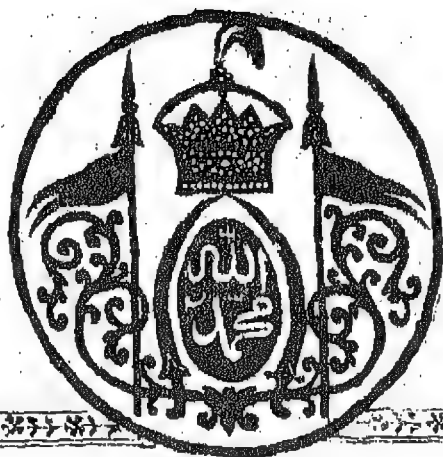


شکوۀ طرب نکیند بر شید حجاب	شقیق بو تلمون جلوہ مخور خند
فلک بچش شفق ساگین لعل	زمین لاله خود روی جام لبدر
فتاند بر رخ کلهاسن از قطر کلاه	برای دفع شکر خواب غنچ کی شبنم
عیان زنج چمن کشت سخن خیاک	سحر و سید سحر کنوای بلبل سآ
چمند ورده و برزن صبو حیان	سحر و سید سحر کنوای بلبل سآ
بیتغ صبح رب در عاشق بتیا	سحر و سید سحر تا داری شب
دلم زنج حوا و ث بکونه کونه عذاب	سحر و سید پی عیش عالمی لکین
ومی جوراقا رب بناله چوباب	کسی ز سید حسوان شال و ف کعب
ومی بهر پری چس کلان چو زلف تاب	کسی عشق لب لعل و اغدل چو شقیق

له شقیق روی
لاله بهار غنچ اول
بدر نظم اول
مخبرین شد
سحر و سید سحر
فردا کی در میان
سحر و سید سحر
بروزن پاکیز
فردا شهاب
بهان جان



سحر و سید سحر
نزدستان
بهان جان
سحر و سید سحر

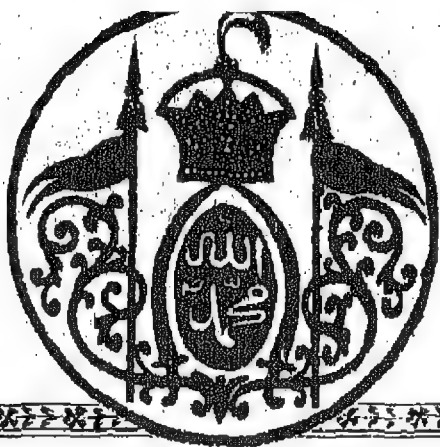


بجز بنارالم چون سپید درمجر
سفید شسته چنان می شنید
کمی نشد که غبارالم در دل شود
چو سبزه بخت نامهای سینه کشا
به عمرت از نهم دل و کرچه چاره کنم
اگر سوال کنم حاجتی ز کس آرد
چرا زنت دمی دست رو بیدین
دوای در دل خویش از کجا آم
مگر روم پی مندر پادرو بری کسی

ولی بلرزه عرس مثل قطره سیما
کیچ رنگ نیکر و بصره از خضاب
بجوش آن اشکم نزار چون سیلاب
که شسته کثرت ناسور در دم تقاب
که عشرت از دو جهان شسته و فنا
بلب نیامده بر روان سوال آید
که بجز تار نفس مست خاغم مضرا
چو مری سوی من افکنند نگاه آید
که نام نامی او مست یب چار تما

کتاب
نور



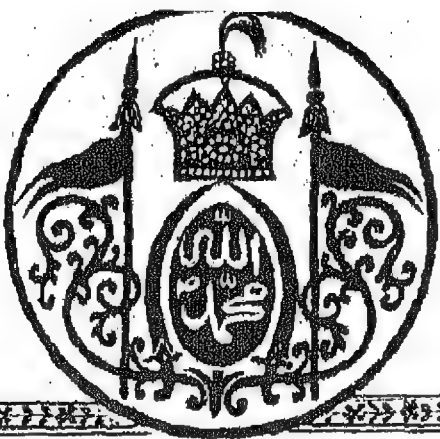


وزیر شاه ریل آصف سلیمان جاہ	معین ملت و مذہب عمر بن خطاب
خطیب عزت و عنوان خطبہ کرم	ستون کعبہ دین بن منبر و محراب
قر و سادہ و کرسی سیریز ہرہ	پھر طارم و خلد آستان عثمان
و تم پھر جلال و نهم بہشت نوال	سوم جهان کمان با لہذا و چاہا
اگر بغرب و زخند کواکب حسش	دیار زنک شود رشاب و حلال
ز چشم خمر و شیرین فسانہ فرش	رہو چون دل نہر ما و نقد شیرین
بید ہای مقیمان کو چہ طلبش	مارہ خاشہ بہر قائم و سنجاب
براہ و غضب دست او بر زوہا	نعود با اللہ اگر تیغ بر کشد ز قراہ
اجل نہد سہ ابطال بر دم شیر	بدان مثال کہ اطفال کوی و طباطب

خطیب عزت و عنوان خطبہ کرم
ستون کعبہ دین بن منبر و محراب
پھر طارم و خلد آستان عثمان
سوم جهان کمان با لہذا و چاہا
دیار زنک شود رشاب و حلال
رہو چون دل نہر ما و نقد شیرین
مارہ خاشہ بہر قائم و سنجاب
نعود با اللہ اگر تیغ بر کشد ز قراہ
بدان مثال کہ اطفال کوی و طباطب



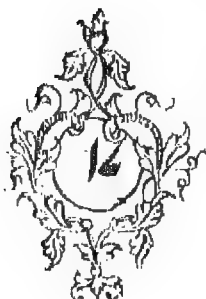
خطیب عزت و عنوان خطبہ کرم
ستون کعبہ دین بن منبر و محراب
پھر طارم و خلد آستان عثمان
سوم جهان کمان با لہذا و چاہا
دیار زنک شود رشاب و حلال
رہو چون دل نہر ما و نقد شیرین
مارہ خاشہ بہر قائم و سنجاب
نعود با اللہ اگر تیغ بر کشد ز قراہ
بدان مثال کہ اطفال کوی و طباطب



توان رینج حبیبانی که آبیاریست
 جوانه آهن سخت تو بر سیریتی
 به پیش نغسه رزم تو پیچیده مافوق
 ساختند بقصر تو مهر افندی
 بدست را تو صدگان لولوی^{لا}
 خیل سازد بی مهر تو بر ایل
 بسی ماسطه فتح ابروی تغیت
 عجب سمند سبک خیز زیران دی
 برزم دیو ملک خصلت بنرم پری

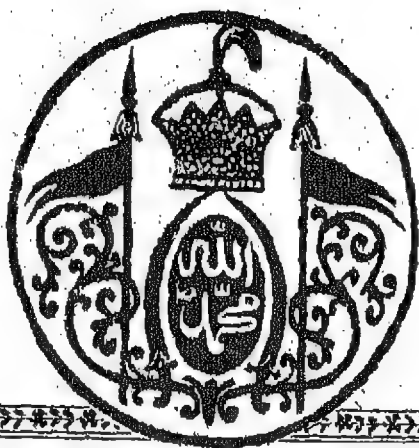
بچاه باغ نازد چرخ را و دلا
 سزد عجبون ایام را و باره شب
 چنانکه مشکیه شد در طنین^{به} بیا
 ازین سبب همه شب و نه زرقا
 بود حقیر تر اندر طنس ز موج سراسر
 همان که رستم دستان و بهار
 ز خون دشمن سازد و سوار کونه
 که مست سرعت او پیش از ضبا
 بحرزم عقل و ذکا و بعزم و شهرت

در این صحنه
 در این صحنه
 در این صحنه
 در این صحنه
 در این صحنه



در این صحنه

در این صحنه

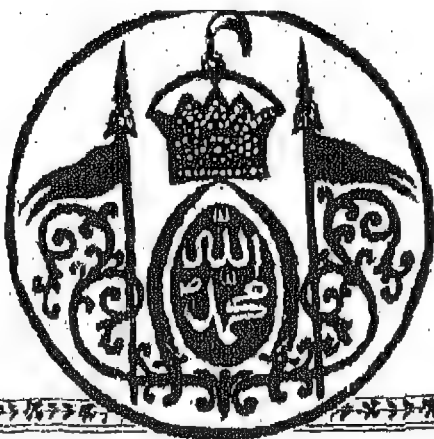


پی سوار تو سحر اکبر نمی بین	برای دفع شیاطین دین چو تیر شهاب
تبارک الله از ان تو سن مجره کام	ستاره منج و ثریا ستارم ماه کام
زمین ثبات فلک سیر و باد ز قناری	که با کمال جلالت که دماغ یاب
به ضرب ستم شکنده پشت کردن میخ	بجاک زند نعلش بر زنده پیل سحاب
خوشامیکه طواف حریم تو کند	همیشه تادم محشر مشاب به کرد
پداسجالت آنکس که سر نساختم	ز ابروان تو بیند چو عنبرین سحاب
پی ملاحظه ارتفاع نیست دین	کف تو ساخت ایند شکل صلاب
نظام عالم دیگر قصه چو اثبات	نجسته ذات ترا خواند بهر استصواب
فلک بجوی خصال تو نوافه بین	زمین به سخت خلق تو کان عین سحاب

این شعر در کتاب
الکافی ج ۱ ص ۱۸۰
در باب صفات
الانوار آمده است



این شعر در کتاب
الکافی ج ۱ ص ۱۸۰
در باب صفات
الانوار آمده است



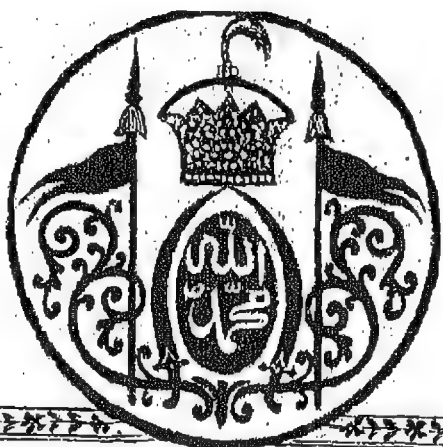
<p>شود چو ارم پین در بدن اعصاب بزنگار ضوآن روضه صید فلک برش که طوبی اتم و نایب که احتساب تو کردیده هست طوبی جگم که ضرب نشسته ز اثر سزا بدل نسازم آنرا بصد سزا فرشته بوشه ند بر خط از او که دو آرم بروی پهن گشته حجاب شبانه روز حبان ریت عدا</p>	<p>بجوش مهر تو خون از بخوشد معی چو جبریل بدرگاه تو هست از سفیر مجاوران سریم ترا همبیکو چنان بلب شود کردن قتل فوج چه گویم از برش خجرت که چون ضی اگر گناه کنم در علوه دست تو و کخطا برود و ثنای تو بسوز سحر تو چندان نموده ام فیا ولی چه سود که زامراض فکر اندوه</p>
---	--

در این شعر
 از قلم
 استاد
 میرزا
 محمد
 تقی
 میر
 کاتب
 است

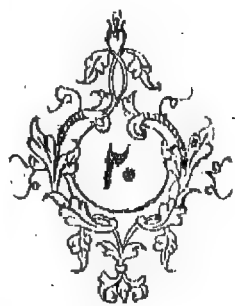
در این شعر
 از قلم
 استاد
 میرزا
 محمد
 تقی
 میر
 کاتب
 است



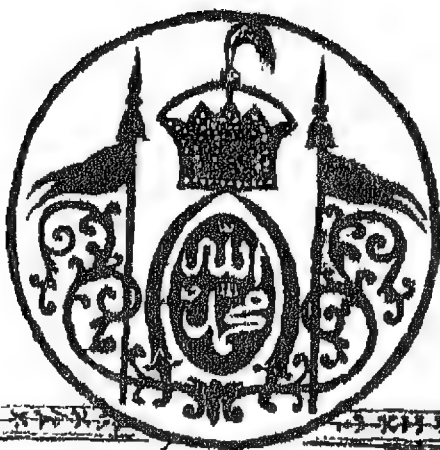
در این شعر
 از قلم
 استاد
 میرزا
 محمد
 تقی
 میر
 کاتب
 است



خدايکامانا انصاف کن که تا بجای	بمانم از صدمات و غموم سینه کباب
بچار موجه هستی تو ناخدا هستی	غریق بجز بحر غم مرا در یاب
اگر برانی بازت سپاس خواهم داشت	که کفر هست شکایت بند بآب
و که بخوانی رطب لسان بخوام	بشکر بذل نوال تو تا بر و جاب
بغیر این در جوابه سؤل و شان	به شمت خلفا و بعصت اصحاب
بان فریح بسیاران که بلای	بحق او که بنوشید زهر چون حلا
بان ائمه شش عشر که دست	نموده عطف عن شان کنی راه
باولیای جهان باصفیای	بسینه صافی او تا دو پا کی اقطاب
که عرض کن همه حاجات ترن به	بسورشی که شود سنک از شنید آب



جانب شرق از کتاب
مثنوی



کشی کر پطول انچن حکا پین

سنو ز اشارہ کف دل کہ تا تجھ پہ

ہلہ ہوش سیا و زیادہ سترہ

تفسیرہ ختم نسایا بروعا کہ می آید

ہمیشہ تاکہ نسایہ تقسیم خزان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعضی و سبب ساز محبوب و شمع تو

نیم حسد برین خاک پاکِ قبرت!

یقین کہ در علم سخنبرد از استاد

سُئِلَ اَدْبِتْ كُوِيْدِم كِه بِيْشُو!

کہ اطرسیق اور بنسیت کثیرت

کلمہ شکستہ اجابت حق پی اطرا

درخت رسته پیرین لعل کو عینا

بہجہ نو حکمت نہ تاکہ میل تیا

ایکی پے سینوی اُست کرینا عباد

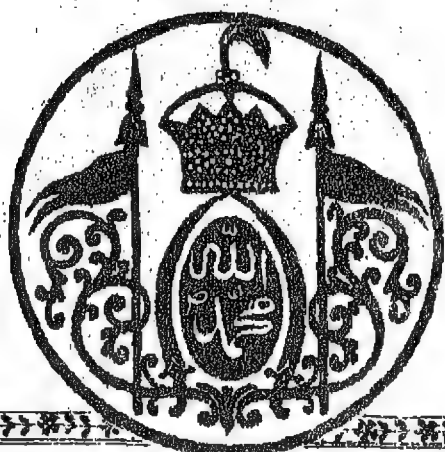
بسم الله الرحمن الرحيم

منقبت امام ضامن بن حضرت علی موسی رضا علیہ السلام

لا
 بران جان
 وطن
 از سر
 به
 خفته
 با این
 و
 بدین
 به



۵۵ اسباب
 بالکسیر بسیار
 ۵۵ فتن
 اطراب بالکسیر
 در طرب و درون
 ۵۵ فتنی الام
 در حق تعالین
 یعنی و دست
 در فزون برمان
 حاس

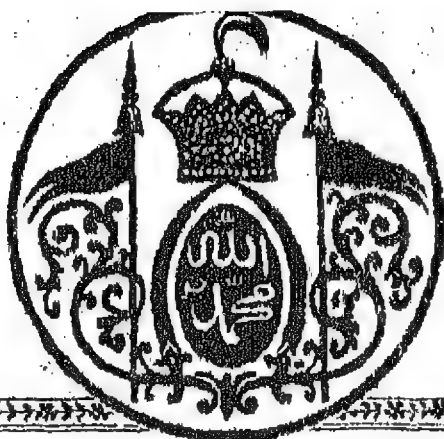


تا هسته دوزخ است سلسل آفتاب	داری بزییر هر خشم هر خیر آفتاب
قدت قیامت رخت مهر و خورشید	یک نیره دوزخ نشود از آفتاب
خال معبرین تو بر پیر آتشین	یا آتش ستان کیوان آفتاب
یا بند وی شسته داغ و خون عین	یا سایه کرده کجای ابری بر آفتاب
رخسار دلفر و ز تو کز پرده	از شب کشد بفرق سیاه آفتاب
لعل تو در آتش از رخ و رخ فزاید	در خلد هست هر فرد و کشته آفتاب
تا بد ز تاب خند تو یکسان	باشد ز عکس وی تو یک آفتاب
دریا بیا دست تو که موج زن شود	که در بطن هر صدفی کو آفتاب
از خط کشیدن حسن تو طغرای عین	بر صفحه که هست از آن کجاست آفتاب



۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و فوق بی
وزار اول
یعنی بی بی
و وزیرانی
یعنی بی بی
آستان بی بی
سکونت بی بی
سلطان بی بی



پروین نجاست جنبه تو از عسق بر	انگشته است یا بی کوشا آفتاب
بینم ز پنجه تو در اغوش نشین	سوف انخسب در شفق و در آفتاب
داری دهل لب چون کین شنشی	کو را و صیف کشته و چاکر آفتاب
بدرالدجی امام ضاسر و ریکه	رخشن چون شش در خضر آفتاب
ارغنده شیر رزمی که خوف است	چون روبه ضعیف شدن لاف آفتاب
شای که از طپا نچ که گردان فوج	کرد و کبود سپهره چون یلو فراق آفتاب
ترک فلک نه ساید اگر جبهه بردش	فی الفوش از شعاع زنده خیر آفتاب
بهر شمول مخزن او خازن قضا	پیدا نمود صوت قمر در آفتاب
باشد که حاجبان درش آلتی نیند	بر آورد و مال همه شایه آفتاب

در این بیت از کمال و کمالی است
در این بیت از کمال و کمالی است



در این بیت از کمال و کمالی است
در این بیت از کمال و کمالی است

سرازمخت آقا

می آرد از شمع و صدیوق آفتاب

در سقف کاخهای تو چون پر آفتاب

ناشر بنیاد ملی از خاور و آفریقا

عشاق روشن رشکوی منظر آفتاب

محبوب دست رازگشتی کرم

که از فکند در چشم و در ساغر افتاد

در روضہ حبلال تو سر عہد آفتاب

باید به نزد مکاه تو چون محسب قات

مشاطه و شش برای جوارین هم

آن سروری که سخت طرح نشمینی

کر خضر جلوه تنویری کشت سیمون

سیر کشید شوق استانی تو سر

چون سہمسا بحشم جهانی شدی غنیر

چو شد احتساب تو چون شیرین

در فرزند سال تو مرعوبی که کشتا

آید بکبر و قصه تو چون بگریه آسمان

سید کی بیٹی
بیگانہ
جواری شجر اولاد
ایک مہم جو
بے گناہ
یعنی بیکار
غنا کے لئے
بالا و برسان



مفتوح است از دست
ببینی نشسته شده
و با نجوی و جایی
در آن کن کشی از این
مفتوح است از دست
ببینی نشسته شده
و با نجوی و جایی
در آن کن کشی از این



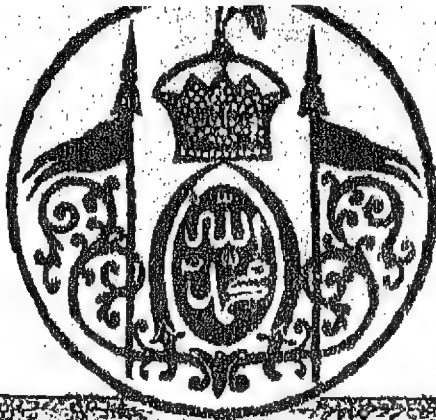
باشد اگر مخالف حکم تو بر کشد
 شمس سپهر شمس الیوانت سید
 نازان چون عروس نشیند به
 منکام سیر کن قصر رابع تو
 ای بر در جلال تو مدح چنان
 من مدح تو بنام از هم بشتن
 بدتر ز مرده یک شناسم گناه
 لیکن که اخت نازده حدت مر
 ز قه ز من شرفاء تو بر خوان چنان

تخم خود از قبیلۀ بونخوب آفتاب
باید بتافت بجهت جهان و بگرفت
گیر و مال ذات تو گشت و مرا آفتاب
بگذارد و دوست برافسرد آفتاب
واندر شانه تو شکست آفتاب
ز انسان که سپنج چایم خست آفتاب
دانم ز بون چورده دشت در آفتاب
جسم چنانکه پیکر شمع در آفتاب
راشش در پیش من آفتاب

نام و نام خانوادگی
پدر و مادر
تاریخ تولد
محل تولد
شماره شناسنامه
کلاس درس



تاریخ



تا عازۀ نضارت ز نعت بفرود	ماله بپره کل و سینه آفتاب
صبح امید چشم حسودت نهیندا	تا روز خشرگر شودش سهر آفتاب

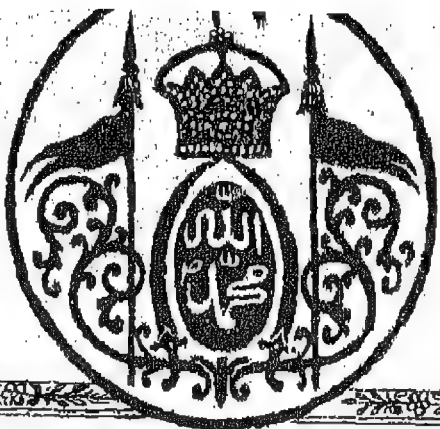
منقبت خستید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام

نوبهار آمد جهان را رونق دیگر گرفت	بوم و برا غنچه و گل صد روز گرفت
قهرمان فریدین از بید برک و پلنگ گرفت	بهر قتل بمن دی سنه و بخر گرفت
ساقی بیاک نوروزی با عجا گرفت	از شقیق و راه در کف با و ده گرفت
از نسیم ضمیران و از نسیم غنجان گرفت	خاک باغ و فراغ یکسخت گرفت
شونجی چشمان حور العین لبوق گرفت	آمد از فردوس جاور دیده گرفت
چشمه سارینباستان آب گرفت	آبشار موج خیزان طعنه گرفت

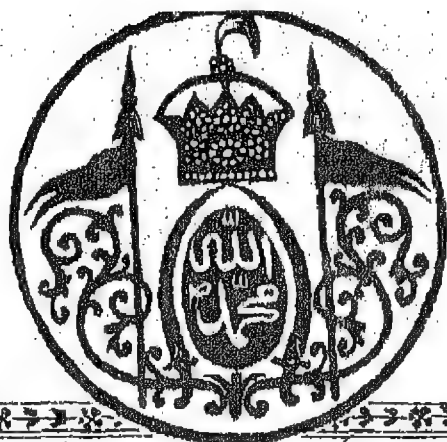
سینه
آفتاب
سهر
خشرگر
شودش
ساجدین
امام
زین
العابدین
علیه
السلام



باز جان
کینه
زین
العابدین
علیه
السلام
ساجدین
امام
زین
العابدین
علیه
السلام



نیست سنبلیله بر کس سیلی شگون عدا
در تیر بر که است شامی یاعروسی
بهرمان چن شیشه ^{۴۵} لعل اندازی شد عیان
صحن کلشن از ریاحین ^{۴۶} که صباغ
طلحه پوشان جان در چله نشسته ^{۴۷} در
غنچه کل کرده از برای دست پوش
عارضه نشان نسرین فیر پاشید این
مهرگان کشند ز انسان مغزه کنان
چاره عقرب گزیده ^{۴۸} نه ^{۴۹} سینه ^{۵۰} بفر



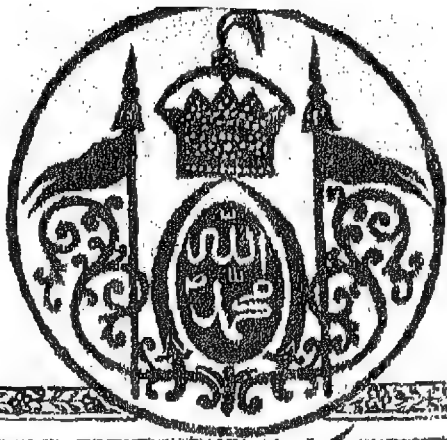
نازند قیال مجنون شرابان خوش کل
 با حیوس فروین ارای ابرو بسا
 از و غور سر می بجزر بخور بزم شای
 ماه تکین حسن اوج دین علی ابن
 آنکه با عقل فراطون بتیغ لاله کون
 آنکه صفت آفیم شش سوی سه روح
 بجزر خط دین دولت احتساب او
 لعل کلکوش بر عارض چوینی نیا
 مست افضل او صد خط بی اندر

شاخ با چون کمان این خابین گرفت
 راه چون سبکت در بری و اوز گرفت
 لاله امر بخت یا قوت کون مجر گرفت
 کز نهیش لرزه اندام انجست گرفت
 تاج از خاقان ربو و باج از قیصر گرفت
 با نهیب نعره کردان کست او گرفت
 فتنه را بیهشت ظلم را بتر گرفت
 کلش فردوس را سر شیمه کوثر گرفت
 صورت و اقبال او صد ملک بی لشکر گرفت

این شعر
 در
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 است



این شماره
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 است

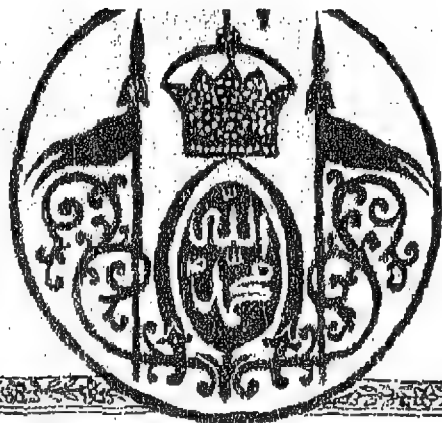


چون هم نسبت بسپت بر حق طاعت
 سواد بر حق نورو در عهدت بر حقیقت
 جندار میست که از همند ناک چاک
 آن توئی که ز نعره شد در شب غایت
 نسر واقع را فلک بگرفته و چنگال
 و یک از عقیای زرین خاک علم
 ماک ایجاد و تکوین او چون طفل
 پنج خواهد تقدیر جسم را بجا بنش
 نذرین امید این شسته از طوفان

این همه تندی شوخی ام از ان شکر
 رو دکی آسمان سهوا اگر مگر
 چرخ تری از خورشید و سپهر
 مدتی صوفیاست در شورش
 پیچ مکرده اگر یک مرغک لاغر
 کو جهان از اول چون در انگر
 دایه انجلیح تو او را سبب گرفت
 تا عروس ملک ملت چون تو گرفت
 بر سر از جود و جود تو تا لنگر



این همه تندی شوخی ام از ان شکر
 رو دکی آسمان سهوا اگر مگر
 چرخ تری از خورشید و سپهر
 مدتی صوفیاست در شورش
 پیچ مکرده اگر یک مرغک لاغر
 کو جهان از اول چون در انگر
 دایه انجلیح تو او را سبب گرفت
 تا عروس ملک ملت چون تو گرفت
 بر سر از جود و جود تو تا لنگر



پیش دست و درین بخش و در بار تو	ابرا از قوس قزح دامن چشم گرفت
چیز ز دطاوس زرین بال گلکش ازل	چون قضا ابکار اوصاف ترا گرفت
لوحش الله کشیدم غممه در صف تو	بوسه از لبسای حشمت کبر گرفت
از دعایت خسروا رطبان خاتم	بگفت دلم آتش ز تحریر چاکه گرفت
و انما در صفات کوشا و سربا	کز بیانش خامه فواید صد گرفت

این ابکار صفت
بود یعنی زینای
دو چشمه زده
در پیشگاه
حضرت اولیای
بانی نام شام
حضرت مولی
علیه السلام
در این
زینت است



منقبت حضرت امام باقر علیه السلام

نماز شام که عقیقه کز کار پرده	جمیده منگی در کلموی بکوبد
برای مقدم شاه شبنم کانج سحر	شد از نجوم و داری چو خطه آیین
من از طناره معشوق محویش	نکار من بصداع هزار و نه

نماز شام که عقیقه
برای مقدم شاه
من از طناره معشوق
نکار من بصداع
هزار و نه



زوره و شیخیز و فلک فلک می کند

سوادزنگ بدینچنین از خبر

محمد بن باخرن مشهور بود صد هزار

نشاطِ جان و قوام بدن غیر

از و سینه سال حکیم دانشمند

جایانم عدم رفت و گشت مست و بیاد

سختی از سر و آغوش ز زنگار پزند

سنگارہ کر و ز جو جس نر لاف و کینند

تو و حسد ای تو این نه خشک تاجی

می که در وی افتد اگر بروی زمین

می که چون بچید قطره صبر بر آن

میں کہ جسے اوارہ بکام الہی

فروغ سینہ و نورِ جگر و قلوب

از قبیل حواریان حسن بدیده سرا

مُشید چون رمی لعل ساعری شود

کلمه بزرگ و شریف و نورانی

پیدا و رخصت وصل و حریف خود را

ہما و اب بلیب گفت بوسکی بن

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



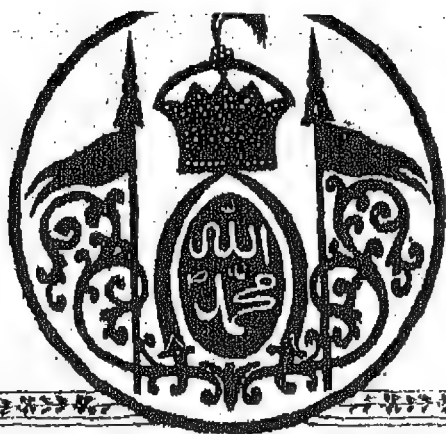
ببازر و عشق جو سلم ایدون
 با شمع چنین مژده سر و انگیز
 ملک دست شدیم از وصال هم
 که شست چون کمر گاه زلف لیلی
 بملح سرور وین شاه آفتاب
 شعیب معجز و موسی کلیم و خصال
 خدیو کون مکان تهنیدن کن فیکون
 هم از عدالت داد و خلق را ناز
 تخت کا و زمین را کمر بضرع

که یک مانه ترا دوشتم مکره و فینه
 از جای خویش بستم بشوق چون اسند
 رسید سرگردون صدائی سحر خیز
 سرو و باد ف و چنک فریاد خیز
 که ست سده از سلم سپهر بند
 خلیل خلعت و ادیس خویش افروز
 که ست علم و عمل را و جودش آفریند
 هم از شکوه سلیمان زمانه را خاند
 نمود شیر فلک را اسیر خمند

در این شعر
 از کمال
 و جلال
 و کبریا
 و عظمت
 و شرف
 و بزرگواری
 و جلال
 و کبریا
 و عظمت
 و شرف
 و بزرگواری



در این شعر
 از کمال
 و جلال
 و کبریا
 و عظمت
 و شرف
 و بزرگواری
 و جلال
 و کبریا
 و عظمت
 و شرف
 و بزرگواری



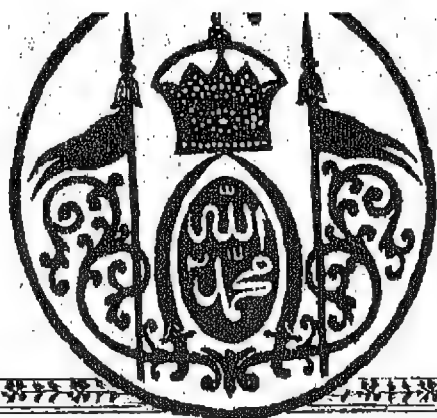
بنای کاخ تو بهتر ز خلد مست مست
 بامهای قصور تو از سپهر فوق
 شود مشایخ تنزیل واجبیم^{التعظیم}
 چنان نظیر تو باشد بعالم کائنات
 طراز موی میان هلال کردارت
 بصیت برش او آفرینش^{ضمون}
 تبارک الله ز اسپ بکروت کشته
 قمر کاب و رطل سیت و ستاره
 پر و چو زنگ بنج عاشقان عجم

دران زو سمنه ابروی حوریان آینه
 بصرهای یاض تو از^{سبحه} بصره^{سبحه}
 اگر ز کار و دست استم^{سبحه} تو سپرند^{سبحه}
 که مام و سر ترا دوست^{سبحه} چون تو فنند^{سبحه}
 بود قضای مجسم نه برق تاب^{سبحه} پر
 جدا شود بعدم از دل کمال^{سبحه} نچند^{سبحه}
 زمانه ثانی آن کو هرین^{سبحه} بجام^{سبحه}
 پسر کروش و شیر^{سبحه} او^{سبحه} و صبا^{سبحه} مانند^{سبحه}
 ز عالمی که در آن نام نازیا نه برند

دران زو سمنه ابروی حوریان آینه
 بصرهای یاض تو از بصره
 اگر ز کار و دست استم تو سپرند
 که مام و سر ترا دوست چون تو فنند
 بود قضای مجسم نه برق تاب پر
 جدا شود بعدم از دل کمال نچند
 زمانه ثانی آن کو هرین بجام
 پسر کروش و شیر او و صبا مانند
 ز عالمی که در آن نام نازیا نه برند



دران زو سمنه ابروی حوریان آینه
 بصرهای یاض تو از بصره
 اگر ز کار و دست استم تو سپرند
 که مام و سر ترا دوست چون تو فنند
 بود قضای مجسم نه برق تاب پر
 جدا شود بعدم از دل کمال نچند
 زمانه ثانی آن کو هرین بجام
 پسر کروش و شیر او و صبا مانند
 ز عالمی که در آن نام نازیا نه برند



از ان شالِ هلالِ مست خجسته تیرت
نیسم خلق تو که غایب بنفشانه
برون قلبِ توحق را نداده اند ^{نشان}
نشده مقابلِ روی تو محسوسِ عالم است
کدایِ کویت تا کشته به می شود
رسیدند در روی بنکبت دارا
چسان به پیش تو آبی پذیرد کوه
بغضت است عذابِ بود و پیمیان
زیم کمرز تو لرز دروانِ کرشاپ

که هست طبع مایون تو قیاسند
برند بوی عمیر او عصا ره ریونند
قزون حُب تو امری بگفته اند
بعیر صبح بالید بر رخ هر چند
قبای طاس کرد و نجای خرقه
بیاید از حضور تو باندر و آرد
که رشته کرمت عالی به دور آگند
به نول تست نشاط خلود هم کند
ز خوف رخ تو سیر قلوبند

12

١٢٠

10

چند

...



10

卷之四

مجلس

45854

ان یمن

...

卷之四

عزرا سب امیانی از جلد در حرکت است در دیوارها





چو فیلسوف بگوید که عالم سرت قدیم
چرا بدر که دیگر روم بر درجست
برس بداد الاحسان الثقلین
چنانکه مع تو فرشتش نمکنم کای
مراسان جسم شیطانی و سرور
سما که بنا افکنان علم و عمل
بسی کماله نقاب مرکب میختر
زبان حسنه ثواب تو ثنا گوید

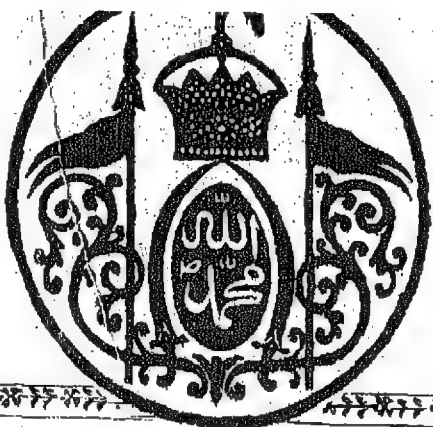
پی حدوث بسیارم رستم تو او ند
که بخرش عصیان لایست
که چرخ میکند از مدح خوانست صد
تو هم تغافل از حال من گوی
مرامان هزاران خجایی چرخ
پی حصول قهر حیران بجان کوش
کنند بنای حیات عدوت را چو کند
بصد خلوص و دو صد حسن تا نراند

نعتی

این بیت از
مثنوی
است



این بیت از
مثنوی
است



ای کیسوی شبرنگ تو طغری شتاب

از دشت مرکان تو خبر همه دل

ایسوی تو آشوب جهان است معلّم

خانی که قناده است برین خط

در سر و ندید بہ کسی شلخ بلوین

آقا قیامت و آن کرون و آن سنیب زنجیر

یا قوت بخیند و کسی الا زول کوہ

وین طرح کہ از فستق و اینجیر

انگوہ صباچی ست رخ آیت

وی طره طر در تو چون از قلم بخوا

وزن کس محسوس تو عالم می شری

چشمه آب آموز و صد فتنه

حضرت کنیزبختہ و ان کی

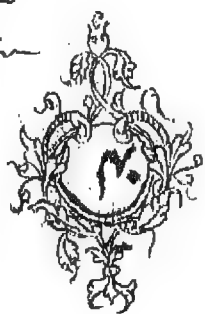
شناختنیم که بسیار دقتی

اعجاز نہایت مستحکم اور لوا لاجبا

مرجانند مدد بند به ترقی قلم فرمود

این قاصد شکسته و سست گویا

لو جاوره نكاسته ميان دو سيب



ضم اول و
ضم اول و



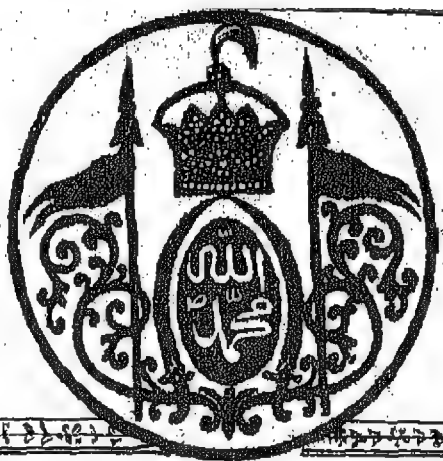
ای شوخِ جفاکار و جفا جو و جفاگر
تا چند کره در نسیمِ ابروی مُهر ^ت
از نهیبِ شیخونِ فراقِ شده ^ت
بهیمِ شن چون شامِ غریبان ^ت
روزی نبود تا نفرستی پی قلم ^ت
کای ناکشادی رخ من مقصد ^ت
وقتی نزدی ساغر کی چند ماوم ^ت
ایدر که ز سوزِ نسیم تو گشته تنم داغ ^ت
از خد فکین بهر ^ت

و تی که شتم خود شتم کیش و شتم کا
 تا چند لب لعل بزیرد و شصا
 سامان تحمل بدل خسته افکا
 شام صفت صبح قیامت آزا
 صد خن و صد عشوه و صد عمره
 هر چند ز دم نرفغان بر رویا
 روزی نهادی سر انگشت مژبا
 آیدون که زبید او تو زده است
 بنما صفت مهر مر جلا خوا

مفتی محمد رفیع الدین صاحب
مفتی محمد رفیع الدین صاحب



چون نور بخشی
اینک بر جان
ایون
بهر سداوی
نبی این زبان
بر بیان جان
سحر کوه شفا
سحر کوه شفا

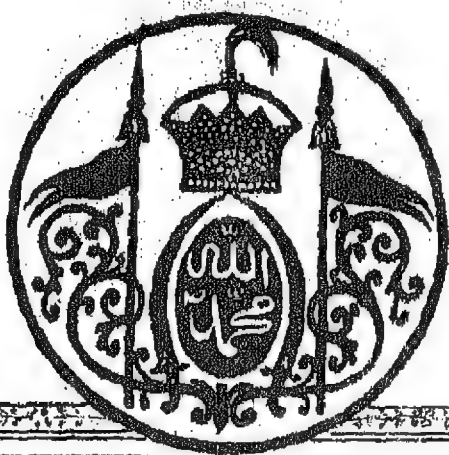


از کوشه ابرو بوصالم کن انتشار	شوم سیر انکف می خنده سرشا
بیمار چو پیش کنی از طر بطف	صد بار و هم شرح تبو حال دل
لیکن چه توان کرد که طبعت نیما	بهر من خسته کنی فکر تیا
ای خاطر آزرده بینش ز خویش	و غفلت وی ایدل ناوان به شد
برخیز ازین که بسی نوحه نموی	از دست بلاهای غم غمزد
پسند شود در نرن دل مندوی زلف	بگیر ز نطل علم احمد مختار
شانشه با قدر و قضا نظم و حکم	و ادبها نکیر و جهان بخش و جاندا
سلطان زل خضر پهل عالم	فرقان همدی بدو جی سید ارا ^{۴۳}
بزمارک اوتاج فاو جی شن سبا ^{۴۴}	وزر کس اوسر مه مارا غ سزاوا ^{۴۵}

شماره پنجم
جلد اول
تاریخ
۱۳۰۲



تاریخ
۱۳۰۲
جلد اول
شماره پنجم
تاریخ
۱۳۰۲



کربا و سیحانی او و چسپن آید
 از صوتِ واجب و ناهم معنی
 عالم بوجو و آمن از ذاتِ شریفش
 و بر بزمِ دل آرای تماشا حاشیاش
 نهیش چو کند سیل با صلاح ^{لطف} سوا
 قارون بکزند بعدم سمتِ حاتم
 چون مهر کند نغمه شود ^{صیحه} صیحه نوات
 بار و چو حبابِ کرشم بر بزمِ امام
 شاماتو اگر حمد کنی بر صفِ اعدا

بلیل بر دوازده صیف سه سینه زما
 چون شمع که هست از بن نوس
 چون نقطه کند و گشت نمایان
 ز قارنط تا بن کان شود
 داود زواید بر صحت صورت
 آتش کند و از برباش و نم
 چون قهر کند ز نار شود نور
 وی ماه شود آب ده روی آزا
 قفقه شود از می تو سر کرب و زوا

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰



پاشند که نعره رزم تو سیکار	اعضای عدی تو میان کشم
قاف قلمت کرد جهان حلقه کار	چشم علمت دخت بر نفی تربت
ز اسلام و طریقت جهان حلقه اول	رح تو همان خط شعاعی که نمود
در نرم لب جو چو مرغ به پیکار	شمشیر کمر زناک عد و خوار تو کو
شیر زناک تر اپی نسب و فکرت احیا	شید ز تراباج و هفتل فلاح
مشکین تن و آسوروش و غایب	غرغما و دم و ماه سیم برقی پوی
جبریل پر و سه نخل و صاعقه کردا	صرصر تک و سیلاب و دور عد
آموست بجولان و پکی ست به مصیبت	غماست به پر از و چو به به پیکار
نقش قدش دایره کعبه احیا	مرغول دوش پرچم منجوق سلیمان

تاریخ مصوم با حرم غایت شاه شاهی که در این کتاب
نقش شده است و این کتاب در کتابخانه
موزه ملی ایران موجود است



در کتابخانه
موزه ملی ایران
ثبت شده است
شماره ثبت
۱۳۰۴/۱۰۰/۱۰۰



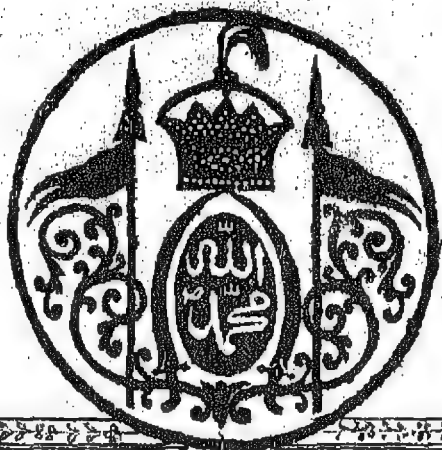
فی اجماع بجاش چو چنبد دم پوید
 کز وقت تکاپو کشی ز عیاناش
 وین معجزه طهره که کیری چو زما^{یش}
 بامو کب تو فرو خضر کردی خا^{یش}
 هم مهر تو ندان قضا ساخت^{مستی}
 هر قطره بحر کرمت ابر کهریز
 کز سیف زبانی نشو وین ز^{حت}
 از یسیت تو بجز نه نوشیدن^{ماه}
 خوف غضبت می برد اسباب^{تعبش}

در لجه ز ملکِ عدم آرد خوبرو
چون سایه تو محو شود از منظر
تو من خمی شوق کند گشت تو را
باو نش تو حکم و حکم ساخته
هم مهر تو روی قدر است پویا
سر زده سخن حرمت مهر بر انوار
و ندانش نماید بدی صوت نش
لاست پی باده کشان دل خلا
ترسم که برو از بنم لذت دیدا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



بجای کرده شده
 و مجازاً یعنی درین
 و اگر کسی غیبت
 نمیزد نباید بگوید
 من خبر ندارم
 بلکه بگوید
 من غیبت ندارم
 از منشی الارب

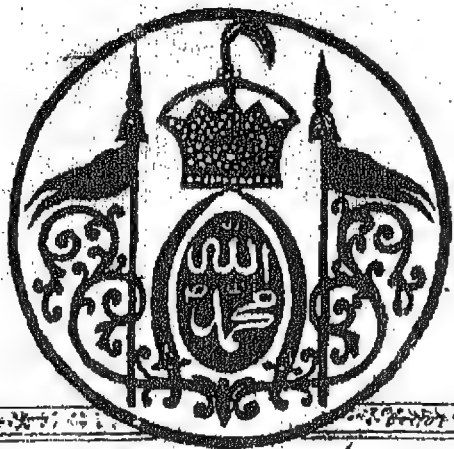


تاجاروی قصرت نشن شمعشود
 از بجز تو در جسم فلک گزیده
 آیدون ندر عاشق و محنته کریسان
 مداح تو تا یوم ابد روح مکرم
 سازد چو کیمی سیل تجریرت
 اول کند اوراق زلف لاک مطرز
 آنه زده بان خضر و خانه طوفانی
 ابی زرخ خور و دادنی شربت
 وانگاه نکارد ورق مدح صفات
 شرک فلک آویخته سر و زکونسا
 وز وصل تو در حبیب نقیض منار
 چون پرشن از حمت تو در اقطار
 و صاف تو از روز ازل داد
 خواهد که بدحت نباید رقم اشعار
 آرد ز منم کاهشان پر کرم مسطار
 لیتقه ز پر روح و مقط از دوشو
 شجر فزعل لب عیسی شکر بار
 وانگاه کشد سمه بر ابروی نکار

۱۰
بسمی حار و
بدار غم
سختی است
حضرت جبرئیل
علیه السلام فرمود
مومنین را



رایت داده
 و طر کرده
 منتقم
 زیر حلقه
 بران جام
 نقطه
 کعبه اول
 ثانی
 فی الاسامی



اندم بزند دم زرقابت کجسی کو
 مان این چه سرودی قلم ز مریخ
 جائی که ثنا خوانی ست ایچون
 و پیمانی کا هز کیف می عشقش
 معل است بکان برون یا بوبت سلا
 شایا ملکا خسر و لا موت جنا
 مرچید که این دیر کهن مندل بنا
 اما زره مهر بحالم نظری کن
 تو رحمت حقستی و نواب خطا

کر وید بستر آن مبدیج تو کهر بار
 هشیار شود دست ازین عوی
 بجایست کسی را سر آیش اینکا
 در قفس و آید به شایخو و شرش
 آسوختن هدیه و شاهد سوی فنا
 مستند غلامان تو بقیس پرتیا
 سجن ست پی مومن جنبی کفا
 زین شین نیم و تابل نجوری
 کن بھرت دانچه ترا هست



کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران

کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران



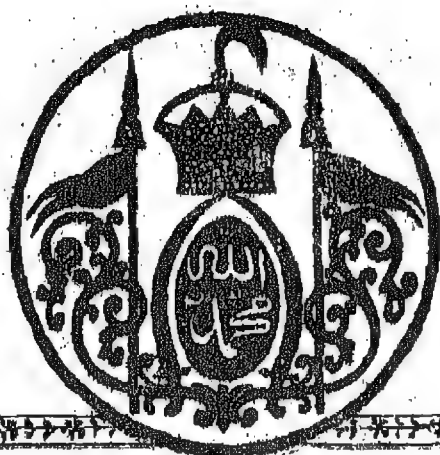
منقبت حضرت امام محمد تقی علیه السلام

هلال عید عیان شد بچرخ بینار	مال ابروی غنایتان چن و
فکرت نقش طرب کشت تنگنی	زمین ز توج مسح شد بهار خا
بخانه خانه ز جوش جور جد	بکوچه کوچه ز افون سو صدیر
شکفت نیست سحر نوای دور	که خیر دارم در امین آن
برخت و لبر کم طح محفل چو ناک	یکیش حاشیه خاور و کر ناک
بجاده جاده خذف کشت بخت	ز بسکه ناله افشا ند طره شبک
زمین بوجد و آمد چو سبک کردن	بلحن رقص قیامت آن لبر و
بکیف عیش سیمای ساقی مست	چکید جای عشق یکتا می

این قصیده در وصف حضرت امام محمد تقی علیه السلام است و در کتاب...



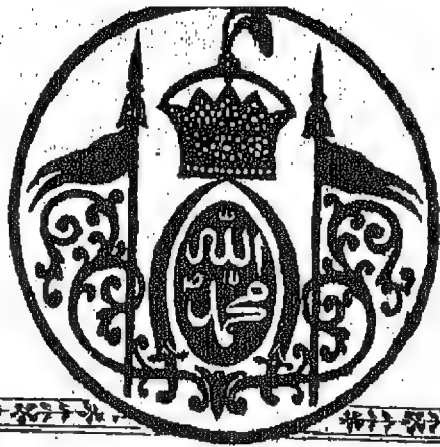
این قصیده در وصف حضرت امام محمد تقی علیه السلام است و در کتاب...



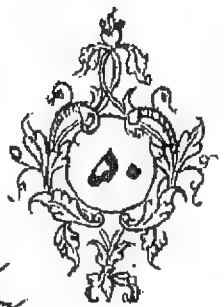
فروغِ چرخِ سگد در بلعنه قنیل
 ز باده خوانی ترکانِ غمِ خوان
 بشو ز فرمه رودکن سپهرین
 بتانِ سیم سیرین از شادانِ فصل
 همه عبثه و نیزک ظالم و سرکش
 همه بچوش می حسن محو شکر خند
 همه بنارشن پای کوب و پاشان
 خرام تست که بر بود دل نیک
 فرو چکد چو عسقر از تو زناک

ضیای سیرت در اشتهار سیمین
 نزار غممه منبت اصل وصل و سار
 شن ز رشک شال کما نچه لاغور
 متاعِ هوش بود نذر سر هوش
 همه بعرین و ناز تو تن و سر نک
 همه ز نشه جام حقیق مست و ملک
 همه باین غزل تازه شده نیک
 بنود ورنه به از من همه بزرگ
 شب وصال چوین برت بزم

این شعر در کتاب
 گلستان
 در باب
 از قاصد
 ۶۹
 این شعر در کتاب
 گلستان
 در باب
 از قاصد
 ۶۹
 این شعر در کتاب
 گلستان
 در باب
 از قاصد
 ۶۹



زراہِ دورِ بنِ شستِ آسمانِ دو	بحیرِ تم کہ چنان سیرِ قنہ میبارد
نمود باند اگر بر شتم دل آنک	چو قصد آہ نمودم قیامتِ غایت
کہ شتہ از سمتِ جا بھر دو	قتلِ محو منی عنم مخرولی شد
کزیر بھرِ حنہ از دمِ صدف	سباد آتشی افتد بحسبِ نازکِ تو
بین کہ شیشہ ناموسِ حقیم	نکستیم سرِ محبتِ بینا
پرویشی کہ کہ آتشی سکا لجنک	بصلح کی کند آنک عاشقان
سکون و صبرِ جانم رسید	کہ سماعِ چنین غمِ خونِ انگیز
کہ طبع از طربِ مدحِ شاہِ جم اور	بدان صفت سر و پایا بختم لفظ
ہلالِ ساغر و نورِ آسیرِ شہاب	ملکِ سپاہ و فلکِ بار کاہِ پیہم



۵۰
تغیبات و تحولات
در تاریخ و جغرافیہ
و سائر امور



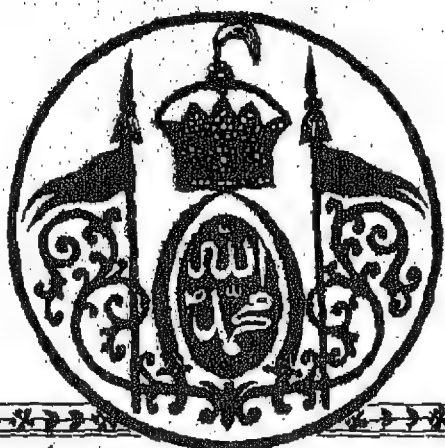
نم سپهر امامت محمد ابن علی
 مهین تهن کستی که از مهابت او
 فرو کشد بدن از سماک تا به سماک
 نخل نمود جسم و بمن کیو و صفا
 قد به قانم حرا که تفتیش
 شست و دخت سرو پینه ها
 و د فشار اگر نیم اش حوادث
 شریعت نبوی بسیار شایع
 توان شهی که بتاید عدل انصاف

هناب بحر مصاف پیک بشک
 فرا سیاب حصاری و پشت
 اگر غبار مصافش قد کلام
 بطریق و سخا و شجاعت و
 سمنده ری چه از بطن ماده خنک
 یکی بضرب عمود و در بنوک خاک
 بر آید از دهن صور صد غرور و غرور
 صحیفه ازلی را کلام او سفر نک
 عقاب چرخ کر نیر و زحمه نور

این شعر را در کتاب
 تذکره شایسته
 از سید محمد
 در کتاب
 تذکره شایسته
 از سید محمد
 در کتاب
 تذکره شایسته
 از سید محمد



این شعر را در کتاب
 تذکره شایسته
 از سید محمد
 در کتاب
 تذکره شایسته
 از سید محمد
 در کتاب
 تذکره شایسته
 از سید محمد



نری قساع و قارتر افکاب میران

ضیای افسر تو ششقه بلیطو

دوم نمونہ شیشی اگر سیاہی پیدا

زمانه چهره ناشسته بد زخا

و و چو قوتِ عفتِ تو در میان

بسم الله الرحمن الرحيم

نجاشی از کبر و صفت ۵۴ و صفت ۵۵

کہ غزائیں پانچ سو سال کے کوہِ خلیق

تبارک الله اوان خیر برقی

منہی ترازوی تمکینت ازین شک

فروغ حیات تو سوزِ بر جدی

ز شاخ بید و مد صد کل رشید و

گشته بود و چون توینت بافر

شود مذاق فی عسکری صالح

میرزا ابوالفتح باب جیلانی

جواب نم بخند رخ کوی بجا

آؤہ عکس رخ یارِ رمی کلینک

ش بلکہ یری عبتی ست چا

لا
بشرف


پیشہ وین (در اہل ایمان)

ادب و ادبیات

تیسری کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين





شال نقطه پرگار شسته ام محصور	بهره مرض و درد و فکر و محنت و
زمانه مویه عمر و رسان بساحل	که نکات تصادم نهجم نموده بس
بده سزای عذی مرا بظهور و غضب	بدانچه رستم دستانم و باز بکشت
ساره تاکه دل افسردگان اوی عشق	که شسته اند ز نام و نشان و نسبت
ستادگان حریت بخار نصرت	شبهانه روز بهیر برکشند تنگ

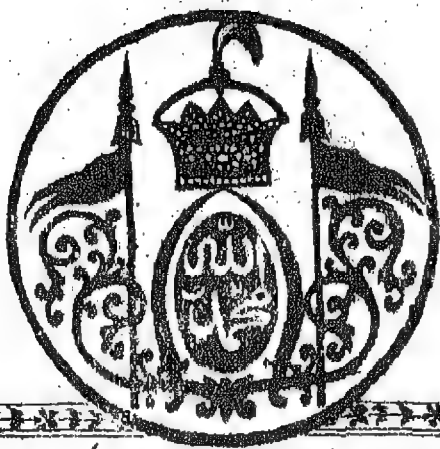
نعتیه

زاله بارید چنان بظرف دشت و جل	کز لکه کو بختن کشت حین صبا
قیرون ابر به اوج ست زمین سجا	کو نیا امن شام و صحرای ست
از دم بر و پوشید سمن در سجا	سر دشتش افروخته اندر منقل

مجلس ششم
در بیان
تقصیرات
و انبوه خیاات
و از کائنات



در بیان
تقصیرات
و انبوه خیاات
و از کائنات



میراج و دشت اسکوئہ کی کتب خانہ

بنوویچ عجیب کنراثر بارش پور

مہجہ نیت ^{۵۳} عید ^{۵۴} راع و ^{۵۵} ہجمن

انجماوی سنت کلبش کہ نہ یاد میرو

پیروز فین شود از بر و اسد چرخ برین

نطفه نجم زده ان فلک تیغ کرد

بسمکے بیچ و فسادہ است و پورا و

صفت کاه ریاداد و سید

ملکان غنیمت کے ساتھ ہر اکون

کہ خور و غم کس شہزادہ کو پل

روی خورشید شود دیر چو خورشید زحل

پای امواج بری موآین شل

از منافع و عوائد غنیمت و شوق غزل

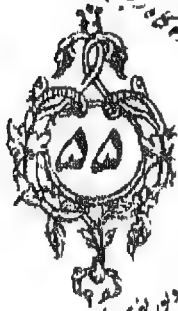
نقرہ خشک فلک اطلس کر و وار جلد ۴

نه روزند که از محضر ایشان

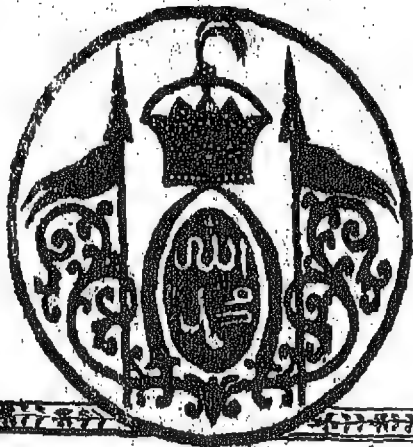
ز رو چون چرخ عیش و شکر

انجمن سبزه و زری مجنون

غنجان حین کل شرمه زار و مختل

[illegible]

شیرین و درو خلافت بسیار است
نیک از غم زالی نام ماه انیسیم
های سحر و فنام دو ماه دروی
ی نارنج و یاقوت ماه دوزخ
گلچین و قند ماه خورشید
اگر چه چیده باشد شمع
اکنون میخسبند نون باری



سند روی ست بر کز تبه آنی سبیل	نازنینان چمن بدل حسنه سبز
کرد مدغمه بر دین کس بر بطل	بسکه روید خندان خا رجا لم چو عجب
سینه زمره شاد از می گان منخل	افسر لاله برود از سر افغان
که بکار از نمایان شد آشوب	روز موعود رسیدت مکر دیتی
اثری از سخط و قمر شمشاد اصل	یا نموده است قضا از پی تنبیه
قره عین حیا صوره اسرار ازل	دوره بحر عطاسه سیما صفا
میر غل نور ازل شمس بل مجرود	کف دین شیرین شیرین یقین
فخر کل غایت مان لبت من مزل	مهر سر بد ز طفر حسد نعم شمس
احمد حسام محمودی مزل	ماهی نقش ستم ماه درخشان کم

سند روی ست بر کز تبه آنی سبیل
 نازنینان چمن بدل حسنه سبز
 بسکه روید خندان خا رجا لم چو عجب
 افسر لاله برود از سر افغان
 روز موعود رسیدت مکر دیتی
 یا نموده است قضا از پی تنبیه
 دوره بحر عطاسه سیما صفا
 کف دین شیرین شیرین یقین
 مهر سر بد ز طفر حسد نعم شمس
 ماهی نقش ستم ماه درخشان کم

۵۶

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۷



بخلافش عمر شمس خاں پادریک

افیش کمر افشا بدیتی چنبا

چونکہ یہ ہے کہ قمر شمس قمر شمس

مجموعہ اشعار برائے روز و وار ہفتک

دست او بسته علی چون این علم

کر کیا اسپر برود بر حسا و چو

افرنیدی وحیدی کہ بڑا جوت

طوطی طبع تو آنخب که سخن کو شوی

اِس ساقی نہی تو چنان عشوہ و

زولایش و آل چون آئینه منقش

پاک شہنشاہوں کی مہمانداری

شعبہ سیرق جہان شریف صفحہ ۱۷۱

پتھر سے بنی چرخ شاد و دل

جلوہ شاہدِ کمین شہزادِ رحیم

اسلام جو شمس نہاید خطِ درِ اطول

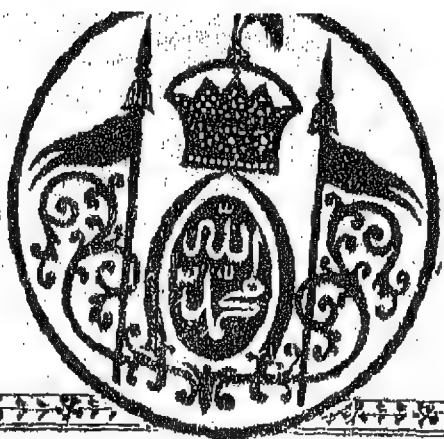
کس ندید است همانند ترا خراج

آب کوثر بچکانست در شمع خنجر

که شن بھر جان در دھاری

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]



کل کویت شود اور و ستمه ابروی سبیل

بہتر تنبیہ نمائی اگر آنکھ جلد

آفتابی ست کہ یک عمر ماندہ

بیشتر بود و پسر برسد و سبب اهل

روح تاختر نیاید جهان هیچ محل

استخوانهای عظمی خود را در دست

نورِ ہدایت پی سہرہ نصرت

دکھاپوشش خواب لطیف محل

لا اله سِوَهُ دُمْ كَلْبِدَن اَلْبَرْزَل

جگر شکم آید پی تعقیب دوا

خلفه خضم اصلا ب روتاوم

نیت زیب کمرش خنجر فروز

مخزنہ عمر عدوی نو سبیل تربیت

عکس بندیش کند و تن او کاین

از باقیست جهانگش که ماسان

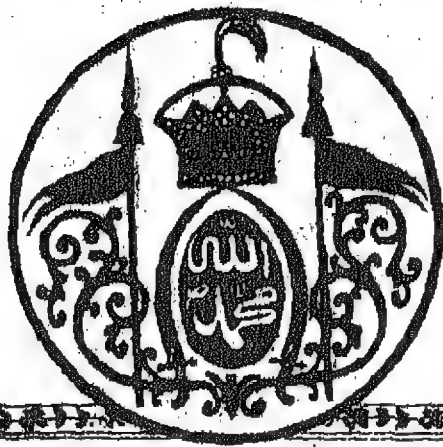
شرح خطی نو در چشم و شش

لو خوش اند براق که پریشان نشود

برق و عقل تک اندیشه و فن

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



وقت رفتن بنگار شکل در مقامی
 اثر نامه قیس از دل سلی بر
 ز رویش چو لال سوا لی
 آن خدیوی که ز عون تو پی صیای
 لامکان پیش شبستان پیچیده
 شیره کاخ رسیع تو چو مرغان
 و کف او تو کوه بر نماید مانا
 ماندی تا به ابد احدی میل
 غیرت وادی این شن این تیره باط

دم حبت بزمین رت حی منزل
 گرفت زلزله از ضربت من اهل
 بسراید صفتش از یکجا یک فصل
 بر سر فلکی بجا کشاید چنگل
 عرش از کرسی قصر تو زمین اسفل
 آشیان ساخت طایر من بفت
 در نظر خوار بر او عتده مالایل
 حق بخودی اگر از ذات تو شرعی
 تا بر آنه دخی از دعوت بختی شمل

کتاب
 سینه یک
 کتاب
 سینه یک
 کتاب



کتاب
 سینه یک
 کتاب
 سینه یک
 کتاب



کبریا و تو شسته شسته شسته و سبک
 بقنادیل مه و مهر نگیرند بل
 که پرندین فلک کشته بسا عمل
 زانکه پیدایش ده کس چو تونی از
 که شد نم نویسد از کثرت آرزو
 صدره فکرت و جور مرض و درو
 بدل خسته من خسته صد کوی
 می تو دانی که امیدت نه بر آید
 آرزوی تو بر آید به عجب سبک

سن در شود کعب انسان ملک
 کشته شمی که زورگاه تو بیرنگ
 بد فرزند زایوان تو فرائد
 ای عجبیا چه تشبیه و نم ذات
 قوت ضعف مرا ساخت چه چنگ
 رحم کن رحم که تا چند کشد جان
 بنوال تو که افتاد زبیداد
 پله ثواب محمد و مشونا
 که دعایت با جابت سدا نیک

تو شسته شسته شسته

تو شسته شسته شسته

تو شسته شسته شسته



تو شسته شسته شسته

تو شسته شسته شسته

تو شسته شسته شسته



چشمه خود بیدینه بفرست و بر آ
 تا در هر وقت که بخواهی شکر بگو
 صد جهان شوق نماید چو قدیر

دست خود بزم و عابدی و غنی و
 انست پرده ز رخ شاکرین عمل
 از تو بپسندید به علم و عمل

روح امیر المومنین حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه

خا و جند یو کرد چو در با تهر تقا
 بهر پشت کمر بر تهر خاک
 ناز و چنان که شکر مومنین است
 از بیای تابش انوار گرفت
 از کشت جلوه فکرش

آمد به حمله کاه فلک نوسر
 با شکر نجوم به دست
 از انکو تانت فوج ضیاء بر ظلام
 صید این آسمان سبک و سبک
 تا به طور کلی چون کشت در غلام



چشمه خود بیدینه بفرست و بر آ
 تا در هر وقت که بخواهی شکر بگو
 صد جهان شوق نماید چو قدیر



شان شکوفهای جانی را بنام
 مژگوم شسته باد صبارا که شام
 وقت نشاط مست کنن ای تمام
 وز سرود کوشش تو عیان فتنه را
 زان پس شراب ناب و قوی فکر بجا
 آرام جان و قوت دل و قوت مشام
 کرد و ز نور جسد او عقل مستقام
 آید برقص در بر و آغوش بام
 باد آورده بستم سرمست با شام

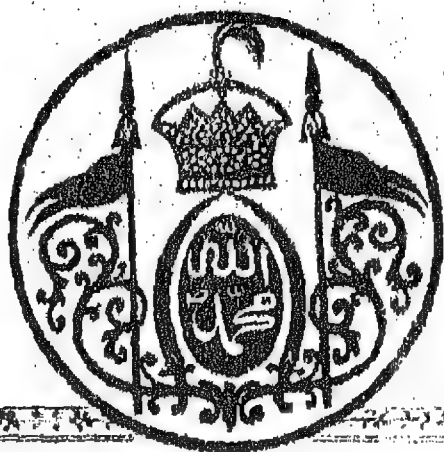
از ما راسخ و باغ سما بخاک سخت
 از بنم شبانه نم آلوده چشم
 شد چرخ در چرخ و چرخ چرخ
 در غنچه لب تو نهان حس ساری
 زان غنچه بوسکی ده و زان سرودی
 آن آب تشین مصفای نعل
 آن قرقص کن چو ریزند و زده
 آن می که قطره شد اطفال شیر
 آن ریح دیر سال که کرد بوی

این اشعار را
 در کتاب
 در مکتب
 در مکتب

در مکتب
 در مکتب
 در مکتب
 در مکتب



در مکتب
 در مکتب
 در مکتب
 در مکتب



آن می که می نگوید و راز وی سر
 یعنی ریح صاف لای کسی ده
 و هم فقر و تلج خلافت شیرین
 عنوان شده و بدیده سرخاکم
 زیب جیتم علم و حب کعبه ی
 طیاره محیط شرف لکرت و قفا
 دستور اولین سول و سیتوغا
 آن داوریکه چون بخلاف قدم نه
 جوشان شدی حمایب نوش ^{اضی}

ام بخلیت نوکوی و محتسب حرام
 کایزد بصوت او بینی کشید
 به حق عز و چهر شرف افسر عظام
 طغرای جاه و شوکت و سیاه ^{نظام}
 شمع حریم محب علا قبله کرام
 عمان جاه و دولت و نبوغ ^{اتهم}
 بو بکر صادق زین و ساقی انام
 بغنود طفل فتنه به غوش انتظام
 قارون مثال ماه بگردون می خیا

این بیت
 در کتاب
 تاریخ
 ایران
 آمده است
 و در
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 آمده است



در کتاب
 تاریخ
 ایران
 آمده است
 و در
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 آمده است



آن سنگ اسوی که بشمش شود	آید کعبه بر در او بجز استلام
کر بوی خلق او برسد مشتم	ریزد چو آموختنی مشک کنگام
نخ پنج بان خفیت کرد مثال او	کو راست بسج از نه واکه کشان
و ده چه اشبهی ز سندی خوری	از راض قضات ده میچکا هم
چون فکر بس سحر و چون عقل در	چون سم تند چیست چو شیرنگام
چرخ شست کردش ارضی شبات	برقی سرت در کاپو و بادوی درخت
صحر جز جبت و خیزوی آفتاب کی	درباز سر و شش روانی گرفته ام
در دم ز سرش مقام دنی را	کرد دست پاک تو نه کشد از او بام
آن رستمی که روز و غادر صفا تو	چون طفل فی سواره نمایند ان سام

له نیت
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
سبحان الله العظيم



و
است
نیت
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين
سبحان الله العظيم



از نعره تو نطفه دشمن بطن ام
در دست حق پرست تو نشانیست

در حیرتم که لازم و ملزوم چون
بی آب و دانه گشته حریفان روش

چون بود و بوی چرخ خروارین تو
نسر فلک نیار و بر سر پرت

بی جوشش لای تو موهای کنیز

بجلاج همساز و اگر بازی

در قصر احشام تو از عرش ساین

را نشان بدر رود که عرق از روی
المان نک و پاک کھر ز مر دین

یا بد چو جسم و صوت تغشیل انعام

زین و گرفت شکل هلال صیام

از همکشان نمودند او بر کلام

تا تیر و خنجر تو بر دانه هشتاد

اجساد دشمنان اصوات سوم

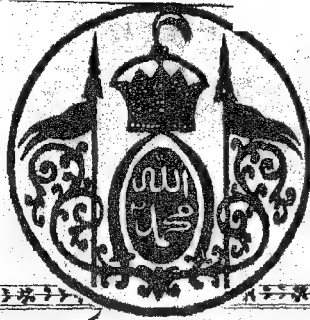
عقل تو ز نو سنه و فی جویید چو شایه

بر باب احترام تو انبیا

در دست حق پرست تو نشانیست
در حیرتم که لازم و ملزوم چون
بی آب و دانه گشته حریفان روش
چون بود و بوی چرخ خروارین تو
نسر فلک نیار و بر سر پرت
بی جوشش لای تو موهای کنیز
بجلاج همساز و اگر بازی
در قصر احشام تو از عرش ساین



شاهنامه
کتابخانه
ملی
تهران
۱۳۰۴



شمشاد او دین هر سه صحرایم
 از بهر دفع چشم بد از کیسوی
 آن کیست که سخاقتی محروم
 ریزد کلاب فضل تو بر روی انسان
 باشد که این میخ سراسر تو نیز
 روزی بلطف مهر بجانش نظر
 تو سرور جهانی و نواب زلم
 تا عثوه را بغارت جانها نشینی
 تا دلکش ست خن خواب غمخیزی

بیند اگر کسی رخ خوب تو در دنیا
 مشاطه نوال تو بر رخ کشیده
 کو آن کسی که نیست جو و تو شکار
 بارد سحاب بدل تو بر فرق عالم
 کرد در رحمت و کرمیت فاعل الم
 ماهمش ز بخت تو کرم کیست
 بر آستان دولت تو کمترین غلام
 تا غمزه را به بدن لهاست
 از دنا زلف بتان تا صبا

له بر باغ
 رازی ملک او از
 برمان جات
 سکه نام سبزه
 دلی که چون تو
 بهر که از
 دینک این را



درم تو
 درم تو
 بران جات
 درم تو
 درم تو
 درم تو
 درم تو



اعزاز تو چو متنبی باد الایزال
خلاق جسم و جان ببر روح پاک

نخست چو ذات پاک خدا بدید
سرشام و بامداد و قریب و دورداد

منقبت امير المؤمنين ابي القاسم علي بن ابي طالب عليه السلام

کاخدارِ نوبهاران جلو کشد چو
نوبهار آمد عجب نبود که چون امیر
نوبهار آمد کنون از کثرتِ عیش و نشاط
نوبهار آمد شگفتی نیست که بهر یک
دو نبود از فیوضِ بادِ نوزوی که
نوده عود قمار می سوخت و دنا

می سوزد ناله اگر ضیوان چو علیل جان
بادۀ خلر یار و ریشۀ برک رزان
جای ز سره ز سره خیزاند نهال
باده ریزان کشت امیران و پادشاهان
سرمه اشخام نام شاخ و برکن عفران
تا نسیمی بر کشد او غنچه صدفان

کتابخانه عمومی

مجلس
نمبر
دوم
مجلس

۵۲
خاتون

۵۴



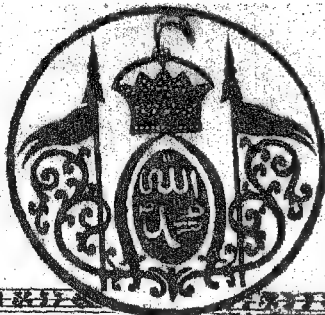
ای نیکو خلق

۵۵

شیرازی طوطی خوب

انجام می شود



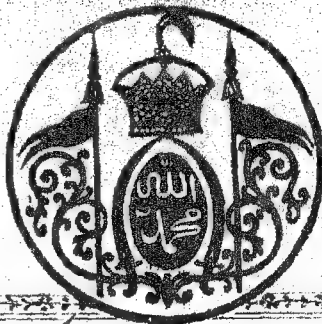


نوبها حید عرفان نوبر بنوی	نوکل فردوس متی نونهای کن
مشتی طوفان مجشک کرم و قفا	کو سحر علانیه ع بر و اتمان
یکه تاز لافتی بریس اوج آقا	شاه مردان سانی کوثر انام
انکه بشاند حسام و سحر اور و بر	و قش پ اولین صفت نه خزان
حلقه پیکان کس برق رخشان	پیچد سوز و کلام کاهل مفقود
قد موز و لای عکسش طوبی	مهیچ زرین فرش فوج او حوران
از نیب عدل انصافش نبود اگر	فخته از خواب کران سرزنده را
که سوال از مع اوسازند از لالان	ریکی چون بلبل سدره شوی
از خوش صمیم اورم نماید شیر	وز موی کرزا شوش کمریل

نوبها حید عرفان
مشتی طوفان
یکه تاز لافتی
انکه بشاند حسام
حلقه پیکان
قد موز و لای
از نیب عدل
که سوال از مع
از خوش صمیم



نوبها حید عرفان
مشتی طوفان
یکه تاز لافتی
انکه بشاند حسام
حلقه پیکان
قد موز و لای
از نیب عدل
که سوال از مع
از خوش صمیم



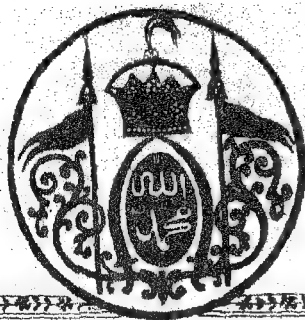
کسی کیر و زروح بنجر و دارا خرا
 کشتی قمرش اگر لنگر زند و بجز
 مست و نام حاتم کرده از آفاق طی
 ای خدیوی که نسیب علی تو بکوی
 ذات تو در سر و عالم هر چه یافته
 مردمان است که امری خلایق
 سقف ایوان ترا باید قنادی
 و حریت عقد یرین چار بلورین^{۳۳}
 چو بکی خست تو موسی عمران^{۳۴} صفت

کرهای شوش و دو عالم پریشان
 موج طوفان قبا بر خیزد از خون^{۳۵}
 جراتش نکند آشته از پورستان^{۳۶}
 بی خطر و نیچه شهباز کیر آشیان
 جز نظیر خود کز اول کشته بی نام نشان
 نطفه بگیرد و جلیب تر از پیروان
 کنبه قصر ترا نسیب قباب^{۳۷} افغان
 در سرت مهر خاور و نثر کوهر نشان^{۳۸}
 قلندر در بار جاه تو سلیمان آستان^{۳۹}

۳۵ در جهان
 ۳۶ بجهان بران
 ۳۷ بجهان
 ۳۸ بجهان
 ۳۹ بجهان



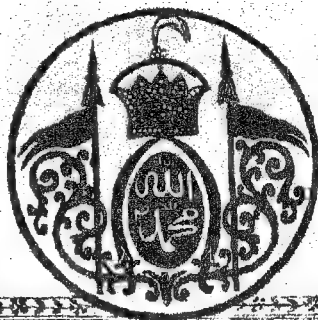
۴۰ بجهان
 ۴۱ بجهان
 ۴۲ بجهان
 ۴۳ بجهان
 ۴۴ بجهان
 ۴۵ بجهان
 ۴۶ بجهان
 ۴۷ بجهان
 ۴۸ بجهان
 ۴۹ بجهان



نطق را میبخت عارض عشق لسان
نوحه مرکب جوانی میفرستد ارغان
چون بگاه رمی گیری چله چاهی
برد از دل رشته امید وصل عشاق
خشم تو آن برق بتا رعش رافان
ز کسین چشمه نقشه طره و بنبل عنان
نور می بخشد بام او بسکات
پیکرش در صفحت چون تمهید
بحر اسود جو بنزن وسطا و گون

کر بلی ناکش دی از علم کدنی کلام
بهر اعدای احیانت نقش بکاف و نون
که شود محراب کعبه که در بیت
قطع سازد مشرک از ذوالفقار و ساد
رحم تو آن مهر ملک سیاه خان
دل زین کابوت ماله ستم عنان
نخاعه ماله غبارش بر رخ خنده
سم او در خون اسد اچار مهر اندر
خبر دم نمیشدش میچسب کانی نید

عشق است که
فراق و دوری است
ناله و زاری است
چشمه و طره است
خون و دهن است
گلستان و باغ است
سوز و گداز است
بهار و تابستان است
زمین و آسمان است
آتش و یخ است
سختی و آسانی است
موت و حیات است
آرزو و محنت است
آرامش و اضطراب است
آشنا و غریب است
آهسته و تندی است
آب و آتش است
آینه و آفتاب است
آواز و سکوت است
آب و آتش است
آینه و آفتاب است
آواز و سکوت است

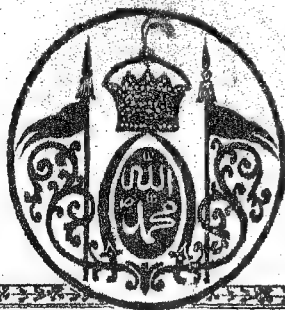


سرعت و بی شرمی شیر خبیثی
عزم تو همیشه شده از پی آن پیش
پیش جبریل امین بستم نمی
لوحش آمدن مان سعد فیروزان
طول فوجت می نمود از خاوران تا بآب
و اندران لاد پوشان چن خاک شمرخ
شمره شیر می عنان بپنک بیرو
بسکه خونها بخت از دستان
بهر بار شوز اصیل الماس بر

پر زدی کجا وزین مثل برق آسمان
 خرم تو کردید پای بندش
 سر غباری کز جوش رود بر
 با پایه بیکرانه تاختی بر
 عرض شکر مینمود از باختر تا
 در میانش غیاث چن آتش
 زدن پلی زیران سیرین
 جسم ما کردید جان روح بانی
 کوه ها و زلزله از ضرب کوبال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

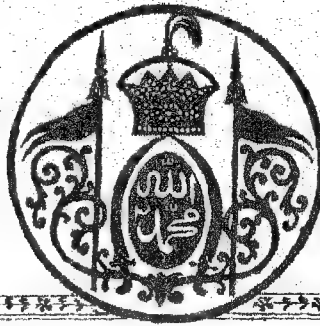
[illegible]



رخنه مادر تن نوک یکسان کند
 عتاب
 تیرها گشت از برای صید مرغ جان
 از خاک و نایج و سپهر و خست و
 آنقدر گشتند مادر و نور نهار^ع
 افی پچان کند از ب که شد عدا^ع
 رنج و سیو و بوق و شرف و طبل و نصیر^ع
 غمشت آباد جهان که چون^ع
 نهنم خمشند و پیا یان بجای اعدای^ع
 شد بغارت اشترخمی قطار اندر^ع

جو بہا و جسم از سیلان نغمہ تنخوا
نیز ہا کرید جب کوئی سرا صو
و دحام و خنجر و خنجر و پین و
ہا و دم اللہ ت مضط از فلک آو
چو کان جسم کشت و مہ جو و
پیشہ و شید و دے گوش کردہ آسما
کا فوان از عسیر و مسلمان از افغان
شد سپاہ غازیان از فتح و نصرت
نہت و داسپ تازی و ان کا فوان

[illegible]



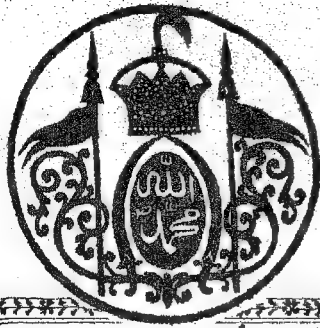
خنجر توده یا قوت صرّه سیم نو
 سیم کنیزان سلسله آهنگ
 بسکه در تاور که شد حل پلان سیم
 پادشاهان توفی کرد دست باری
 از زمان زید که بر تخت خود ناز
 جلوه می افکند شمشیرت اگر روبرو
 که نبودی شاخسار نیر های شکر
 مار را افکند خشم تو جسد آزار
 کمتر نیر خادمت نجشیدت خمری

کوسرین شکوه و سیمینه لکن زینه خون
 سیم و شافان شمشیر عارض غنچه
 ریاکان فت آبرو شان کنج شکار
 چون کف سائل تھی شد مخزن یاد
 در جهان پیدا نماید چون تو فی صفا
 تا به کانی کشتی صلت حرم
 و آتامی ماند شهباز ظفری آشیان
 خلد رنجشید خلق تو بهار جاوید
 کمتر نیر چاکرت بود آسپیل سیم

در میان
 سیم و شافان
 ریاکان
 فت آبرو شان
 کنج شکار
 چون کف سائل
 تھی شد مخزن
 یاد



در میان
 سیم و شافان
 ریاکان
 فت آبرو شان
 کنج شکار
 چون کف سائل
 تھی شد مخزن
 یاد



کربودی فیات پاکت جلو آهنگی ق از عدم این شانزده مرکز نکر و عیانی
 جاه حرم و فوره جود و خلق عقل فم علم و حلم و بدل و فضل و غم و جزم و غم
 گاه تحریفات از و فوری خاصه طاسانه رقصان شود اندر
 آن توفی کت رتم چرخ برین نیش وین نم کر در و غم چون ال میاتم
 آن توفی کت یایه سرو جهان نیش وین نم کر در و غم چون ال میاتم
 می نکویم جز ثنایت مع افزیدن می نینیم جز درت باب قصور قصر
 از و فورشق تو در خانه پر نورل می ندارم محکپس اغیر رحمت میا
 و عوم کن از نعیم شش و عشرت تابکی اندوه همان باشد و من میزبان
 از جوم کلفت امراض آشوب کشته ام چون مای بی آب برشته تیان

این وزن با نظم نادر
 و کلام و کلام و کلام
 و کلام و کلام و کلام



اول و دوم و سوم
 و چهارم و پنجم و ششم
 و هفتم و هشتم و نهم



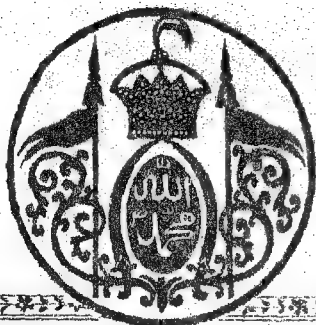
آنچه با سنان یانِ شرت ازن کوه
 تا نمایان باشد این چارچیز از چار
 چاکس آندیشیت سرکشت این چار
 بکشد تا خن و در پنج لب خوبان
 تا که باشد نوعروس عربو یکین این
 تا بدایع سیه تابت بخون شهبان
 کاشن سر سبز مینو دوستان متعارف
 لا فقی الاعلی لاسیف الاذوق
 نیست جلودگر ذات خنجر که از خنجر
 صحت و قبال و جاه و جوان

کن بحق مدح سنج خسته جان و دمان
 خنده از لب نور از رخ چنین نو محمد
 تاج کسری تحت خاقان بل قیصر چرخ
 تا که باشد شاهان از لطف پنهان
 تا که باشد سرد و دود ملک و دولت
 چون می مایب دندان بر لعل پای
 حفره تار یک و فتح حاسد انت
 از ازل تا خشر باشد ز غم گریبان
 انقدر غمبشی کناید هیچ در دهم و جوان

۵۰ سر شمع
 مانی و این سر
 بنی خورشید
 ۵۰



۵۰ سر شمع
 ۵۰

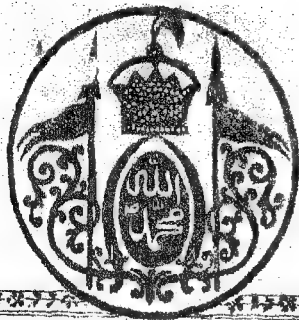


منصبه و جهان جهانیاں نو زین اسماں اللہ عز و جل صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

علی الصبح که صدوت نگار کن فکیون
 مشاطه قدر از تاب آفتاب شفت
 مناره که جنب از کوکب است
 خدیو روم بیک جنبش طلوع
 به تیره قعریم خست زهان کز
 نیم عمر دم و شب نم کلاب است
 بسرخ شفق بهمان مثل ما
 شکسته چرخ جوهر و سر و صفا

سحید نقش حس را بلوح آینه کن
 نکلد بر رخ کبیتی پرند بوقلمون
 چنانکه زنک ز رخسار عاشق
 نمود صد شتم زنک ابل و زبون
 لاله ماه و کوکب چو مخزن قارون
 شفته ساخت سر را چو چهره آتون
 گرفت خیمه بر نور مهر زنک
 نهفته رو به نقاب خاد و خاتون

[illegible]



و بتقریر شد از جرئت صدق و خفا

چہ گفت گفت کہ ہی ہی بخیر و زود

سارميو وينا و پاڊو و ساغر

بنوش راح مصفا و لعل آذر نام

سین و خط وصال غنیمت

رہس شتاب نہ ہو دوم ازنی فرما

درهای ختم و سامان پیش رو جمع

۵۹
بیابان وادش از خنوع علی

موشر کہ جو در نزد قسط اس میں

خطاب کردہین باعتبار کونا کون

چھفت کھفت کہ ہیں ہیں شایب کہیں

زین چنانہ و سارک و تارہ خانہ

بہ نغمہ کہ حنیب را از ان زجاہامو

بیک و تیرہ سپندار کر و شکر و

بدان رسید که خانم رسد تن برین

بنامی نوش شیر ساعت میخورم

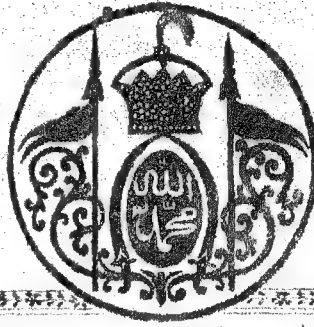
که است روح فلاطون را بنی

حکومت میرزا و میرزا خان

۱ صدق الله اول خلقه
ثاني درویش و دینار
ثالثی که می بیند و می شنود
چهارم که می بیند و می شنود
پنجم که می بیند و می شنود
ششم که می بیند و می شنود
هفتم که می بیند و می شنود
هشتم که می بیند و می شنود
نهم که می بیند و می شنود
دهم که می بیند و می شنود



راز کیمت حرف و فرنگ
 آنگاه که نامی به درون بود
 نام بر زبان جاری شد
 شمر اسب عیاش
 ما خون چو قارون داشت
 جان من خستیم شرب
 برمان جان شد
 شربت نده و نبات
 آفتون را باغ
 غم زنده باغ



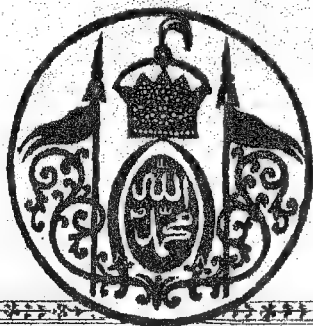
مقوی تن زار و مستقی اعضا
 اگر ز روی آن جبر نه چشید کمی
 من از برای صبحی و شبی او
 پس از نشیدن ساع و چشیدم
 گذشت فرق خیالم از ساق رنج
 نظاره کردم چون روی حریان جان
 تبارک الله از آن معنی لطیف و دقیق
 که بود چون شست تابناک جلوه
 و میرجم شمشیر منشی تصاویر

کفیل موش حواس و فیل کر و ج
 نمی نشست بزم خمول افلاطون
 بسته تیرش آوند چاره نمود
 کشاد چهره هنر از آن حقائق مخزون
 رسید پای طلب بر تبارک قارون
 درون کسوت الفاظ صوت
 تبارک الله از آن لفظ آبرو
 که بود مثل میح حد یو کن فیکون
 وزیر شاه نشان شهنشاه

مقوی تن زار و مستقی اعضا
 اگر ز روی آن جبر نه چشید کمی
 من از برای صبحی و شبی او
 پس از نشیدن ساع و چشیدم
 گذشت فرق خیالم از ساق رنج
 نظاره کردم چون روی حریان جان
 تبارک الله از آن معنی لطیف و دقیق
 که بود چون شست تابناک جلوه
 و میرجم شمشیر منشی تصاویر



مقوی تن زار و مستقی اعضا
 اگر ز روی آن جبر نه چشید کمی
 من از برای صبحی و شبی او
 پس از نشیدن ساع و چشیدم
 گذشت فرق خیالم از ساق رنج
 نظاره کردم چون روی حریان جان
 تبارک الله از آن معنی لطیف و دقیق
 که بود چون شست تابناک جلوه
 و میرجم شمشیر منشی تصاویر



امام مهدی باوی که دین ختم سل
 شکی از پی ترحیب شرع او زد و
 از جهان ستمهای دهر را
 و ز چو صرصر قمرش به بطفه ببری
 به آبیاری انعام او سود پیدا
 میکند ساحتش بجنع او نام
 پیر بدش و صف دشمنانی
 ای کسی که بیا و تو را بکینیت
 ز برق تیغ تو در چشم خود ز بیدار

به شیوه انی او ثابت تو نیست کن
 بزین جند کج چون شرار از کانون
 از روزمانه ز آشوب فتنه ها مان
 آنچه سرخشد از حجاب بای بطور
 مذاق آب خنجر عصاره یون
 که نقش ز دهر بار عدم دو سوره
 قرار مردک چشم در میان
 کوی نریز و آبی ز کاسه وار و
 ز باو که ز تو دور دهر اشاعه طاعون

این شعر از پی
 اعدای دین است
 یعنی توطئه
 برای کشتن
 امام مهدی
 علیه السلام
 است
 و در این
 شعر
 از
 دشمنان
 امام
 مهدی
 علیه
 السلام
 یاد شده
 است
 که
 او
 را
 بکینیت
 بکشند
 و
 تیغ
 خود
 را
 در
 چشم
 او
 فرو
 برند
 و
 او
 را
 بکینیت
 بکشند
 و
 تیغ
 خود
 را
 در
 چشم
 او
 فرو
 برند
 و
 او
 را
 بکینیت
 بکشند
 و
 تیغ
 خود
 را
 در
 چشم
 او
 فرو
 برند





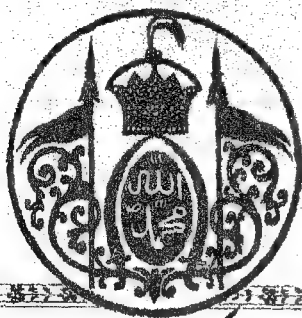
درخش نیر شمشیر تو بر و نبر
 بضر بگز تو ریز و حال ^{واق} مننه
 زی ^{اعظم} ستانه جاست که تیر
 بود کن درخت تحت جم ^{ملاک}
 جال سی کلکت کر به تیر
 خیال نه شبین خون عسکر قدرت
 زقطره قطره حب یچان شرابیم
 صانع
 کمال کثرت سستی چو سر زوا
 نقوش وصف تو سر لوح ^{تورات} سوره

پر اکند صفت در ماه صفتون
 بر زیر سقف فلک که بود نزار استون
 شود شبانه مبعرب ای ^{نخون} بن
 کند جلال تو شفقت ^ن بفرافید
 گمان پست شود همچو قالب ^{مجنون}
 رباید از دل رو به قرار و سکون
 رود چو اش ^{چون} عفت تو در کج
 جمال حدت و تفرید بر تو شد ^{نفتون}
 رقوم مدح طغیانی ^{انکلیون} صحت

درستی قدس
 درستی بستی
 جلال ماند بران
 جانت
 حقیقت است
 کارگاه
 حقیقت
 باطن



درستی قدس
 درستی بستی
 جلال ماند بران
 جانت
 حقیقت است
 کارگاه
 حقیقت
 باطن



ترجمہ توضیح بیان در ذرائع

شود و زبذل تو ثروت سی سیر و

باشبست ندیم نسبتی از آن بود

شانِ محمّد و جوفِ ربّینِ جنت

اگر بگوئید چشمی نظیر کنی لطیف

تہ چو عکس کف مت نو در ۵۱۲ غر

پرانباشی نائب مناسبت

ان خدای بدست تو میزدند

ذکر کواراعش رفیع مجدد عالم

توجه توضیفان کریمین

بود و عدل تو سلوک و صیقل و صیقل

مجموعہ پنج سو ستر و بیس و چھ

رو دو چو نو ک خیاطی جلد کسو

شود مقابل حسن شعیب علی بن

شود بزرگ تر از رود حیات

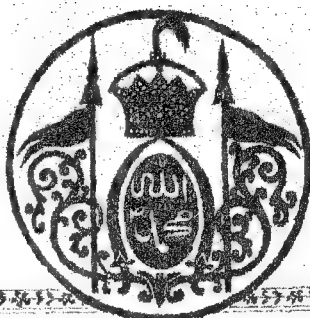
مضرت بقابل تو حکمت بان

مست شحات اق بستان

ندیت سوی تو ام خضر شوق

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



زوم بدست تو نا دیده و بدست
 دعای خیر بهر مابقی من خنک
 بر روز شرفیسم شواز کمال
 چگونه بخت و محبت بیان گیر
 محال است کمال مدح آن
 تماره تا که پرزادگان قائم پیش
 مدام تا که بالند خون عاشق
 شمس حباه و جلال کینه خاتم
 کشند طالع خصم تر آب کم قد

گواه هست بین واقف درون
 شوم بعیش محنت ز فیض تو مقرون
 که تا ابو د با نعم ز لطف تو منون
 محذرات صفات بود در محزون
 که مدح تحم کنم بر دعای تو اکنون
 کشند بر سر خویش که در کون
 خاشا چوب خاگر آن اشکون
 بوا و از صدمات کوفت نقصون
 کشم چنان تضاد شکج که در کون

۱۵
 این بیت
 در کتاب
 دیوان
 شاه
 محمد
 شاه
 قاجار
 در
 کتاب
 دیوان
 شاه
 محمد
 شاه
 قاجار
 در
 کتاب
 دیوان
 شاه
 محمد
 شاه
 قاجار



۱۵
 این بیت
 در کتاب
 دیوان
 شاه
 محمد
 شاه
 قاجار
 در
 کتاب
 دیوان
 شاه
 محمد
 شاه
 قاجار



منون لا یکن عرض باد و غیاب

مده ز دست عثمان طریقه

در منقبت حضرت امام نقی علیہ السلام

تا چند ای باد صبا نطاز سحر و سمن

سازى ندانم تا كجا فلك گشت به
كلز آون

نانا کی دوی رکنہا تا کی دوی و رہا

لانا کی نمائی لاغما درو لانا کی نمائی

لنا کی کوشش خیارہ وزیر تانہ

مالی بعارض خان از لاله وردو

ماکی ز زوہ راجہ اعطی شدن

ناماکی زبوی نور و کل عنبر لہو و دیہ

کامی به طاف قلل سخاوی از غنچه

کافی باخاف ظلہ تعالیٰ و قاصی شوخی

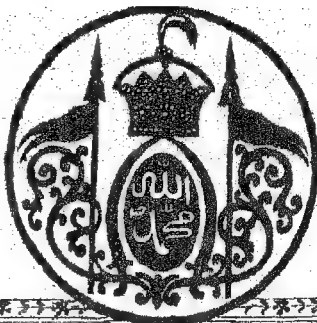
طایفه‌ای از خاندان‌های مشکی

کلام است ای بیک نه از که خاک من

شادی و عروسیات با نفع ایسر بن

شاه شجاع روح بخیر

۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



کامیابی یونهی چشم پدر روشن کنی
 ریزی سزاران شاه زربهر چرخان
 از تو شود بستان چین تا بسوی
 از زلف های خیرین خدای سحر
 آخر چه بود آخر چه صبر آویتی دام
 خواهی کمالی مثل خسته آزاد از دم
 طوفی بدانات بی برگر و شکونی
 زان پس بقیعش بسوی بنی بصد
 دخت بی بی داران اصف میم

کامیابی نمرودی زلف چرخان
 بیزی همه کافور تر از نخت و ردو
 از تو مدد و سر دین کلاه ختن
 مردم پای آورجی یاسیران
 باطرهای سر بار زلف های پر
 کن این امید پر از شیرین بسم
 نوشی صیافی مشرب جامی مسخ
 بر قبر زین العابدین بر مرق پاک حسن
 اما نموه جاودان کلشن مینو

کامیابی یونهی چشم پدر روشن کنی
 ریزی سزاران شاه زربهر چرخان
 از تو شود بستان چین تا بسوی
 از زلف های خیرین خدای سحر
 آخر چه بود آخر چه صبر آویتی دام
 خواهی کمالی مثل خسته آزاد از دم
 طوفی بدانات بی برگر و شکونی
 زان پس بقیعش بسوی بنی بصد
 دخت بی بی داران اصف میم



نوشابه تعلیمی ہفتہ بدرکاشنا
کرعشتش کر و سکون قوت پیش
ن

سوی کرفین نظر می آید و صافی

برسگمانان خیر و دعا بفرست با صد التماس

اعوذ بنعمتی با شرف وقت خجسته

بہتر شاہجہاں لب حضرت میرزا

زافاق شور حریف و مکر چه

زبان پس کند و کر بلا بانامه و آه و بکا

ان پیل مانع قیضین در سواهی نور و

بِقِسْ اِصْل و بِيَا خَا نِ صِفَاتِش بِاَسْمِ

ناید ز کلاک لب برون بی پرده حجب

سنان
یانی بصلت دو قمر در وقت غرض

خدا نکلتا روز بسزا سر که بخندد

منی و انجاص صفت حورو ملک می

دشت احمد لقب خیر شاعر

افتادہ از یک ضلع ہے و در وہاں میں

پیش حسین با وفا پیش شہر خرمین

دانشگاه وین بازنواخت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

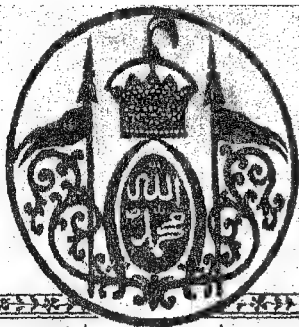
[illegible]



خصم شو از روی طغی آید پیش رو
 پیرنش لعلی تنان کرد و هم پنهان
 کرد و ملائت صفتی پیش امیر المصطفی
 جستی فراغت چنان زان و نه طاعت و نه
 سر یکسان با جودگی چرخ خواب
 بعد بنا بر کش قدی اندر باغیض مسند
 یابی و آنجا مضجعی عین شرف
 خم شو برای سجد با بر سر پاک ضیاء
 زین پیش روی سائده با سر روی سائده

تیش نماید لام لادنی سترین
 سرکیا از صاحبقران یکان
 مدحی بان اوستی بر یک غلد
 بحرین پروتسان بینی در آنما
 ماحی نام ماهی محی صیت ذوالیر
 بینی شجاشن مردی بی ش
 جت بخش بلقی شجاشن
 کواست ایزو حامیا هر خط و سرو
 آن تختگاه باشد آن قبله کاه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



کسی میں افلش عرش میں نش

سرکوشه اش کنج ارم خانه است

خشتِ اساسِ آن سماں شد

آب سائیں آنچنان کن فیض آن مور نوائے

بینی چول درباری شہنشاہی بیان

بوسی بنزین آبرستان بهر صفت زیبا

لعلنا نلبيث الوعاظ على كرم

بسم الله الرحمن الرحيم

قدسان فرقه و نشان

پیش از این کتاب سماوات و زمین

سرخاشه اش باغی حرم فرمایش در

در تابان آن ملک افکن طرحد

سرگزین بخیر و برسان فرموی و از

پیچ عمارا کو بھی در زیر آن کرده

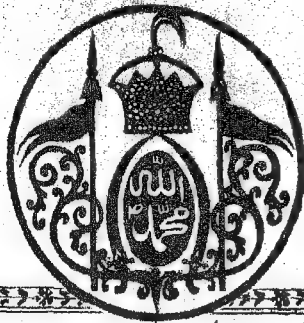
و انکه سلام کن سان پیش خدیو

شمس الضحی نجم الهدی بدر زمان

موسیٰ بن موسیٰ شیم حمی حیاتمان

سے کھانے کے لیے باہر کیوں نہ نکلتے

[illegible]



دست‌الهی نشان نبی و جبرئیل علیهما السلام

میتنی کشی کر از مکر و دو چار و حق چیر و

روون چي ٻيڙين ۾ سمي سمين

فلاک پیما را که کو بزرند پیما را

روزم بایت معطر کرده بحیرت و

یہ توار و اوری از شک و خلی پر

وَقَدْ بَاشَدَ اَرْضِ مِیْنِ بِهَرِ قَوَائِمِ سَرِ

آیت با اہت بروکت سیاتل صفت

نری چو تعلیب و ن خیر و اید

خیر و صدای الامان از صوبه بجای

اب از قرتاب از که نواز از صحرای

پروین دلی از سرہندی در عجیب گنج

برچارمین سیارہ برقمین حج

بهر ثنایت دروغا حلقه سر ایشان

هم بسیر و انکشتی مانا بدست آمدن

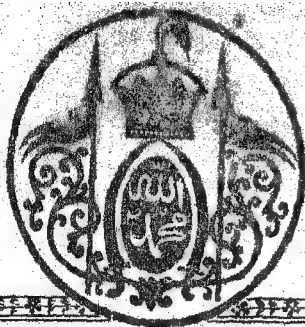
نور شد باشد خوشه‌ی این از شاخ حصار

تمام برای کدیات اردو بن سب

اول من خیر افسون عقل از دل عیشانه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]



بفرستاد روح و ریح را از عین سلوئی

آرم پی نذر از دعا لولوی خسابی

تا بر حین جوی دم خندل کمالد بر تمن

انجم بیدین عشق تا زند با اندازو

در دست اعرش قبح در چشم انداز

خنجری زبان ملقب کلو شتر زبان ابرو

بشنو من کج حرا در یاب این ملاح

معین بعض مدعا بر استانی قی شها

ماصوفی یا کیرہم کردو برای سخن ختم

آ و جهان بعرق از قرمزی شیر

زمهر تو با صد فرح کیر و محبت بی طرح

از قهر تو دارم عدد و در فوه و چشم و قلب و

منقبت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

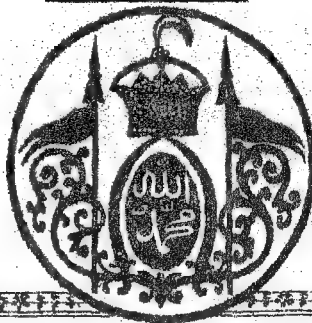
برقار بک بشوئے چو آمو

بیاض عذارت چو اصباح

لا اى بت تو سق تنه و بنه

فروع رخت کلمع الدرری

[illegible][illegible]

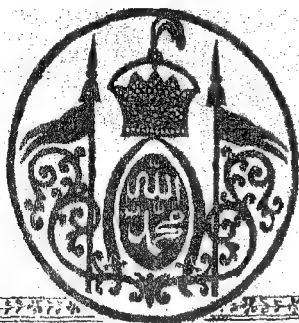


در چهره
سیاه و زرد بر آن
چرخ و خورشید
چو باده است

دو صد فتنه و چشمت زلف چین	نراران بلاد تو سر پوش کیو
ندیده کسی در صنایع کیتی	چه آن خط و حال و چو آن چهره
بخت تو عین سحر گرفته دو کمان	بکله از مینو شسته و دمنده
بست تهنه لعل و در حقه واری	در خنده الماس و ناسفته لولو
بلورین رخندان تو چاه بابل	نحان در کش کجبان حسد و
خط بنیت لای نفی ستانان	ویارسته در مهره شمع شمع
سمن جبهه شب نم عرق چشم ز کس	رخت کل لبست لاله بالات ناز
مخت آفتاب و شفق زنگ خا	و یاشد ز راند و وسیمین تراو
سری نه بهی مثل بخت بخت	میان لاهنری همچو دین اسطو



سینه ناز و بازی
فانی مسطور بر باد
بان



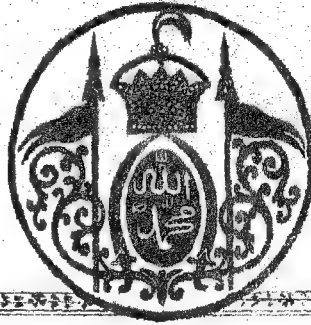
صدف کوشش ماثوره علاج کرد
 ز جورت نمک بر سر چرخ کران
 از اندم که نظاره کردم ترا
 تنم چاک سرتا قدم چون صنوبر
 که دشت آسمان سپینه صفت کرد
 شبان از تب فرقت تو بستر
 جبهه جای خن از رک من شای
 و در صورت از ناله من بجز جا
 نمی گشته اندر خیال دولت

سخن باق و پستان دو سیمینه
 بغیر تو آفتاب گشته پراشت
 نمانده است بر دل مرسیج تاج
 ز بانم چو قمری ست سر مست کرد
 رسید شکم از دین اتم نایزاد
 چشم مثل سیاه پهلوی به پهلوی
 بسودا طبیب ارشاد سر از
 قیامت شود از غنا فخر کرد
 او تا قمر چو بیت احسن از دنیا

لاله ماثوره
 نیکو کار
 پستان
 بران
 چرخ
 سرتا
 صنوبر
 دشت
 آسمان
 سپینه
 صفت
 کرد
 شبان
 از تب
 فرقت
 تو
 بستر
 جبهه
 جای
 خن
 از رک
 من
 شای
 و در
 صورت
 از ناله
 من
 بجز
 جا
 نمی
 گشته
 اندر
 خیال
 دولت



۴۴
 که تنه
 از آن
 در آن
 عیانت
 بهای
 بهی
 بهی



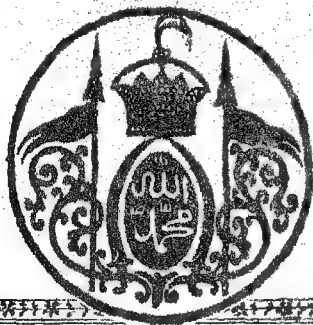
کران پشت سر به تن آئینم
 رکاش بود پر گر خان ترنگا
 چو خور حمل یاکبر دوشجا
 اگر از سر مهر بسنی پذیرد
 به الطاف تو زائران حریت
 کمینه کنیرت فرکیس و شیرین
 نفور تو مهملک ولای تو شانی
 ثانی تو میکال نقش عشق
 حد و چون صفات بپوشد گز

سحر و لعن بر دم عنبرین
 نعلش شود حلقه کوش سکو
 نمائی به پشتش بوقت کجا
 حذف همچو مهر هزاران تلای
 ز نذر تقنا خرابه افلاک ارد
 کمینه عنلام تو پر ویرین
 عتاب تو هر چه حجاب و
 میج تو حبیل حسر باو
 پوشد رخ مهر پر پرستو

۱۴ سحر و لعن
 ۱۵ شین بران
 ۱۶ خان کاش
 ۱۷ سنان
 ۱۸ سحر و لعن
 ۱۹ شین بران
 ۲۰ خان کاش
 ۲۱ سنان
 ۲۲ سحر و لعن
 ۲۳ شین بران
 ۲۴ خان کاش
 ۲۵ سنان
 ۲۶ سحر و لعن
 ۲۷ شین بران
 ۲۸ خان کاش
 ۲۹ سنان
 ۳۰ سحر و لعن
 ۳۱ شین بران
 ۳۲ خان کاش
 ۳۳ سنان
 ۳۴ سحر و لعن
 ۳۵ شین بران
 ۳۶ خان کاش
 ۳۷ سنان
 ۳۸ سحر و لعن
 ۳۹ شین بران
 ۴۰ خان کاش
 ۴۱ سنان
 ۴۲ سحر و لعن
 ۴۳ شین بران
 ۴۴ خان کاش
 ۴۵ سنان
 ۴۶ سحر و لعن
 ۴۷ شین بران
 ۴۸ خان کاش
 ۴۹ سنان
 ۵۰ سحر و لعن
 ۵۱ شین بران
 ۵۲ خان کاش
 ۵۳ سنان
 ۵۴ سحر و لعن
 ۵۵ شین بران
 ۵۶ خان کاش
 ۵۷ سنان
 ۵۸ سحر و لعن
 ۵۹ شین بران
 ۶۰ خان کاش
 ۶۱ سنان
 ۶۲ سحر و لعن
 ۶۳ شین بران
 ۶۴ خان کاش
 ۶۵ سنان
 ۶۶ سحر و لعن
 ۶۷ شین بران
 ۶۸ خان کاش
 ۶۹ سنان
 ۷۰ سحر و لعن
 ۷۱ شین بران
 ۷۲ خان کاش
 ۷۳ سنان
 ۷۴ سحر و لعن
 ۷۵ شین بران
 ۷۶ خان کاش
 ۷۷ سنان
 ۷۸ سحر و لعن
 ۷۹ شین بران
 ۸۰ خان کاش
 ۸۱ سنان
 ۸۲ سحر و لعن
 ۸۳ شین بران
 ۸۴ خان کاش
 ۸۵ سنان
 ۸۶ سحر و لعن
 ۸۷ شین بران
 ۸۸ خان کاش
 ۸۹ سنان
 ۹۰ سحر و لعن
 ۹۱ شین بران
 ۹۲ خان کاش
 ۹۳ سنان
 ۹۴ سحر و لعن
 ۹۵ شین بران
 ۹۶ خان کاش
 ۹۷ سنان
 ۹۸ سحر و لعن
 ۹۹ شین بران
 ۱۰۰ خان کاش



۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

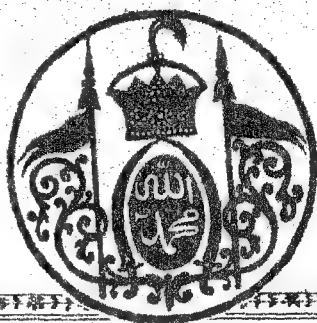


ازان دوزب شد تیرین سخت	که کای نشد در حسیم تو جاز
تو کور و دل خان چون	ز خلق تو کرد خس و خاشاک
بلا فعد و در خضو تو و یک	که سر نخه عرش تابانی به
بیرینغ جبه تو طغر انبار	یدج تو با بسمله در تکاف
سماره شود مسمک راین	نسازی خطاهای من چو
کنند عالمی در جنابت تظلم	بر و یک جهان حضا تو غیر
کریا کن انصاف با صدقم	که در فیض عام ستی منی
بازده تا چن کریم که انون	شده چشم من شک رود قرا
من جوش از راه ارض و	دل و نهنگ و رنج و که در سرج

له عادی عادی
بدرم عادی
نشدن عادی
عادی عادی
برای عادی
عادی عادی
نشان عادی



عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی



امیر ابانعام چندین حدیه	ز احسان و رحمت مر هست
که با عجب در پیشگاه محبت	کنی عرض حالم با دوا نیکو
و عایم رسان تا باب آفتاب	نخام ز آب شفاعت درو
الا تا تشریف زد بگاه تبسم	ترا و چو شبنم ز گل سخن گو
الا تا که چنید چون ی دیلم	بجگر فشکان حسینان مهر
مینازد ایندو بفر دوس مردم	برای تو بنیاد یک خلد شو
بر آنک نواب ای منشین	بستی بخصب تا شمره صلوات

نظر آفتاب منقبت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

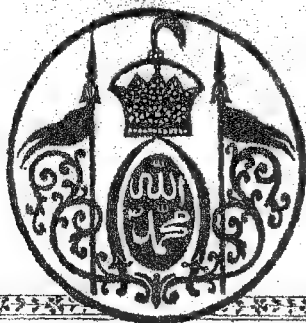
چه چیز است آیات بیا آله	که است بر تو نورش فر عاقلان
-------------------------	-----------------------------

مجلس
تاریخ
تبرستان
در
روز
پنجشنبه
تاسوعا
مهرماه
۱۲۸۵
قمری
۱۵
فروردین
۱۳۰۵
شمسی

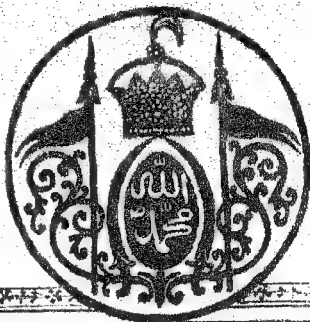


مجلس
تاریخ
تبرستان
در
روز
پنجشنبه
تاسوعا
مهرماه
۱۲۸۵
قمری
۱۵
فروردین
۱۳۰۵
شمسی

مجلس
تاریخ
تبرستان
در
روز
پنجشنبه
تاسوعا
مهرماه
۱۲۸۵
قمری
۱۵
فروردین
۱۳۰۵
شمسی



بروز سیر جهان میکنند یلماوان
شال با دشمنان جلوه کر شود و یکه
کمی بنا بر پوشد مرغ فرین گشت
ز جملش رخ گیتی چو آینه روشن
رو بسجین چو زما و صاف دل شام
وصال با نیتکان از غیاب او خوشدل
نظام عالم امکان تباب او بر د
فلک بدوری او مثل عاشقان حزن
دام می بدخشان از فیض جلال



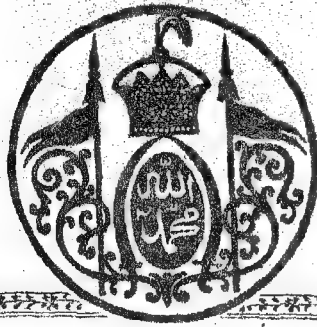
از و شما حیدر اقی چون کام جان شیرین
بسان مهر شبنم انس عایه
فراخ رتبه و عالی نژاد و الا شایان
بهشت پرچم و طوبی علم میر نصایان
امام موسی کاظم نظام شرعیان
که شفاعت اوزا بدان برستان
با بیاری میراب رحمت عاشقان
با نظار شفاعت کبری اوزاران
خلا و طاعت او کمر بختی بختان

از دست طلعت کیتی چو چرخ
چو عقل سرور ملک و ملک نما
جلیل مرتب و پاک دل خدا
شهاب برق و سهجق آسمان
عمید ملت دین خسروستان
ثواب رابض روشنند و شرای
و مد ز خا رعادت نزار مهر کیا
نخاوه رحمت رب غفور شرم
کنند ترک فلک را بقصر شگلا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



شاه بن شاه
عالم شاه
افغان شاه
مفت علی محمد خان
مردم بهر گه گاه
مقتل آقا بایست
شاه تخت کلاه نه بست
کلاه جویی کار خندان
نه بدو رسد چون آن
سوارانده بهار



اگر بنخواهد در قصه به جاہ تو نگریست
توئی کہ کردہ چنانخی من انبیر
ز نقش ز کسے بام تو ماگ حیران
کل حرم رینع تو محسوس دیدہ
بہرزم گاہ تو از محبت نشاط بود
بر بودہ بہ عمل کوئی فضل از دست
ز نور طبع منیر تو کہ کند سخن
سمارہ چاہہ شینان کو شہ کردہ
کر نہ ذات تو خضر بایان کشتی

که نظاره ستاره فذشر کل
بهر دو کون چو ذات وحید خود
بر آستان در رفعت فکدوم
نشان حبه دلیز توهای
چو عنایب زند نغمه صوت
نخاده بکرم پای پیش از آسما
سواد زنک بر بنید از زمین
برای کونش تو چون کاشع بود
شدن جمله نیکان حرمین کرم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



بسیار باغ چه حاجت تر که می بینی
 به هم عطف تو در رزم خصم شری تو
 بر بیم ضرب عسود تو کاوید و بود
 بر تیغ تو ندیم نسبت ز حل که بود
 پیش چرخ تو نوشت کمانچه حلاج
 عدو چو حمله نماید بسوی لشکر تو
 بخوابد از سلاطین تو دوری تو را
 که بر حکم قضا بر نایضها
 بین بسندخی بخت مدح و تحکم

بهار باغ و عسالم ز کوشش به کجا
 چنان کز دگر شیر نیا توان بود
 یکی بخت شری آن چرخ بر دیو نای
 بزعم خلق بشوی قریب اگر
 پیش درق تو ماه ماکوی با
 بر آید از دین تیغ بانک قافا
 کشند سگند روی و لب جا
 اگر ت مام به بر رسم بجهت
 که وقت مدح زند بوسه ام ملک

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ



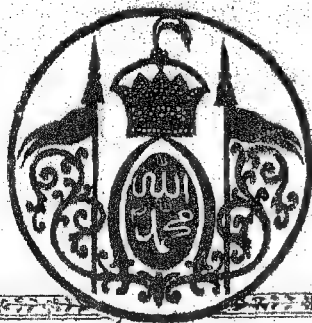
بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ



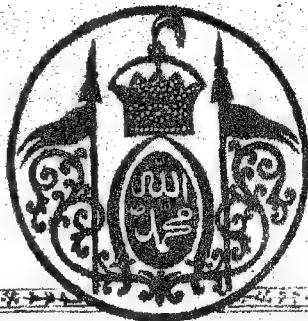
که میچسبند در بحال سبزه شانه
 بخاک درخت افتاده ام بجای تان
 نیکرم و بروم بگره ایست
 که چرخ را بدهم کونه کونه باد
 برم همنه را بلا از نو بجانجا
 بان مان که گفت بجهنم جانی
 بان مان که بپاشند کوه چون کاه
 بان مان که جوش شعله از بطون
 به لجه لجه بر آید صدای اسفا

رقم نهم چیه پسان صف بیکرانه تو
 باستمانت عشقت بمنون بکفر
 اگر خلافت حنلدم برو چشمه
 بده بزورید الهی آن دست نرود
 بکیر دست من از رحم گرفتاری
 بان مان که رسد لیل چشمه
 بان مان که نور و شدش حیات و
 بان مان که قشاده شد از آتش
 بان مان که زار و لوح اولیا و سل

که شانه سبزه
 دست و پا ندان
 شانه سبزه
 فاسی و فاسی
 ریان جات
 شانه سبزه
 سخافات و سخافات
 جات



که شانه سبزه
 دست و پا ندان
 شانه سبزه
 فاسی و فاسی
 ریان جات
 شانه سبزه
 سخافات و سخافات
 جات



بابن مان کہ پیروی مخمخہ ثانی

دوان دوان متغایر شوند بهرست

بدان مشابہ بدرکاء اینروی برپا

۵۲
نہ چتر باشد و فی پیر و طوق و تاج

نه عزم رزم و تنهاییم از خشم

نه عقد های درونی زمره بی

سنگ کج عقیقه و زئود و توبه

غرض کہ باد و صدا ند و صدا را

که ذات اوست جیم و نوال او

نخاک تیره بر آید سر سید

به پیشه که نهاشت در آن مساجد میا

۵۶
که فرق کس نتواند کند که از ایشان

نہیں سب کو کتب و طب و جیاطاف

نه شوق و نه ذوق در خوشی

نہ طاقتور ہیں مشکل نہ کو سرنیہ کلا

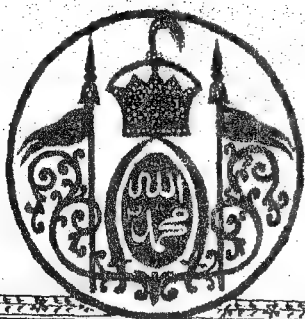
نه حله خروسیف نوروز رخا رقبه

روحہ خلق بر آن مکانہ نشینا

منزهت زجہل و بری جو وسفا

[illegible]

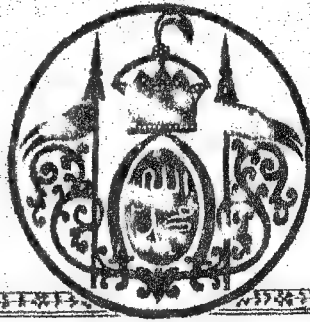
نوی از همه بهر عیال کاه
کات غازی غت و کرمی
بیون بران عیال شه
بیان اول و دوم ثانی و سیم
بیان ششم عیال سیم
بیان هفتم نامخت حرم و بیرون
بیان هشتم مکمل در شان
بیان نهم عیال بیستم
جمع عیال کات و بیرون
و دیگر که از همه بیرون
عیال



چه کبرِ ظالمِ کافرِ منورِ منور
 که چشمِ بختِ او بر کناره و است
 نیامِ نظرِ سحرِ کوهِ بکَلِ رفا
 جز این که تا دجیتِ مرثوی
 که امی صیقلِ من کنون تن کلا
 که وصلای یحیی نصیبِ صلاه
 به آن صفت که ملک کو تو جمال
 مثال آن زمانِ عمرِ خضرِ تو کونا

روح امیر المومنین حضرت عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ

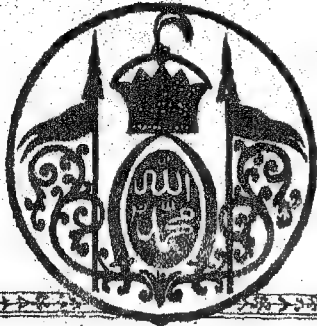




الامان از سپهر چو کانی	داد از چرخ کهنه بر آنی
اخذ زین حصار فولادی	شهر بند دو صد پریشانی
خوش نشین روغنم انگیزی	شمع افسر وزیر خانه ویرانی
که بجز خطه بانرا ران چشم	صد بلا را کند بخت بانی
از ازل در سه شت او ضمیر	یک جهان ظلم و ستمانی
در دل سفلی پرورشش بخت	سه جلست جبهه نادی
ساغر اهل همان کست در شای	ز آب حیوان راح ریجانی
در مذاق سخنوران ریزد	زهر آلام و درد پنهانی
نیت کس در زبانه نشود	از بغایش اسیر حیوانی



در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است
و در این
کتاب
از کتب
مکتوبات
است

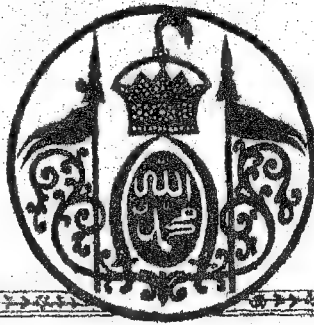


ممه ناسور شد دل کو سر	ممه خون کشته لعل مایه
زناغ و غمزه نشاط و سرو	نوحه خوان لبیل کلتا
خار بستر کل عتیق نقاب	دل غم بردل شفتیق نقاب
کف افسوس کشته برک چنا	شکل آهست سر و بستا
ای بسا یوسفان بیدادش	در کج کشته اند زندانی
باد و صد حسرت و دو صد	کرده در بر لباس عریانی
خیمه امرو و عتد رنج و ملال	زلف در بند صد پشانی
لب شان نه ذوق شکر خند	چشم شان راه میل فتانی
دست شان در میان کوز گمر	مهر رب ز جوش چهرانی

ممه ناسور شد
دل کو سر
نوحه خوان لبیل
کلتا



ممه ناسور شد
دل کو سر
نوحه خوان لبیل
کلتا



فلک اسوختی تنم ایوای
ز ورق عیش بام و کھنسم
سر و قدم چو بید گشت و
شب من مثل روز خشر دراز
شن از نوب غارت پال
تا کجا مرا کینه عیش
که ز روز ازل مراد او
ابن عصفان حدیثی از ابو ذر ^{رضی} النور
افتخار خلافت کبری

ز آتش فکرهای روحانی
شن و جبر رنج طوفانی
مانن ام زنن از کراخانی
روزمین چون شبانِ طلانی
خلدِ عیشم چو کشت و ستانی
میدمی غم مکر نیدانی
منصبِ حناص مدح عثمانی
نورِ اکرام و نورِ یزدانی
شرفِ دولت جهانباری



من كوفيادك
صوت ذی الزین یوم
خزنگ امان است که در
د عالم صلوات علی خواجه
نوروز غایت
توبانم شکوه عیان



یرضیای موسی و مدت
اگر از سر عالم ارکان
آشنای بحار علم و حیا
که چه سیم خلیفت اما اوت
آنکه نبشته کمینہ چاکر او
آنکه میر و کمینہ خادم
آنکه نبود و نبیض او حباب
که بریم قمر او شود جوش
کو هر آرای طبع عالی

دم عیسی صنع یرد این
عالم از مرمرهای عرفا
بر کران از هوای نفسا
اولین عسل و آدم شانه
تاج مغفور و تحت خاقا
چتر کسری و افسر خانه
مور و دعوت سیما
سمه خون بار و ابر نیسا
نظم کرده کلام ربّانی

بسم الله الرحمن الرحیم



بسم الله الرحمن الرحیم



عقل کل طغاب و بستانے	پیشِ علم کدِ نیش باشد
چتر او آفتاب نورانی	تختِ او سندرِ سولِ کریم
بهرین ضعیفم نیتانی	کہ غمِ نیش ز خوف دم زد
مزد بخشد و نمودہ لاکانی	و قمرانی از نکارش او
گلہ را کرک کردہ چپانی	آن توئی کرسیاست لیت
ثور را میکیند و تیرانی	خاومان تو از بحالِ علو
بر حریم تو تیسیل دربانے	صد چو موسیٰ خضر میدانے
صبرِ ایوب و صدقِ سلیمانے	شتمہ از خصالِ نیکوئی تست
از ازل مثلِ رازِ پنهانی	نور ایزد و قلبِ تو مکتوم

بہارِ شادمانی
مجلد اول
صفحہ ۱۱۳

بہارِ شادمانی
مجلد اول
صفحہ ۱۱۳



بہارِ شادمانی
مجلد اول
صفحہ ۱۱۳

بہارِ شادمانی
مجلد اول
صفحہ ۱۱۳



لوحش اندک کلامش است
 دست بیعت و نذر و شکرم
 انزال در رکابِ خاتون
 تا ابد بر درم حسین سینه
 پیش من عمل تو خند بتان
 از مداوم چشم چله نشین
 تن زو از دُشمنان کلم
 آب اوراقِ غنم من بر تو
 قمریانِ بادِ سر و کشند

دقتر شمع های احسان
کبر و ترسایهود و نصرانی
سند و وارمنی و تورانی
با دلبخسروان ساسانی
بار ما سندان در افشانی
عین برین سرمه صفا هانی
نطق تازی و ذسن یونانی
رنک بوی کل گلستانی
کر کنم در چمنان غزلخوانی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



مجلس تدوین
خانہ شش
برمان جامع

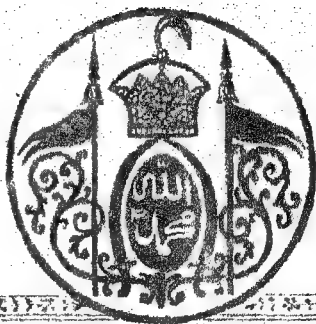


ای با خسته که بنمودند	رخ خود در پرند لعلی
ای با کاشنه که گشتند	آب و رنگ حنای صفا
لیک شد جلوه که چنان	به زمینان بزمک و تابا
رسم کرد به مدح تو بنم	دعوی سنجری و سلطان
خاطر مست باده آرا	طبع کجور رسد تر آ
زسد دشمنم اگر بزند	پیش من صد هزار لاما
آری آری به مهدی رسد	تابش کرکاب بیابا
دیو کی رتبه ملک کید	گر کند جاودانه رضوا
گرشی سرخمد بنجا که در	میکند در سپهر گیوا

لعلی برینو کشته
باز در آری بی بیان
عین صفا
نصیب دلاوران
کرامت بران عام



جمع سپهری
محبت و بیان
نام ستار و ز من
وارد حاکم مقرر
بوده است



شہدِ حرمت تو در دو جهان	می کند کار ابرینا سینه
حیف باشد که در دل تو	غم نساید چنین فرادانی
پادشاهِ باحقِ خستہ سل	آن حسد یوی که منتیش ثانی
عقد یام کشا بناخنِ مهر	مشکلم حل بکن بہ آسانی
تا کہ از نیضِ ممت داد	قطره در سہرِ موی عانی
دوست را بود پیشِ نصیب	دشمنت را دوسد پریشانی

منقبت حضرت امام حسن عسکری علیہ السلام

شامِ غنچ و نماز از پیشِ عی	غالیہ ساکتہ باز بر صد کوی
ترکِ فلک از نیامِ آفتہ رخسار	بہرِ ہلاکِ طہام با فراسنداری



لے سی جوان پادہ
پروہ تو کز کبریا عیان
سے رشادِ حق بنم
اول سنی نشندہ برار
سے غلامِ حسن پادہ
دل شب



رقعة زخوف ظلم مهر فلک سی عدم

بہرِ ثباتِ سحر ز کی شبِ تاج

قاضی و شہنشاہی مہر و کسریٰ نظیر

زمرہ زلیفت پیش خیاں

کوئی شد سمان چشمہ آبِ ول

تیردان انجمن بر سر لوحین

محنت ان تراب قبلہ شیخ و شفا

پایزه مصحف جو و سورۃ تنزیل جو

ظن طلبيل الثالث خورشيدا

آن با صد ششم خیل شهبان پری

ریختہ درو کہ طبق خضری

زندگی و شادی

برزده خندین خوشنما فکانشی

چشم زحل اندران باخت نهلم

کرده و قسم مثل من مدح شده عسکری

محررہ کاب عشق کرم سہری

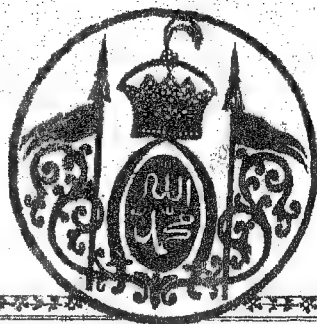
بسمه مست و بود آیه دین و پری

رواق و سیم و کا و غنیمت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



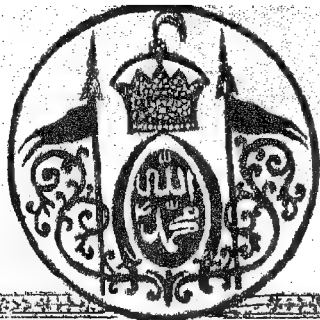
سلام سلیمان کمر رستم نیریز
 قارن بھرون پرنده بن و ارباب
 ابرنواش اگر قطعه و زودی
 از کرم او گشت روضه مینوشت
 نیست عجب کز نور یابد چرخ
 ای بدرست خان و جم با حکم و با
 چرخ شن آتات مهرش جا
 چون تونه کردی کزین مہر سلیمان
 فیض تو باشت و مدانید

نیز چشید فرخنده جهان داری
 آنکه بگردون کند بار که مری
 بر زوی از شن سر قرض
 در غضب او بهشت بتکه داری
 اگر نهند چشم حور و پیش میری
 بخت سر و پشت خرم از پی تو
 تیرش خاست برق و قری
 اشک فشان از کین دین آنکشی
 مخلص عفا شود لاله بکباری

این کتاب
 در سال
 در روز
 در ماه
 در شهر
 در کشور
 در زمان
 در مکان
 در حال
 در مقام
 در مرتبه
 در درجه
 در رتبه
 در مقام
 در مرتبه
 در درجه
 در رتبه



این کتاب
 در سال
 در روز
 در ماه
 در شهر
 در کشور
 در زمان
 در مکان
 در حال
 در مقام
 در مرتبه
 در درجه
 در رتبه

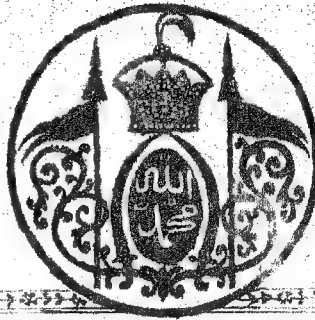


دست تو بیضا ککاب تو منجرب	و صفت بسته لب آسمنی انوی
کو قه پیمون نه مانن شود	بر سر کردون کند عظم تو کنگری
شیوه ریج و غنا ساخته تا	کو دک آشوب را کرده عادم
خنجر تو برق دم آذر تو صور دم	خام تو پیچ و خم چون شمشیر
در دست پر خاری شدی از رو کار	ریختی ابر بهار را رخ خوش گوی
شخته عدلت بهرست بازوی پیر	قره جاست شخت طنطنه سبزی
قهر تو سازد بر من کرز جهان و خون	غمره کند در عیون تو به ز غار
بنی کرمت از نکال سر و جلال	پوشد قمری شال گریه خجری
حامل کرد منام وی تو میندا	مضغه بر دهان مام سازد زوری

له امی بهتری
از این مینا
عبدیات
عنه و نه خجری
غیاث کله دم اولان
تیری و آب دم تراست
بنی انانی که بدان اس
افزودن غیاث در آن
جالت کله اند بهر دم



دال این بیان جات
عنه عظم تو کنگری
کند ککاب تو منجرب
عنه شمشیر تو پیچ و خم
عنه شخته عدلت بهرست
عنه قهر تو سازد بر من
عنه بنی کرمت از نکال
عنه حامل کرد منام وی



نامہ سیاحم چو پیر دہشتہ شہیر	بوکہ شوی دستگیر دہم شہری
می نشو دانت سلم و ثنائیت	بہ کہ دعا رکسم زیور دہتری
باش حسن قبول کر بھنق	تا کہ بہشت رسول خام مغیری

در این کتاب
مجموعه از
کتابهای
مختلفه
در
موضوعات
مختلفه
مجموعه
از
کتابهای
مختلفه
در
موضوعات
مختلفه

ایقصابہ





بسم الله الرحمن الرحيم

ردیف الف

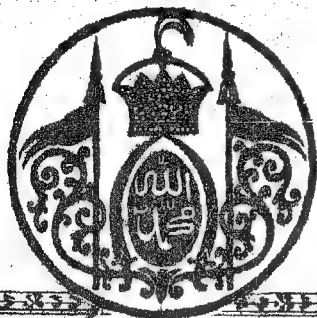
ای نام سها یونیت نیت و عیونها	اسید عطای تو آمخت عصیانها
ذات تو بود و سر مشوق بود	اشک غم تو باشد آتش کاشانها
آرشان جبال کل کرد کمانها	افسان نوال جوطری کاشانها
آن است منزل کردی پندار	آوداده بیک ایام یک عالمها



ابرکش مرسوم در زیر حجب عالم
نواب چرخم اکر درش دورا

انکار چرخ روزی ابر تر بنیاد
و ارم فی آتش دل در دامن
دیدم پیر رعنائی لب چلیبا
و الا اسر و سوان کنون
جانی و شرار را در شپوی دونه
و سرست که در این شمیم
از غمزه تو کریان ابل سر و یگان
و شمع است پنهان صد غمزه
تا کی شب فرقت ارم تمنایت
یک پینه و صد حسرت یک پند
از تذکره حنبت دایم بسی حشمت
ما راست و صد عشرت که در شفا

در عشق تو چون مجنون تا چند لم بزحون



نواب بزن کنون دست می نیاید

شود صد شعله جانور از نوک پید	دل در نور عشقت که رخ شوق ز پید
بود لطف نهان تو ز بیدار و پید	چو آن عیشی که کرد و در هجوم در و پید
تا شامست که ناکه شود بیت از پید	بری در کوشش عمری بی کعبه از پید
که گشت اندر فرارم جلوه خلد از پید	چنان مرقد من آفرش مستانه کرد
مکن قلم هزاران بار و کردم نه پید	خرد و کم سواهی جان نشاری به پیری
شود بیکان در شوق شهادت از پید	بآن نغمه بکش غلام که ارواح عالم
که گشته یک جهان حسرت توش از پید	که ام آشفته دل داده است خط خود به وفا
سما نغمه لبیک کرد و از حرم از پید	بر طحی فکری خود چو ازون عالم ما



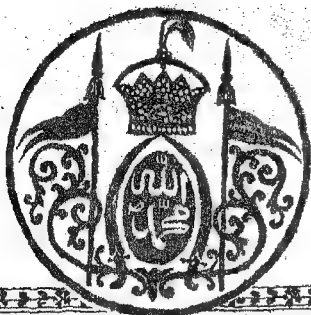


چو در ایران ییون بجهر اصلاح کلام خود
صدی تحسین پین سحری که دهم

بجاستان نوب و نازک خیا
نظیر من نخواهش کای در پیا

فلک آموخت استغنا اگر عشق کاران	تو یارب صبر روزی کن دل سیدان
نخوام شد نخل از زبان دود مخیر	که اشکم پاک شسته پیر بنیر کاران
بنام دیش قتل عالمی کردی و باز	همان راه تو بنیم هجوم تیران
بنه جام لبالب لبم بابو شیرین	که سوزم در حیم رشاک یقین کاران
گشتی کردی من گشتان روح من	نمودی از بقای من نخل صد کاران
بروای که نزد زبان کنه شهبان	کزندی نیست از تو تا قیامت کاران





عجب فی کشتن و از چشم منتقلب عالم	بسا تاثیر میباشد نگاه و نگاهان
ز خوف جور او ویر یگان اندر غری	نمی نماند برین حب این کوران

سما نواب سکین بود کوازا ساجی
نمی خستد دوزم تو دیوان

سپید تن از رخ تو سرود وید	اما کعب بر دم دل حشر کشید
حرفی بجهت شادمانی کمال تو	پرسم سزا را بار پیام شنید
این ظلم دیگر است که رسوا شد	بدنام کردن آهلب نارید
رغمی بجز تم کین ای شفر تنه	بگذار این شهید بخون آمید
بر چشم حوریان بگذارد چون مژه	از پای من کشند چون خلیج



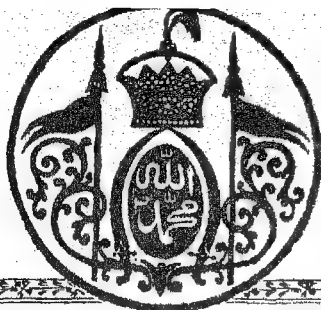


دلهای عالمی شده آماجگاه چرخ زده کن تو نیز این مکان کشیده را

نواب ر ایک شایخ کز قفا
دیدم سحر بکوی تو اشک پیکیده را

فلک بخاک و سکن طرز خویشانی را	ویا بنیر جهان آفت صبا بی را
نزار چاک ز فکر دم و دستم	که غایتی نبود خرم سیوفانی را
سواره سیر و حال دل می پری	بر و برو که ندانم تو دلربایی را
دی بخت از هر سید نفیج خوشه فنا	خرام و باز بسین بدین بانی را
تغافل دوسه روز چنان جا می زد	که پای صرب بلغزید پارسانی را
اگر بدست ملتق زدن بکنم	بکوی دوست صد خنده میانی را



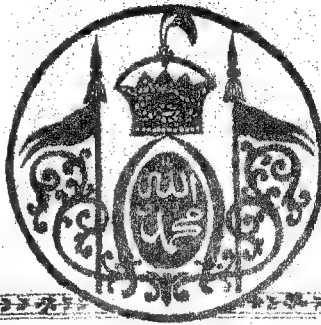


ز پنج فتنه که آموز شیوه بیدار	که حرف شناسی تو بیوفای
کدام سوخته دل ناکه کشید دوش	بلرز با فتنه ام عرش کبریا بی

عبث می کنی اخای عشق ای تو
که یافتم ز رخت نمک آشنای

مداوای مکن مشب طیباً بحبانی	که با صدق در دم خوانده کنای
سخن باغ غیره و داری بی مروت	چشم حشرم فهمید باشی کلای
چنان بچشم زدم از ذوق غم کای	دو صد تحسین نمودم این طایفه ای
برای شکان اخای الفت خوشین	چه سازم ناصحاب چشم شکاف ای
دی از صلب جانان کن برین	بعیسی خضره لطف عبورانی





بهر علم سپاسی و مخرم نه چو	چه خواهد خواست کرد نه طریقی
و سیدم صوهایک عمر عشق نعلی	بیا موز این بن خسته رسم نو خانی
ز کمنای خود شادم که چون قلم کنی ظالم	نخوید سحاک پس ناحق فلان غلانی
خدا را قاصد یک خطه نشین زده	اکیو بایک جهان آوا بیخایم بانی

کدامی تو کردید تا نواب من
چو محتاجی که یا بخت فقهوی فی

تا آمد بکذا از بهر حسن ابل مرا	تا آمد از طلبیدن جستی دل مرا
خوف روانی ندارم زانکه گردن از	بر جفا و جور و ظلم و ناز تو امل مرا
چون نمودی عوی عسیت میان	مدعی آور داندم بر سر محفل مرا



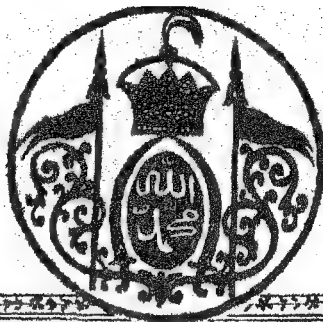


در فراقش طرف لذت یا قلم از درد دل
 نامه بر راه عدم بگرفت و شوی دل نشو
 ای که میگوئی که عشقم این همه دشوار
 چو نتوانی دیده و دهنسته دل آدم بدست
 از نصیحتهای ناصح نخر و درم عشق
 بلی عالم شد نم بین و که مجنون تو ام
 شست بر روز قیامت کاینکه خود

ساز یارب بجز ناز او سر ایاد دل
 می برد صد بار مردم بر ستر دل
 سهل است اما الفتی دیرین مشکل
 طرفه نادانی اگر دهنسته علیه قلم
 باز میدانی بکار خوشی تن غافل
 جابر نمک مرد و کز بیابست و مجمل
 وای که دارند که رها نب قاتل مرا



بر سوال بوسه اب آن رخسار
 نیست ز بیا مهر کردن لب

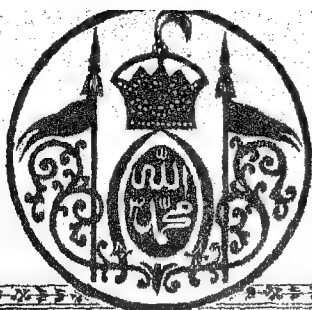


درخت ید و دم نزع چو یاب ما	و از سکین اجل باد و صل و ابجا
تا به محشر هر سر سوی کواشم باد	چون شوم گشته بشوید بخواب ما
می خواهم شدن از خواب چو نیم بیدار	آید آن ماه شب افروز چو در خواب ما
سه چو من داغ بدل از غم خسای	بنشانید شب حیرت بابت ما
بر بخار عدم زود رساندی	بیشتر زین مضن کن خست بابت ما

صدیقین بود بکین تو یکین امروز
 شک بفتاد بدل آه تو خواب

رستم از بند خود نمائی تا	دل نهادم به بینوائی تا
بوفای من ای حشر کن	همه عالم ز بهوفائی تا





جو چندان کن که بار و کر	نبرم نام آشنائی ما
من رندی و سخودی را	تو و ایمان و پارسائی ما
مانده من بکوش تو رسید	وای از دست نارسائی ما
ابروی تو زمانه را آموخت	طرز صد گونه کج آئی ما
قیس از خود مر و من آموخت	ره و رسم بر سنه پائی ما
خلوت و جل پیکر اول	یک جهان شکوچائی ما

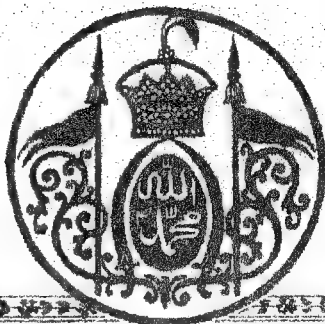
اندر از دل تو ای نواب

بیکریه ز آشنائی ما

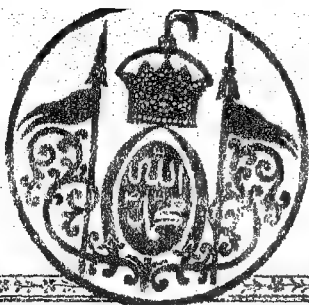
وای برسانا تو انی ما

اگر این ست سخت جانی ما





مزن از یاس فرستین ایسید	این بود که زندگانی ما
بشی از جسم سوی مابکده	بازین طس از نو خانی ما
چون ندایم در و را دل	که عجبم بود یار جانی ما
برزبان بوسه ما دیم کر	بشنوی قصه زبانی ما
غم و اندوه تا چه خواهد بود	اگر این ست شادمانی ما
صد دعا و اثر می نالد	بدل از دست بیزبانی ما
خود و او درو شد ز شدت	صندل فسنده و کزانی ما
بعد ما داغ مابدل داری	نیست بهتر ازین نشانی ما
لاله خون کشته مگر بکن	وین رنگ ارغوانی ما

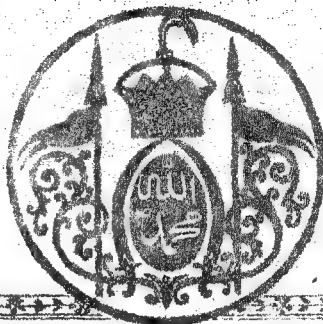


روز محشر مگر چه غم اید بُو
اگر این سست بد کانی ما

مردم بودیم در شش بُو
اگر نمیبود سخت جانی ما

زلفِ شیکسته بدش و بکریا	ای من فدات بکد ازین خج بکریا
اگر شوق آساع نمائیم بُو	روزی درون خانه من بخیر بکریا
رسوایم بکوی تو خوانده خست بکریا	برخیز و یکد و کام تو هم پیش بکریا
خندان میا براه غلط نیست بکریا	آئی اگر مجلس من نوحه بکریا
ای آه تا محشر حضورت را بنال	در بازار آئی از شکلی با اثر بکریا
باغچ و ناز پیش عدو نیز بکریا	آئی چون زو من باد ای و کبر بکریا





د بهر و چل سرد و جب که کانه نکتی | شامی اگر بجان روی در بحر بیا

خواهی شادمان کنیش در عری غری

نواب پیش یار تو با چشم بریا

بکه اخت تشن غم تو سر بر ما

ترسم که از نوید دهم جان منتظر

افسانه داری شب گفتن آرزو

روزی که هر کسی کیف آورده

بینیم رو فیغ غیر تر از زمان مبار

داری سری مجسم من ای در شمع وفا

باشد که نزد خویش نه بنی کرام

که یکیش بنا بکوشش شب بر ما

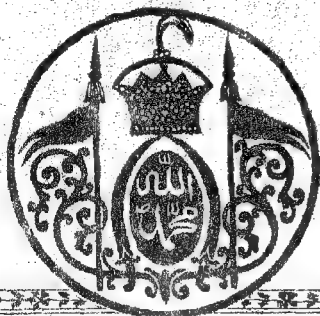
بکه از زن ای اسلم تا سحر مرا

و او ندان دو دیده حشرت مرا

بکه از نیم جهان بستاند مرا

روزی که روزگار در آتش بستاند مرا





در اوج کعبه حسانه جانانیه تم

نواب باش رخبره من شیر مرا

جانم و کرمیام سفر میدم

یک بوسه در وصال اگر میدم

اشب دلم نوید اثرشید هر مرا

ضعفم مگر نشان کن میدم

دشنامها چو شیر و شکر میدم

کاندر ازل و دین تر میدم

صد و عده دروغ و کرمیام

قاصد ز صفت دم تو خبر میدم

با غلمهای خویش و وصه میکند

اتم چنانکه بودمانت پس

پنهان نموده کرمیایم

تا ز تش بوجل به بندگی

اشکم مگر پسند قضا و قدر فنا

آماده می شوم چو قطع محبتش





عیشی شسته بر سر بالین من	نوسیدیم زمر کبخرید پرا
--------------------------	------------------------

تا نشود صحبت نواب خلعتی

الزام وحشتی بخرید پرا

روایت بای مومن

ستم بادای و کرمی که شب

زخم مژگنیت که سر می بین

فروا به عدو نیت اگر وصلیت

دی خن تنان آمن بودم بدلی

عمریت که در شب شب بخت

باشید ز من بمقتان با خیرا

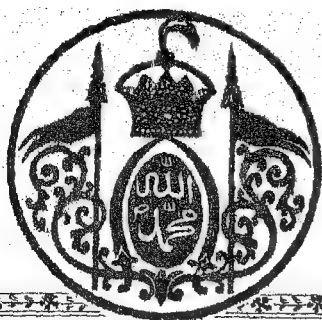
رقصان شن از دست و کجرا

خواهم نه بود دست چرخا

رفتم ز سر کوی تو با چشم شراب

قلم کن و این قصه را





ساغر محکم است در غموش نهای
می باش تو ای چرخ زمین حذر

پای شب آینه نهدار خدا
نواب نشین در چشم می گمرا

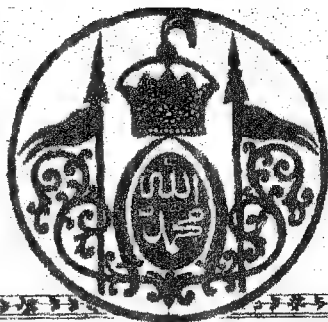
رویفابی فارسی

باش بیدار باینم و ز نخا
تو هم آشب سه من بر اغیار
مکذرا ز غموش و سر کوچه خار
ایدل امر و چنان غافل سرشار

به شب فرقم اینم و ز نخا
بخت بر باخته چون غدا
محسوب بچکانند درین راه
و صی نسیم آمد و بودی خواب

شاید آن اثر از غیب بیاید نوا





کریم چون شمع نماؤشب نمیب

رویت تائی منقوطه

مکر امروا شوب نیست

بوصلت بخودی بسته دهم

می رسم زخوی تو دو کر نه

عجب برسا و کیهیام که خوام

نخا عشقبازان را حن دایا

دل اندر مرک بستم زانکه خبرم

کره از لبت کشا عزم دلم

که در عشاق شورم جایت

تو پنداری که در دل مدعا

بحوم آرزو همتا چسبیت

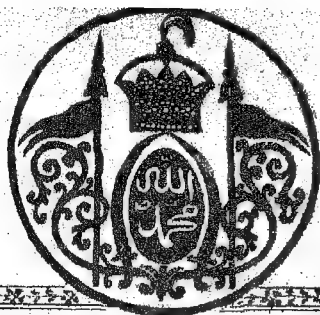
کر محای که در عهد شسایت

بخبر فرقت مکر در یخ سمرایت

تغافل های جانان را دوست

خدایت جانم این بند قیادت



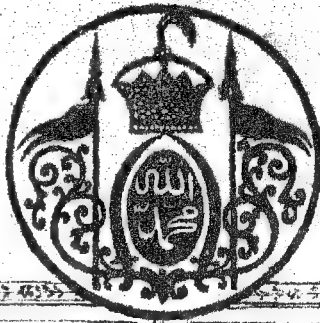


اگر بی حسرم گشتی چون منی را	بجان تو که این جسم نام نیست
چه کوئی چون نه مردی در سرم	ز تقدیرست ظالم این است
قیامت بعد قلم گشت شام	که هیچ آرایش بزم نیست
اگر خیابانی انجاست حوی	بلائی عشق ای درد سحایت

چو جان باشی تو در آغوش بوا
چه مطلب زین که عالم نیست

و فایارب عالم نیست یا	که در دلساخی بان جز نیست
نه تری ازستم ظالم نه تری	چنان دانی که عاشق را خدا نیست
مانا تا که محشر عزم و دل	شال شک و بوازم جدا نیست





شب فرقت چنان آید شیم	که اکنون دشتِ رو بر حیرت
همی گوید بوقتِ خواشِ مر	بفرمانِ من احکامِ قص
همه دار و زور و دیارِ حیرت	شکبیه در دلم یارب چیست
فنا شد کز شبِ وصلی کش غم	که روزِ فرقتش را غم بقا نیست
شنیدم شامِ روزِ حشرِ کین	شب تاریکِ غم را انتها نیست
بعالم از غمِ رشاکِ که میهرم	ندیدم کس که بر تو نیست

مریضِ عشق را تا حشر نواب
سوايِ وصلتِ جانانِ دوا نیست

کرمی نیست که در کالین چنان نیست	سیح دل نیست که اندر خم چنان نیست
---------------------------------	----------------------------------

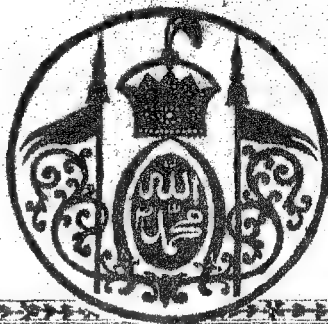




خوشنماست ضیای صحرایی	خوشتر از ظلمت شام شمع است
دل مشوا طلب بین کن تمنا دارو	آن قاعی بعهد تو و پیمان تو نیست
از چه در ذوق خلش با طپیدن	مگر مشبب جگر ممد هم پیکان تو نیست
عیسیا فکر علاج مرض	بخدا چنان این درد بدرمان تو نیست
یجهان قتل نمودی بستم باز	اثر خون کسی بر سر دامن تو نیست

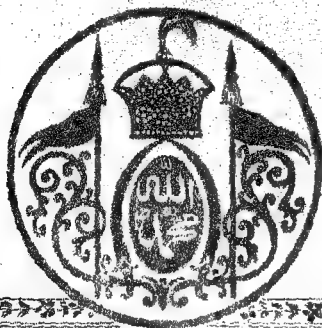


این چه دوستی که با این همه دوستی	
تنگ نیست که در چاک کریا تو نیست	
یا بخت مرا برین سبکین نظری نیست	یا بصر خجای تو بعالم و کرمی نیست
با غیر اشارت کنی و من ببرد تو	دانگونه نشینم که بدانی خبری نیست



<p>صبح شامی رسد شامی مضطرب مشوار خوف مکافات رزم نیست محبت بدل خلق که او آسوده نشین در دل زارم که درخا یار بچه پلاشد که ز سوز بخت جز زمره ناله و منادی تو اید</p>	<p>لیکن شب تاریک غمت است خوش باش که دوزانه زارم اثری جز غمزه ناز تو که پرده درستی تا خضر ز غیب کسی گذری نیست دانی ست به پهلوشان بجی صوتی نشنیدم که در پیج اثری نیست</p>
<p>قربان تعافل که ترا غمت بود ز آنگونه خبر هست که گویا خبری نیست</p>	
<p>دستی که به جگر سینه زن نیست</p>	<p>آن دست عدوت نیست</p>



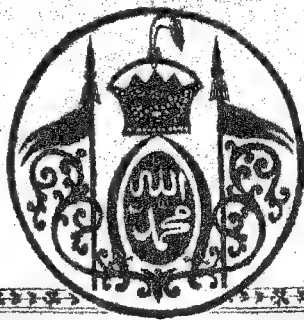


اگر لذت پاک جیب است	مردا که به تن و دست نهست
خاموشی تو براه شوخت	بانه که ز تنگی و نیست
و تم چمن و گمنون جیب	یخ و بخیب پیوست
آنرا که دل است و سر زلف	محتاج بجلست و نیست

تا دوش به بزم بود نواب
 امر و چهره به انجمن نیست

مریض عشق تو منت کش نیست	که خبر بد که غم خبر آمد او است
بمخل تو که کنجایش دو عالم	چرا برای دو ساعت ششم جاست



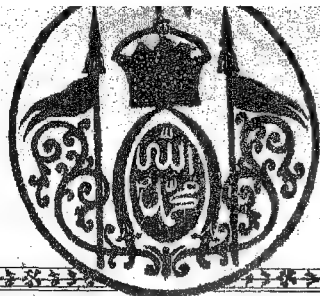


بهوش باشستی چو بردش زاپ	که شک را هنمست این مصداق نیست
تو مضطرب ندعایم شو که دور فلک	چنان کنت که ماردول آن تن نیست
از آن نیاز که مقبول حق شد از یو	چه رشکها که نصیب دل زینجا نیست
بر لبمبند مد اوای دروغی کن	که این ریض همین شربت فردا نیست

نیم سخن حقایق را جواب
شجیب مست ولی در نصیب ما نیست

بکش به تیغ کمی را که جامه کلکون	ببین بن باز ولی را که بر تو مجنون نیست
خرام هست که صدقنه میکند تعلیم	و که نه اینهمه شوخی محال گردن نیست
ترجمی که به افزایش شهادت	تخلی که به عجز او را که گنون نیست



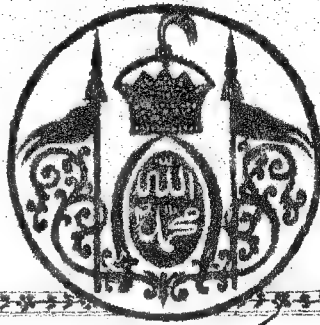


بجز حدیث وصال تو هیچ نصیب نیست	ز طول نامه مرغ ای کار کا مژروی
که کس چو من بفرقت ننمود چون نیست	بشوق تمت عشاق ازین تو ان نیست
بآن لی که بحسب ادانت نیست	بدوستی جال تو دشمنی دارم

قیامت پرشیده قتها و آن نیست
بلی چو قامت آن سر و ناز و نو

دو دای ز دلم تا سر کیمیا نخواست	غیر کسی تو بوسیده چو ناز نخواست
شیوه مهر ازین عالم امکان نخواست	شادری نو که جویم که بدوست
بهر قلم ز کیمین کردش دور نخواست	قنه ناز چو شبست چشم خواب
باش یک لحظه که صبر از دل این نخواست	دلایل من صد رنج و ملال تو و صد غم





برکد شتی زمر از من جوری کی	کز سر تربت من حسرت ارمایان
دید چون آب نغرد ز تماشای	کامد آئینه به بزم تو و حیران
این نه آن آب که انجخته طوفان	خسر بر خیزد ازین دین چو طوفان

بزرگن شانه خبریند و سر ایش کی
ایک از بزم تو نواب پریشان

زیر تیغیت نه عین فوق تپیدن با	بلکه در دل سوس و تیو دیدن با
اندکی صبر کن ای که ازین که مرا	لب حسرت بعد افسوس گدین با
سر بالین بدم نزع رسیدی ما	سر خشم نور ناز رسیدن با
کر چه صیاد فلک ساخت مانی پرو	در بوی تو همان شوق پریدن





فاصله نامه خوش بود آدم

باش حرفی ز زبان شیرینی با

دوری مشرق حشم و شام کمین

که منورم موسیٰ حایریدین باقیست

فہمہ شہزاد عالم شہزاد

از تو یک حسرت مشاوریون

ضبط فیروز خان فیروز آباد

آہ کرم و نفیس سرو کشیدن باقیست

قاصد بقرش نشناختیم

پس دولت چاہجواب و ثواب

مختار من قتال قریب

خونم و پختی سبب انفصال است

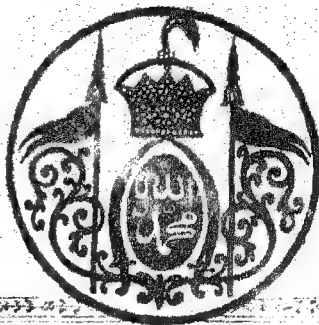
جز خیر نیست از تو یی مرا

در حیرتم که باز بنیب و ضلالت

پیشکش قضا نہ ہو وہ صبرین

میتا ہوشمردن این باغستان





دریاب انخوشی من از دلی
آشوب یک جهان نه پسندی
واعظ بخوف حشر میرزا
ایدل که بحسب کسی
ایدل منور یاسمن رازی
از که جام برکف و ساقی است

سردم من پیر کی آخر حیات
پس از دل نایش من حیات
کان قنہ سلم و حیات
و روز بان تیش من حیات
من کام نزع و خیر حیات
از دور و چشم و حیات

نواب دادہ دل خود را چو خود
پس از جفاش انیمه بچ و

میداست چو باد کز نیت



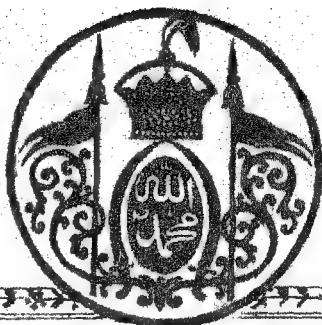


آن ساس که کیوان لف پریشانت	اشوب قیامت شاید ز بندم
این راز نغان پدایست از سرخی سکا	عشاق تماشای خون نخیه ظالم
جاریست دو صد حیوان خون سیدانت	ناغمه تو دارو خجسته کف از مرگان

نقصی که سیه دهت و ز خوش تو
قربان سرت که دلمش محراب است

که روبرو می ت یک جهان ل افنا است	کز بکوی تو ای شوخ شکل افتاده
که وقت نزع نکاشش تقابل افنا است	کمنی لذت بسیل شدن بود آگاه
که چون نمی برش نیم بسیل افتاده	بتی که شور قیامت بود چه غم دار
از ان شاره که آتم محمل افنا است	سنور ناقه لیلی به بخمد می سنور





چه سان بوسل شوم شادان کن عجمه	برویش شب غم مقابل افتاده
سوی صبر نباشد علاج خستیم	کنون که دوست به آزار ما مل افتاده
شبی سجناک فرارم بیان بازو	کمان مکن که دلم از تو غافل افتاده
بجوم شوق ز خود میسر مرا نشا	کد از نامه برین منبذل افتاده
عنان دو دست که بر سر زدم ز نیت	کنون بگردنت ای بت حائل افتاده
به سحر نه فلک آیم شخست و غیره	که روز وصل چرچشم حائل افتاده

شیده اند مکر آمد آه کواکب
که شوخ سر به ارباب محفل افتاده

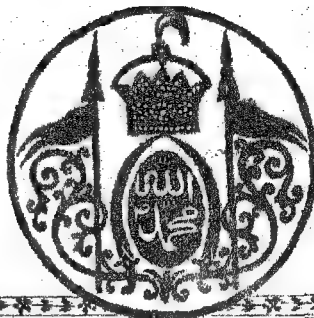




رویف ثنای مشائخ

الغیاث از برج حبر ان الغیاث	الغیاث از جورِ خوبان الغیاث
چون نمایم پیش نیران الغیاث	چون شود حال تو ای کردون دُن
بر خشم پیشیت منداون الغیاث	خوش می گزیند حال من پس کن
من کشیدم صد هنر از ان الغیاث	گفت قاصد با تو حسرتی آرز
زود برخیزد ز زندان الغیاث	دور کرد و دور تو مست احتسب
می نمودم در بوستان الغیاث	چون بطنی عشق تو آموختم
از جرم شوق ارسان الغیاث	فرست و صلت کم و شوتم و زبون
بلبل زارِ بوستان الغیاث	وار و از بیدارِ بچین شب





صرف فریادت شن نواب عمر

تابکی از جور جانان الغیث

رویف حبیب تازی

مخ

ازاد او ناز و جور و سلم استغنا

مخ

شاد باش ایدل ازین طول شب

مخ

میخیم غوغا بمشق تو ازین غوغا

مخ

بعد ازین از ناله های لاری اصلامخ

مخ

یا تو سیر ناله و آه فلک فرسامخ

مخ

در عیش و شربش بمیر و از غم دنیا بمخ

چون بخت بان دل می از جمله افتد مخ

مخ

گر نشد تار و زهره سر خورشید

مخ

راست باز آن محبت غلط خط است

مخ

و شنیدیم وعده دیدار و ادبی

مخ

ترک کن این دیش سر روزه ای

مخ

عاشقان آفریدند از پی مهر و وفا





سازجرم ست ای نواب رحمتی

می بنوش امروز از رسوائی خود

رویف حیم فارسی

اگر ضعف نماده است من تا توانم

یار چه بلا شد که نیامد فحاش

آدم که نماده است من نام نش

و غلی که نبوده است در ذکر بت

جز قصه تو نیست مرا و روز با

منت کش اویم که نموده است

دشوار بقشت نبود و ادان جان

کونین که دارد اثری ناله شکیر

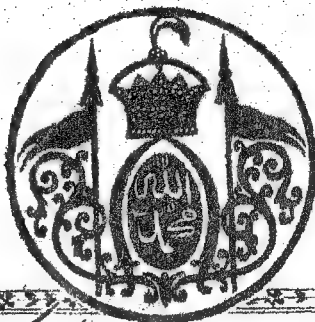
از مقصدت آور خوب نامه بر

و اعطانه پسندم لبیر خود بخ

شادم بقیامت که که پر جش

و ملک عدم از لب تو بوسه





نواب مشوعاشق موی کمی که

مشویران ست نزار دیا

رویف حاسی حلی

خواهم که شام وصل تو آید بجای صبح

تا شام روز شرب و انتهای صبح

دریغ عالی اثر دلکشی صبح

پوشین است خست دیر عوی صبح

باید شکیب نوبی جور و بجای صبح

در و صدم بخشد اثر کرد عای صبح

صبح وصال است شرب و نکاح عیش

نکذ است تیر شب نهج تو

و جو نیست این شب تاریک و یمن

صبری که بود صرف شب غم و اینچند

نواب خوش بزی نصیب شد





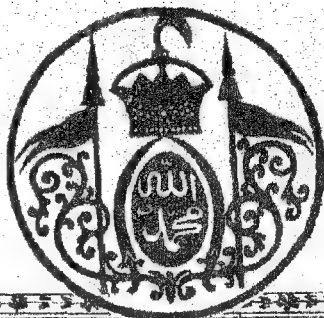
رو دو سه رو دو سه بهار و هوای صبح

ردیف های مجمه

آمد بهار و دشت دگر کو سار سنخ	کردید همچو مشهد من لاله زار سنخ
خونم بیند کوی تو کلگون خنوده	در کوه و دشت ساخته سر نوک خا سنخ
چون پرتو طی است همه مرغ از نر	چون وی سوری ست خمی شکو از سنخ
آن صید گیر اگر این ست ذوق صید	خواهش دین مانده بخون سکار سنخ
روز سیاه یک بستر میهم	در بر نموده است لباس آن نکا سنخ
چندان فشانده خون شره کن بعد	کردید تا تار تار خن در سار سنخ

از کی ندشت خون نواب افوا





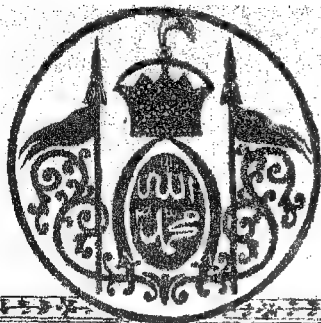
ورنه نمونو چچون است بايخ

روایت دالہ

کرمای و صالت بدل از بنو
لذت جو خودت بین که دلم خوش است
آزنان باب اجابت بجا و افسوس
چه باشد که قیام بجان آورده
که بسر که بگریبان کوی برود
بدل پیش که بر جسم تو صاحب
من از این روز غم غم غم غم

مردن اندر غم تو این همه دشوار
آفتد طنم که هیچ ستمکار نبود
که بجز مرگ امید یابی ز این بود
مگر آن قامت مجوی بر تنار
دست من غم زوای تو بیچار
احتیاجی که نمی مرستم ز کار نبود
که کسی بر سر کوی تو ز اعیان بود





کاری از جذب دل خود خرقه می‌فراود	وصل شیرین تر بشیدن کسان تو
هیفر خواش منی شوم حالی	برمان تو کسی طالب دیدار نبود

از خدا خلد چرخ خواست بچرخ نواب
بنمایش مکر آن سایه دیوانه

یاد آن زمان که شورش آه و فغان بود	فریاد بخت و شکوه جبر بیان بود
جز یکی بیا تم من نوحه خوان بود	زین رو بد شرورش آه و فغان بود
دو دم نخر که در سه مرگان یافتم	آن گونه لذتی که بنوک سنان بود
سستی که فاش کرد و بافاق راز عشق	جز عشوه و تپسی چکسی رمزان بود
در فصل وصال تو ناخوانده آم	صبری که بایدیم بدل ناتوان بود



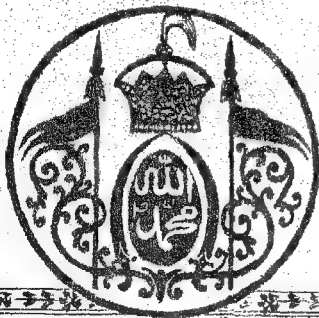


عیار من قیب و دغای مرا شست	جزا و این چیت کسی بدکان نبود
ششم و آنش و دلم با کافتم	اندل نیافتم که بشتت پان نبود
گویا که درد تو ز دلم میسر گوی	ورنه حجب سنجی که این پان نبود
دیدم خواب روی تو از یاری خالی	اندم که از قیب و اینچاشان نبود
چون آفریده شد شب سحر اتم عجب	ایا خیال طره غبرشان نبود

نواب رفت در شب سحر
جای خوش آمدش که در آن آسمان

دستی که در کشاکش جیب کهن نبود	آن بود دست بوالهوی و سبک نبود
جوری نموده که نخورده است آسمان	او سمد رقیب به آزار من نبود

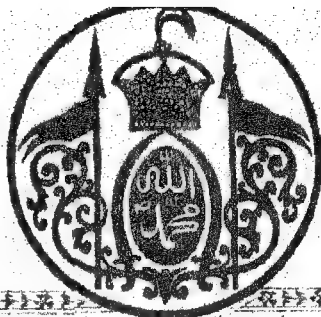




اورد و ششم کجاستان کشتان	ورنه مرا سوای کل و سترن نبود
شاید شگفت خورد و براه عدم	دوشینه دل زلف شکن در سخن نبود
برنامه که جب نمودی کل بجا	دریاب کو ترانه مسخ چین نبود
برداشت دل به عشق قد و کیسوی	آن ذوق و لذتی که بدار و رسن نبود
رسو نمود خنده تو ورنه خلق را	دینکی دها ن توحبای سخن نبود
تعلیم کرد غمزه تو ورنه پیشتر	این فتنه با بزدش چرخ کهن نبود
یارب تو آمدی نجیالم که دروا	آن رخ وین ام که به بیت سخن نبود
یاب جلوه سحر شب هجرت نمون	صد کونه حسرتی که بحیب کفن نبود

نواب رابنرم تو چشم تمام شب





بودند مکران مکران مستن

عیاد تم بطریق تم شعاری	که روبروی من از غیره شرمنازی
نزار با الهوسان بعد بنجاک شند	سیر مرا که آنکس سو کواری بود
سپاه غمزه بتوفیق غم بنجید	فلک و زازل ایچ شهر یاری
توجده ای سکنه ای سکنه	از آن یاک مرصیت بد شامی
دین حسرت کیم باوید غم کرد	دل مرا که در این سارید زاری
به قبر گشته ناز تو فرستم دیدم	نشو جان و دشمنی و تناف و زاری
مکانی عمل بسیار بود من	ومی که شوق مرهم جان شامی
سحر بعارض رشید از آن غم	که دوش بر من آن حسامی





مراخل عشرت شکسته بوا

بگو که دوش ترا این چه بقراری؟

لیکن ای صبر بدانی ضرور بود

در قسمتم بین ملک ناصبور بود

شاید که آستان تو از شک طو بود

از جلوه ات بعقل قضا نام قبول بود

تا بوی کسی که زناش نفور بود

تو وقت واپسین بختی می خورد

آن اضطراب دل که مراد خور بود

دور از تو ماندن از دل بتیاب بود

صد عشو و کرشمه با و دوا بود

از بخت گشته برق تجلی حسین من

صبرم نداد و دوا غمت در ازل بود

در کوی تو بدوش ملائک سیه بود

شاید نیامدی بسرخشته زنا بود

دیغتم خسیب عدو شد نزار بود





یک ساله ام به نیم نفس آشکار کرد / خونی که حلق را زدیم نفع ندید

نواب حال وصل نشاند

برجانش آفرین که چه مرغی بود

با ما اجل نکرد که این دیر کنند

سیرند یا زینت بگو تا ما نکنند

ایوای کر صیبه مرا امتحان کنند

گیرند دل زدستم و غرض نهان کنند

بگذار طاقی که شب غم فغان کنند

آه از دمی که با تو بهاشکام کنند

کاسی بی برند و کوی قصه جان کنند

جمع اند عاشقان سر راه ضایع

کردم ز راه صلحتی دعوی دروغ

این جور دیگر است که ترکان قتل کنند

ای کریم وصال عشاق تیره

آنانکه از حدیث عدو جان بینند





کردی اینجا ز ازل ایضا کنون
بگذار یک دو جو که رغبتان کنند

نواب زیر خجرب یاد و نم زد
صد مر حب که اهل و فانیان کنند

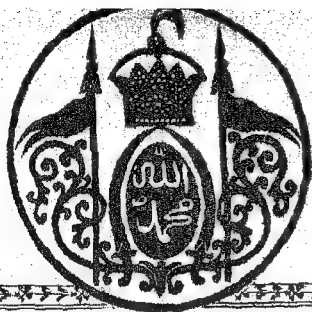
یاران چو بدیر حرم حشمتی کنند	آیند و در حسیم و لم دیدار کنند
بوی محبت تو و مدار فرار کن	کر خاک تربتم پس مکن
جمعه است محتسب در یکده	تا میکشان باده حرام کنند
شرمنام به پیش ندیان نه	تا چند پاره سازم تو کی کنند
یارب بیکرم که چه سازند وصال	آنانکه روز و شب بفرق تو کنند
جامه فدای عالم هستی که میکشان	در نرم باده از سر زاید کنند





<p>آنوقت کاش با تو مراد بگو بروستان خویش برای عدو آه از دمی که این دل پر داغ بکند</p>	<p>کاشی لافِ مهر و محبت زنی ای بس عجیب ز عریبه جویان ^{ظلمت} بنیو شد بهیوی کل مر قلم</p>
<p>نواب را کاش بدو ای که سخن صد جان دست در جلوه کار کند</p>	
<p>که شماراد جهان ندی ایمان عند لیان بدو صد نعمه احسان بھر آرایش کیسوی تو فرمان پاره چپ ز صد پاره کریان</p>	<p>دش دریکه این مژده بتان کل که افشانید مرت که مبارک از اول کشمش محنت و طغیان روز محشر عوض نامه اعمال</p>





فرس شوخ تراست نمود زنا

چشم خواب مرا خواب پیشانی

بعد عمری برست خاک شدم خا

اینچه مرغوب دلم بود بن آن

دی بیا و تو می فت بکاشن بوا

بخرامی که دو صدست آجان

مستکانت نه عین حسرت مان

بلکه در عشق تو اندوه ساز مان

بهر آیشش دوس شنیدم ملک

پارهای دل پر خون شهیدان

آن قارم که بصد خسته زحما

نازستان یکی جلوه خرامان

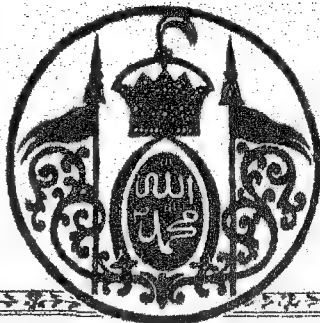
سری یافت مقامی بقیامت

بخت بد بین که مرا جانب نمان

عاشقانت ز ره شوق ببا ^{ازل}

نقد دل داده متاع غم بجران بوند





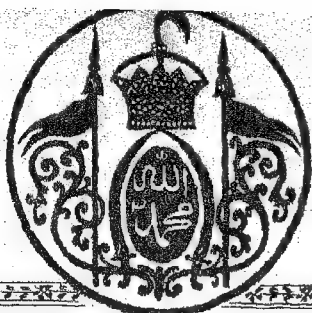
زاهدان نتوان گفت مراقب خدا	چون بدید مذخت سر بکریان
----------------------------	-------------------------

بودنواب همان خسته گفت که

از سر کوی با حال پشیمان

تا بر رخ تو سالک عنبرین سید	آتم ز دل بذروه عرش سید
بر خاست خاک من زنده بوشه رکا	آن شهسوار حسن چو برشتین سید
سرگرم شیون اند چو احلامان	شاید که ناله ام سپهر برین سید
روزی نشد که در شب حجر تو بوم	کاینک نه مهر آن سنم و نشین سید
خواهد شدن قیامت بجز حشر	با این حسرت نامز چو آن نایب سید
از شعله حیم پیراغان نکرده	افت حجام از نفس آتشین سید





خوش آمدنی نازب الین منی
وقتی که نوبتسم بدم بپسین

ازین پرس قصه اب جان
برخیز و خوبسین که چیران غمین

مکر شب عافی از دم پرچ ششم	که آثار اثر زفاق چون مهر و فام
چه ای که میجویی نشان این	شن عمری آق سبزه آن طوطی شوم
تسلیم بربا باز و مترس از طعن بونی	که این تهمت اول خفاک انجم
مخواه ازین بوزخ و دیار آب کو	و مانم بسته خاموشی چو او محو شوم
شرکی که تو قدرش ندستی بمان	پی ویرانی کون مکان یاقی شوم
که این تشنه لب سال وصلش سید	که در بحر سپهر آبگونش تلاطم شوم





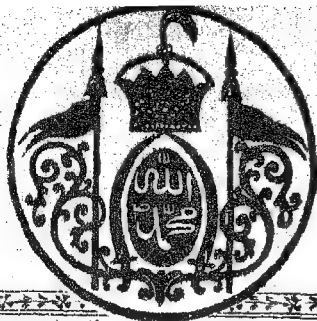
منم آن کشته عصمت صد مرقم است	چو بعد از قتل بر تابوت اینجی هر دم شد
کریا چاک شد مانند گل مرغی	اکمزناسید من در باغ سرت شدم

وز شکست ای نواب کار شین است
که دوش از یک کاش غلط شد

چشم از نوید خلد جان من خیزن شد	که می سم با بنجایز حرمی کیمن شد
اگر صد خنجر بازم زدنی ل نمی تخم	که جرم عشق خوبان انسانی اینچنین شد
ببین یک سبخی ظلم نه پندار می شتا	نزاران کاست درگاه پادشاه شد
دش نورنگان طور در چشم من فزون	اما جلوه آن سلی محل شین شد

و هم بل شدن نواب چندین جا گفته





که چرب تو اکنون بی چندین آفرین باشد

تا بکیسوی این پیچ و شکن خواهد	بجهان شورش آشوب و فتن خواهد
مروم و خاک شدم بار خدایان	تا کجا دست و گریبان کهن خواهد
بکستان بکشایم شیم اصیا	ورنه درد دل سوس سیر چرخ خواهد
دل بتو دادم و من گریزم و می	که رقیبی نهسان در بر من خواهد
سمه خون بخت کردم تیغ زان	بدلم ناوکت ای تیغ فلک خواهد
باب تو به بنج کس نشانند که	بجهان تا چو منی تو پیشا رخ خواهد
لب شیرین بخی که نمکی بخت نهم	لذت شکرش بدخ خواهد

آه نخبیده بی حساک شد ای نوا





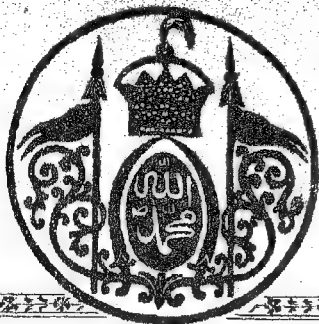
نابکی کردش این چرخ کمر خن اماند

تا کی ز تو ماند بدل من جی چن	رحمی که نماده هست کن خن جی چن
از حال ایران خبر نیست لیکن	آینچه دیدم بکاستان جی چن
تدبیر بکن ناصح شفق که بر آید	دروصل بجهت ناز وی از ناموسی
برقی منکر چرخ برین خانه	لش ساخته بام نسیم جی چن
چون بشو و احصای آسمان الهی	در خضر نباشند چو فریاد رسی
ضعفم نه چنان هست که خطی بجوم	قاصد ببه از رنگ ختم جی چن

دی قافله سپیده نواب می

از نامه شنیدیم صد حجی جی چن





ردیف ذال محبسه

ای تحقیق لعل نکست از می حُلّ لند	بوسه خواهم نه تو چون باد که کوفت لند
غالباً ناخن بدن و یاد مرکان کسی	ورنه نبود نهیت در زخم دهنم خمر لند
لذت آگین بسله غوبان اوشن با	مست ستر پاپاتی چون نشیکر لند
قطره از خون شیر نم درون خم بیز	تا شود ساقی شراب بخ ستر لند

آمدی و بردل نواب پاشیدی
آن نمک شد در دهان خم چون لند

ردیف رانی محله

بعشرت یا ختی جاشاید لند ز خانه	که ختی جانم از شب تهمه جانم لند
--------------------------------	---------------------------------

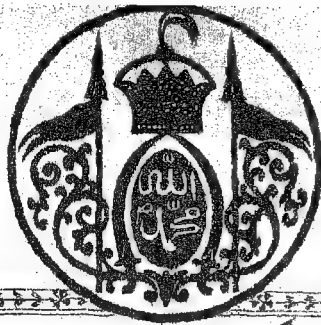




سرت کردم شبنم نغمه شایسته	بیک اغزیل بیت جهان درم
کرمت کن خداوند دل پیاده	دلی اول با و سپردم آخر کجا
اگر پیدا کنی ناصح چون فرزند	روا باشد که خود را دشمار زمان
فدایت جانم باقی بن بچایه	به شتر از جناب می جویند ارجم
بنان از برای نوحه ماتم خانه	نخند ناله ام در تنگنای انجمن
مبین یک داستان تا کی کو فتنه	چو میکویم زرد و حبه برانم کوفتن
دل حشت طلب تبریزین بر کج	چرا بر خود نهاله در کافور خواستن

چرا نواب نمکینی از ان عیش پریند
 بده انصاف ازین بریده باشی خا



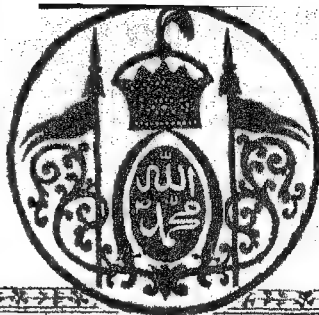


یار آمانی صاحب بیباک خبردا	یکه ست بدل بر نه دوستی حکمیردا
کشتی کمرست اینده شمس	بستان من از بجه خودی بجه کمردا
ترسم که اسیرش نشوی چو پرنده	از دوش فلک زلفی بجه کمردا
شنو صفت کوش و مشکوی از بر	مینا بجه کسیر و خرم باد و به کمردا
مست است بقیع رخ و توفیق	ای شمن جان من کت او شام و کمردا
چون غیر بیان آن از عشق تو بخت	تو نیز دل از پریشانی واقعه کمردا

خواهی که شود حشر و که در صف محشر

نواب بدل جوت و ای سبکد

رو بخت نه ای محب



باقیست لوح تربت من جهان منو
 کردم نثار غمزه اوجبان لیکست
 زخمی دی منتظن جرم و یحرم
 زاهد بدلق جنت تو عبث نایب
 یک عمر از سووم و این طرقت ساد
 صدره تقرب از بر خود را ندیم لی
 روز جزا بشام رسید و ز بحر با
 باسد که در سراق تو ای سرت
 جورت اگر تمام شده تنگدل مباد

عشقت ز من گشت همین یک نشان منو
 آن کز ظلم و دست من بجان منو
 رحمی که مست بسمل تو نبیان منو
 شوخی ز رفقه پیش تو در شان منو
 دارم و کرامت ز راه و فغان منو
 سرستم از تصویر لطف نھان منو
 ناخفته ام تمام کی آستان منو
 چشم ندیده سر مه آستان منو
 باقیست بحر گشتن بر آستان منو





نواب شهرة تو عشق از ازل که
آگه نه ز رسم ره عاشقان

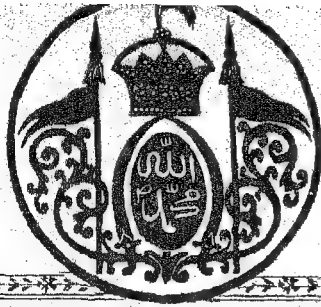
مه کوتید با قضا امرو	روز بجهت زو و آمو
دی بنوعی نه در امرو	دیگری بر تو ملتلا امرو
ای شب بجز از جهان کم	که بود روز وصل ما امرو
غم نه از خور بسیار	سایه باد سا قیا امرو
شب عیش ست یار می	رحم کن رسم ای قضا امرو
شب وصل عد می	خبر بر پا کن خید امرو
مدی ربه شه کشتی	یافتم از تو خونبها امرو





<p>و شب از ناز و از حیا امروز آدم بجز عذر با امروز</p>	<p>و عن بوسه او و بازند دوش در کوی ناز و دلم</p>
<p>کس نیست ز آنچه داند ای نواب جان خود را بکنند امروز</p>	
<p>رویف سین محله</p>	
<p>غمزه ساخت بکلم که پیرس حسرتی مانن در دلم که پیرس من چنان تو ما بکلم که پیرس شست خونا به دلم که پیرس</p>	<p>دلبری کشت قاتلم که پیرس دلفراق تو ای بت خودم تو چنین غافل کی که نیتوان افتد ز غلط اشتیاق</p>





زاهد و حسنم پرستی با	کافری کرده بکلم که پیرس
دوش با طرد و حسرتی از دست	رفته دامن و تالم که پیرس
در ره عشق صد خرابی با	شد بطردی مقابلم که پیرس
چون تو رفتی بحسرت اغیار	دوزخی گشته منظم که پیرس
چند پیری که حال دل چو	صد نه مست بر دلم که پیرس



دوش غواب ناله است چندان
ساخت رسوا بکلم که پیرس
ردیف شین محجبه

چشم ترا ز قتل من احسان بش	بهر من از کرده پشیمان بش
---------------------------	--------------------------

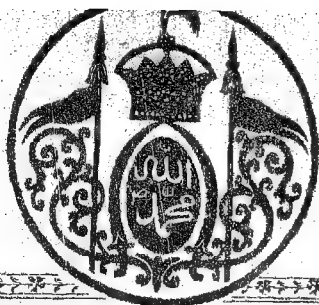


خاک در آید مختار شو
ست شب وصل من ای آسمان
خون مرا بخت چو رفتار تو
مشتنیم بر زده دامان بیا
میروم از خویش کنون انجمن
نیست کسی که تو کشد انتقام
کافر عشقت چو بنجو اند کسی

تاج سر خسته و خاقان مباحش
باش حبابی خود گردان مباحش
بعد من از غم زخمه امان مباحش
بهر حن اسیر بکریان مباحش
در پی آرایش ندان مباحش
چون کنیم قتل سراسان مباحش
در گذر از دین مسلمان مباحش

ماز بکن بول نواب بخش
بر رخ و زلف زینمه نازان مباحش





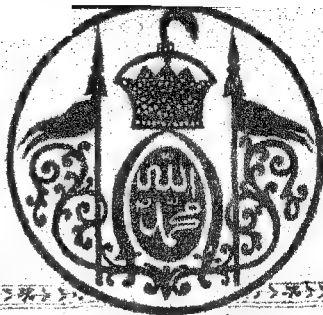
رویف صا و مملہ

وفا چو شسته پندت بکن با اخلاص	بنامسان جهان مسکینی چرا اخلاص
رشدت نکره التفات تست پسند	و کر نی این دل و حشی محب کجا اخلاص
چرا بصیر سازم که طبع حیلہ گرت	نموده است شب و صبح با جیا اخلاص
طمع مار که دور از نر از فرشت	ز غوی عسیر چه بیان شوخ تا اخلاص

غم دو کون من و آیدش نینوا
مگر کسی نماید بدلر با اخلاص
رویف صا و محجمه

عمر باشد که کنی از من دیسرتما	اکن اکنون بفرستاد تجریرتما
-------------------------------	----------------------------





کروش نرم شد این ت بید و بجا	بکن ای که جهان سوز ز تاشیر غما
دو حسن جهان چو توجن کیشی را	کرد از حسرت مکن تبت تقدیر غما
صیدت آن نیست که وار و یون	میکنی بهر چه اکشتن نخیر غما
کوش کن پس مرا بدیدل و نون	تا تجا از ره اندیش بدیر غما
غیر میاک شد از طلب افت	امکن اکنون و ناز و تقصیر غما

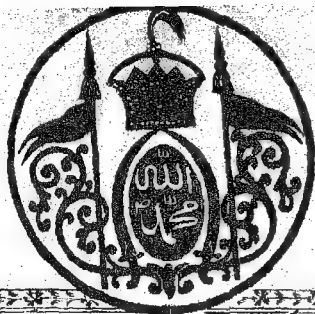
با خبر باش من سر یار و فغان

منما از اثر ناله شجیر غما

رویف طای محله

یار ببحیر تم که رساند بیا	یک قاصد ست پیش من بشما
---------------------------	------------------------

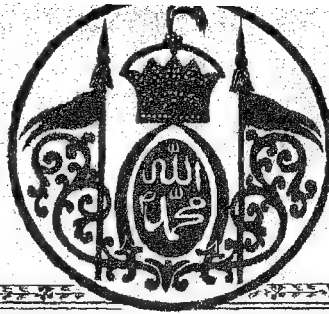




ای نزع فرستی ده وی مرکب هفتی	کا ورده است نامه برین خط
قاصد بشبوی تو و من بان	در جوش اشتیاق نوشتم نثر خط
بشناس شرح مسلم ای نامه بر بان	از خون نوشته ام بسوی آن خط
اوراق نه فلک اگر افتد بدست من	انشا کنم بتوزره اختصا خط
پیدا کند مکرب دل تو ترسی	تحریر سازم از مژه شب خط
داوند دستم علم روز حشر و	دانم که آمد از طرف آن خط
صد خار غم خلیده مرا و دل جگر	تا بروم سیده است بخار خط



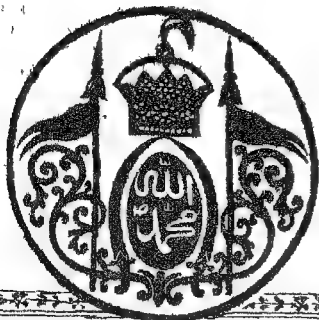
چسبان نمای بر سر لوح مرزبان
نواب بعد من چو فرستد نوا خط



رویف عین ممل

می نمود اول بخت جلاوه جان شمع	سخت آتش سحر بر شهید و آتش
که به بنید ساعد نور سیمین نکات	چاک ساز و حیت متحی بن من بواجب
عالمی از دو دایم شد سیه ای بن	پرده درار و کن روشن بھر کا شانه
تا به نیت و کن جا کرده کبر غر	می نماید عسری با سافر و پیمان
شهرم دارد و شب وصل آن مجسم	زین سبب دشمن بسیارم بخا و خا
چو کن نظاره نخست تو بنجوب	کبر میر و احمد در کوشه کا شانه

تا به بنید یک سال آن اگر آید
خیر ای فواب و کن خاوش منجا

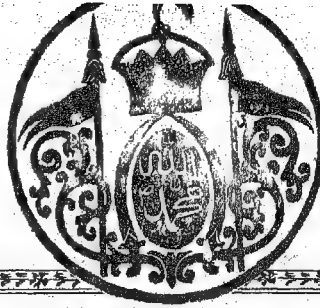


ردیف غین محبسه

باید شدن برای عد و پاسبان باغ	آمد کلم بطرف ادائی میان باغ
کردیده است حجت حق بیان باغ	ساقی پریند شفقن بر رخ کبابا
خوانید رو بروی کسی استان باغ	شاید هوای شوق بیاد و خیرم
فصل چهار و سبزه آب و ان باغ	زود آه پس لوم که بکیت تکرر
زامنک چنگ ز فرزند سلیمان باغ	خوش آیدم فغان اسیران اتم
آمد خزان و نیست کفون خن نشان باغ	دیدم لبش و دین چو هجوم کل و

نواب نوحه خوان کند و چون هر تو
آن م بین تپیدن غان و



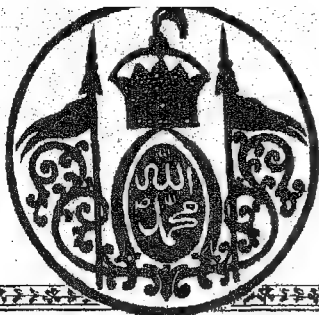


رویف فا

تاکلی باشم بامید شهادت بخت آنم که در خلوت بیکشتی وی بجزم مسکینی از سجدم رانند عاقبت خاک خود اندر چشمم بهر نذر آوردم اما بجا ببار چون چنین عسری آتش شد	مشری نبسا و باز آبر منم مست و بخود گشته آرام کیسوی یا قند ام و زهر منم دشتم بهر همین این شست دل بدتم نیست درم که تیا ماه رخساری است در جهان
--	--

با دایا خوش مشبدم
زلف شوخی و کف جامی



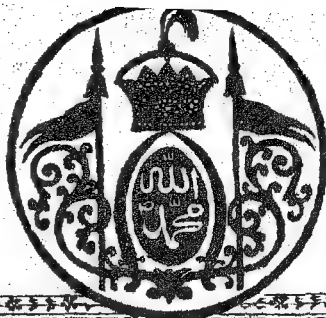


ردیف قاف

خوشم شوقِ وصالِ پیچِ فراق	و گز نه نیست کسی طالبِ عذابِ فراق
تو بدادون یک سه صد هزار	من بخاطر من کیان جهان حسابِ فراق
بفرقت تو ندانم که حال غیر چه	مرا که دل همه خون شد پیچِ فراق
بسرلنت خواب از رقیب و هجران	که نیست خواب چشم من از عذابِ فراق
ز آفتاب قیامت کوی ای عطا	که دیده ایم بسی سوزِ انتِ فراق
پتیدنم بسمل خوش شست و لکین	نمیرسد باد و آه ای اضطرابِ فراق

نویس بھرت دابر فرار من توان
 که نیست هیچ بلا بدتر از عذابِ فراق





دیف کاف تازی

ساز و جواهرها تا بجا فلک	آسی کشیم و جنگ نمایم فلک
کردم رایتی برای نشان	را انگس که ساخته است با و یک فلک
شاید که یافت خستِ ظلم و تخم	بر پانمود و زخم پرالین فلک
روزی اگر بنزد آفتی بخانه	کرد و به آستانه من جبهه سا فلک
این طغیانی بس که چو شتی قیبا	کرد و از شرک مرابتنا فلک

نواب پر سدا ز دل زارم آن پر
از شرک من شود دل جان فلک

دیف کاف عجمی





خاتم تست که بر بود دل بکنیت
 فرو چکه عسقر از تو رنگ
 بحیرم که چنان تیر قفسه نیاید
 چه قصه آه نمودم قیاسی بجا
 ز قتل پخوانی غم مخور لی شاد
 مباد آتشی افت بحیم ناک
 شکسته ایم سر محسوب بینا

بنود ورنه به از من هدیه ببار
 شب صال چون برت بکیم
 ز راه دور من شست آسناک
 نعوذ بالله اگر بر کشم دل تنگ
 که کشته از سمت جابهر و عالم
 گیر ز بھر حذر از دلم جند
 بین که شیشه ناموس چو بوم

صلح کی کند آنک عاشقان
 پیروشی که که آشتی محال





روایت لام

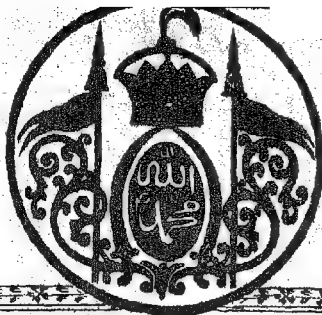
تا چند و اعطای قری از وصف بغل	روزی سربلبر آید و ساعده
روزیکه دشمن ریب بکر قیاس	ایکاش من میداشتم از و خبر
دل نذر لغت که ده ظلم پیش	مانده است مدح امر این از و خبر
یارب ندانم تا کجا سرشته ناز	از که باشد روز شب شونی من
کشتی چو ابری سبک سار	بهر جوی قتل خود وایم

وی بر سوا کی شسته لوب

امروز ویکه میری از شونی

زول
خدیجه نه چنان است پریان

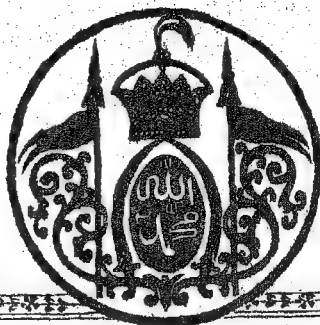
کشته چو کبر و تو پریان رو ازول



از دل در ذوق اجابت همه قصان رود	مرکم مکر اسیر تو تلوی که دعا
از دل سختی که ز صیلم غم حیران رود	صد جان من غم سزده بان تو
دل ایوای اگر حسرت ندان رود از	ازادی این بود شوق اسیری
از دل یارب غم عشقش بچه عنوان رود	که محو کنم یاد وصالش ز دل ناک
دل بگذارد که خواند چو طوفان رود از	با غیر کن عدل از ره شونی
از دل زخم دگری تا مرق جان رود	تا چند بود سبل تو منتظر مرک

نواب برقص آمدی از مژده ویش
دل
فریاد اگر عده جانان رود

دخت بهای مرطف اسیری	بجوشی دلم حسنه نیکیری
---------------------	-----------------------



پس من در غم اندوه میری بل	لرزه افتاد بجانم ز نوایت پیا
بسر و غم زلم روح نظیری بل	عجی نیست اگر مثل تو سرشت
از من آموزره درسم اسیری بل	سالم باشد که بکنج نفسی است
نزد من چون پروانه تیرنی بل	شرط عشق است بسوزنی خاک
بر کل کل اچو منبت برگیری بل	یاد کن یاد بخت دل خونم

بوی عشرت ز کفی نشیندی

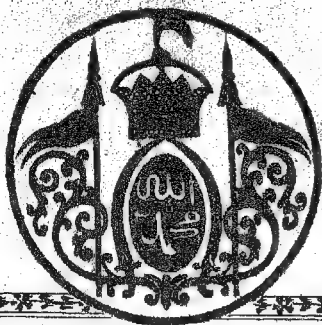
یا چو نواب بانده اسیری

ردیف میم

والغیر شوم پیش تو دایه

بهر آزار تو طرز در انجاده



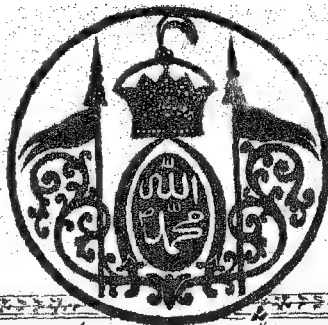


دلم سبل نخی جانب جلاؤم	دیتم بهتر ازین نیست که باصحت
باش یک لکمه که نشینم و نسیاؤم	بچه شوق آن ام پیشی ای دل
تا که آرزوی حسانه صیاؤم	جلوه موسم کل باز خدا را بنما
دل ویرانه خود را عزم آبادم	شاد شد خاطر اغیار ز وصلش منم
تا بمجا خاک ره کوی تو بربادم	غیر را خاک من تا بفشادم
جانم کرد تو کردانم و آنرا دهم	اگر شوی رنج ز منم یاد و کز قمار غم

کار خود را سپارم بحب الهی!

تا محب پیش تبان شعله بیداؤم

جبار تو مبارک من کجاست محرم	صدایس انجان امرو ز آسنگم
-----------------------------	--------------------------

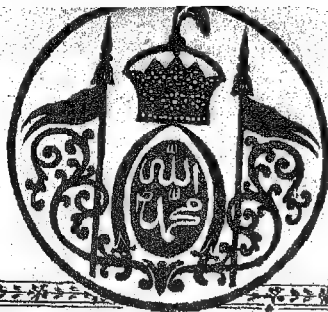


<p>چسبونی حدیث و صلت و شنبه باد کسی با چو تو ظالم تا براه سهولت چنان دژ است ز تیغ خوشنقش اگر یک لمح از نظاره خوشا کن شدم نمایه نو مید از خلافت عدا ز خوف منج و آسوده طر دشمن روی</p>	<p>بپرس ازین که در بحر تو چون شب با بحر کرم بآه و ناله عالم ازین رو با بحر کرم که از خالق جدل بهوش جان کرم باندوده فراق تو روزگار چشم کرم که آخر حسرت وصل ترا ز دل کرم چه خواهد شد اگر از بزم او روزی خرم</p>
---	--

بر بواب آمد یار و بر دایره شش اعلی
 ترا دیدار از زانی که من خاکی کبریا

<p>دلبرم شبی آید بزاری کرم</p>	<p>تا ابد خواهم نتابد مهر بر بام ورم</p>
--------------------------------	--





کرند و حجام می بزم عداوت	حسرم پُر کرد از خون سناغم
دل به آزارم نهاد و میزدند	انقدر نالدم که اورا بر سر مهر آورم
ایکه کو فی سنجیم ترک رقیب از بھر تو	خوب تھی لیکن این گزنیایا تو
چون تھی از حرف لطف ناعلان	اشک حسرت پاک شست اندر قیامت
بسکه دل شد منبع اسرارش اعجاز	ترجمان لوح محفوظ است دل از تو
شاد زی صیاد از دست نجات	کز ازل شوق اسیر کنی و می کشم



تا چه نماید که این کیش لیل نباشد
در بر خفت این نواب و پسران

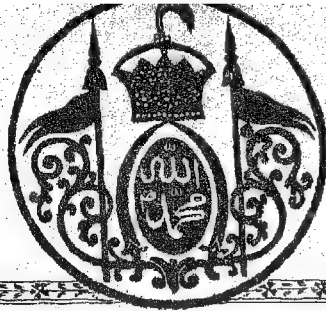
آن آینه خوش تر خطه طاعت	که بدنبال صالت شب و قیام
-------------------------	--------------------------



بصد اطفانت بواهن بانگ من	بهمین جوی بجای تو قناعت دایم
شوق تو که بگذارد بدل من صبری	بهر طول شب حبه تو امانت دایم
کس مباد چون سا دل اید	کز چو تو دشمنی چشم مرویت دایم

خز نو اب اگر آور د بلانی هنم
ز راه جانسوز بدل طفره قیامت دایم

چرا طول شب بجز دل غم دایم	که شل در دست اقی بنشین دایم
خیال بجز و هجوم ای نه خوف سخن	چفتنها که بصل تو کسین دایم
بنغمه تو دم بحسن عشوه و شو	تو آگهی که میان کیل حسین دایم
عبث تو کن ای حایر هستی	دو دست بجز دریدن دست دایم



بیم بخشق در حدیث وصل عدو	بجان شکایت بر لب آفرینام
بین بای خداشان شوکم عظم	دی که بت به تیر و شقه جبینام
غمین شو که دم نزع از جفای تو نیست	برای عبرت غیب آتشینام
چرا تو قل و عسلم چنین پشیمان	که من طبع تو مهیدیش ازینام

نواب
بهرش از کفست و فی سبای
از خطر ابد الی ابدیت یقینام

بیم و دوشی غیر و خوش از اینم فتم	عقب برست نهام و از شینم فتم
یا حسین شفت از ملک ستمی حکامی	بزم و لفریب بدخالت منم فتم
بجوش بهاران بچیان ابد شمع	اگر روزی چوبیل نو که سویم فتم



بنامی باقیم در خواست نیز نشک مرقم	بشی بجز زیارت چن بقبر کو کهن رقم
بجارت اینچه از حسنه نام مصیبتا	مکرمه و رسن از یادین چرخ کهن رقم
چنان دهم که نت بچاک کشت	بهر باز اصدده دروای پسرین رقم
مانا خرن اندو دل زارم بود بکین	نرم از درت که برویت اخرن رقم
چرا پرسی کنن چه روسو می نم	بقربانت پی سکین یارین طن رقم

نه پرسیدی که نواب از برای چیست

ز کوی نراران پاکه رسن چه ز رقم

دوش و خواب سر زلفی ثانی	لوش اند که شرک شبنم
آه آن دل که بسی جسم کمی	پارهایش غمت بشمر کانی





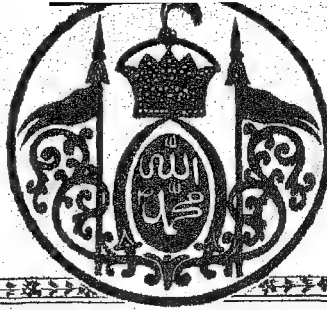
عجب آید که حد و از عتاب دین	شکر مکن شسته و اگر دیشانیم
مردم از و هم که شاید نظرش	سر که از المی چاک کر بیانیم

مقتب مرد ز آه تو مگر ای نوا
که در باره تر هست و غمخواریم

آرزوهای تر تا بیل انداخته ام	با دو صد رشک دل عیان خسته ام
بهر تسکین دل غمخواره گنج فرا	پاره جیب بدامان کفن خسته ام
تو بجز ناز که خواهی دل من گیر که	در عشق توستم کار بایسته ام
سوز شمع سر بر مهر برده وفا	که چو پروانه بعشق تو بسی سوخته ام

گر شوم غم خیز در بای محیط ای نوا





سر در گز نشود آتش از تو هم

روز و شب از در عشق آرد جهانی دهم
ورنه بهر شکوه من هم زبانی دهم
آه را از بھر خرب جهانی دهم
پیش ازین البته در ساطعانی دهم
منت ایزد که من نه میانی دهم

از دل آرد ده در غم نو خانی دهم
پاس عشقت بود که جز تو بخشیدم
در و صالت جمله در دزدل کردم
خواه با من ساز خواسته در بر نیامد
بهر قتل دیگران آمد ز سی خبت بلند

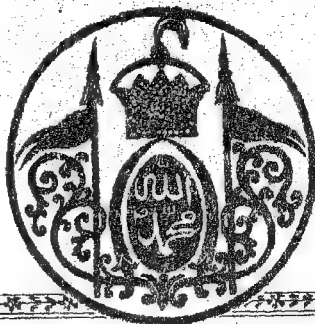
من شنیدم حدیث مشرعی و عظام
در غم نواب من هم دستان دهم

رویف نون



الهی بسته عهد وصل آن غنا گزین	جهان را عسمر بخوده برای اشکار
اگر اینجا نمیکردی خجل از جور خود آبا	نخواستی گشت در روز بزم شرم مسکن
مینشان بر رخ حواری نسیم خلد کما	بجا بگذارد راه وی این مشغیان
نمیدادم با دو کای نمیدادم میاد	دلم بودی اگر ناصح پست اختیار
منووم مدی پدید آمدن از تو پنهانی	قتضای کو برد از سینه ام جان بپنهانی
خیالت راز تو بهتر شناسم که سر زبانی	همی روز و شب بان باشد بجز آن بپنهانی
که این شعله ز دامن نشان بر ترم آید	که حسرت می چسبک چون شاک و شمع
بفر دای قیامت در جزای کیام بپاید	و چون آن سیل خون به چشمم بپاید

چپی پرستی ای نواب در دم بپاید



سرت کردم تنایم بدان اضطراب

برگردن قیب تسمکار خون	رشم بود جان قرار و سکون
بهر تظلم آن جوش خون	روز جزاست داور محشر حسی
آه از دسکه دیدن نیکو	با غیر صد حکایت لطف تفتیم
تا شیر کرد در دست آخر فون	کریان شدی ز ناله من شب و صبا
بهر دل سینه نم و خجست بون	مختی که رنج و غم بازل آفیده
آکه نه مسنوز سوز درون	جانم بسخت و غمت ایوانی تی

از تقدش بدو خبر اضطراب
نواب بازگوی کجاست سکون





در فراق یک جهان بگنجی نمان	که حدیث وی تو در خم نمان
که بجای طبع صدین کجی نمان	سخت بق آهن نمان لیکن
زین چمن آرایش تابوت نمان	کل مان و تبسم زیر لب داری مگر
لین خطا پوشیده و گنج نمان	خوف سوانی مکن از بوسه لب
کاین چنین شوق اندوه نمان	روز اول و رقم اندیم کلاصنع
مجن دله ترا سپاه نمان	از گرم لهما عزیزت شسته ای نمان
از دو چشم ششام موجز نمان	که میان عجب عشق تست صد فغان



پارهای جیب انعام برین
بعد گت انیمه صرف نمان

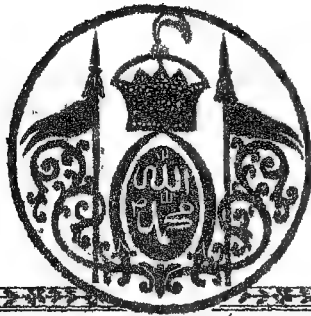


شماره و عشق تو تنها گریستن	جانم ربود لذت خونخاکریستن
باید بیا و ساغر و مینا گریستن	سرستان و برکس سانه ام چو
یار بغبیره ده همه الا گریستن	روز جزا هر آنچه که در طالع هست
باید به بحر از همه اعضا گریستن	اشکی اگر چکید ز چشم چو
خواهم ربود از تو غیب گریستن	بی آب شد چشم من ای اربابان
امروز خنده کردن فردا گریستن	از وعده دروغ تو نیستیم
بستم عهدیه من با گریستن	رخ و پال ای مژه خونشان

دلهای عالی مواب خون

اکماله عجز خدا را گریستن





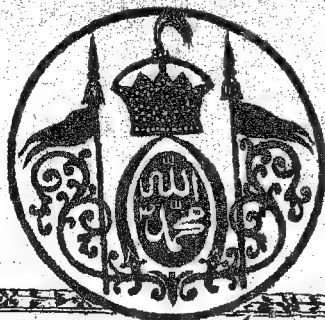
<p>دو غنچه نمون بنگاره نازنین بنم منت تزیب لب حسرتی گزین ندسیم تا قیامت بهجرت تو پی علاج سودا من جاها بدین که چه لذت است غلام دمک پندین</p>	<p>چه خوش است از تور دوزی کجلی سید سر مشدم ز شوخی خبیه ام نازین شکی اگر بیانی بر مانع و ناز چه زنی دم مداوا بجنوم ای سحیا نکلی نشان جسم که درج تا بدام</p>
<p>زرقیب انداز شب فراق تو با برسد اگر بشکل سوره تاشنید</p>	
<p>آپخان باشد که خون ناستین مشت خلی بر سر خاک شین</p>	<p>جرعه صبا عجبام باوچه آران از کل آقانی اگر عار آید نام پاک</p>





<p>طی رفیق نو بعالم انھی اقصا قمر برین لطف دشمن بجای تاوا مر جبار رم سدت کرنی دیو گمان از نوای سیر کل بگذرید شہر</p>	<p>مشتن ویل سر شک از چشم قمان جج کردن پس نمک بنم خندان فکر و جوفی نکردن طح زندان سخت دل چین بہت اکلان</p>
<p>و چون فصل کل نواب در شان خلق از ما و از تو زنک افغان</p>	<p>دشمنم با برصال بیت من گمان چون بشوق دل خود آمدن در دام می بری کردی بر پیشم کرو ای صبا حسنک من خیمه بزم</p>





بوالهوس آرزوی آن تم بجا
 زینت بام و در خانه صبا
 یار این جویشان اینهمه بیدار
 بیکی را چو اسیرت شود آزاد
 فلک تفرقه پرواز تو هم یاد

حال این سبیل افتاده بخون را
 کل مرغان قفس بذل کن ای پادشاه
 یارب عشاق حسین شیوه صبری آموز
 تا دگر هیچکسی نام اسیری نبرد
 که فراموش نمود آن بت عیسا

طرفه شری بربان کن و غنائت
 بیش ازین بجز خدا ناله و فریاد

ردیف واو

که با صدی و کوشش هم

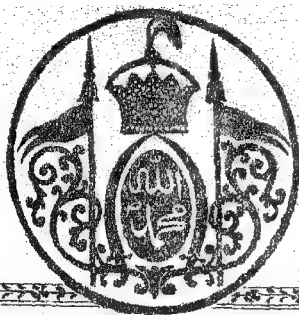
چنان کم گشته ام در هر وقت حال تو





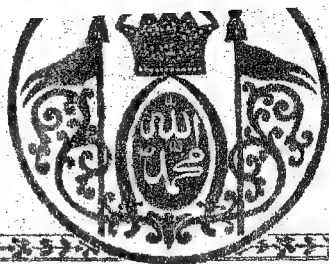
<p>و می بانشستی سرباوج آسمانم دم آخر شکر باعث شیون چه سرت کردم چه خواهی گفت شریف</p>	<p>چه خوانم کرد اگر باشد شبانه روزی برای خود نیکم هم نیکم بحالت اگر پرسد کمی عرصت محشر فعل</p>
<p>مینکن ست اینکیم انوی آب دل خود را با و دادی خجسته پال</p>	
<p>نقشم برید از طرف بگذرد صد و هم کل فت رخ یار تیرم ذوقی که کلکشت عدم میتم کر باکت با منکث دال کتو</p>	<p>شاید که تباوت منفت نظر کو پیک نسیم کمی بیار خج دل اند و من انم و دانده بندید و لم راعوض خط پیر</p>





<p>شکم نه بد خست نهائی تصد اینست کلمه انشود و نازده غم تیری بد کم کر نشیند نشیند</p>	<p>آن به که شوم سوی تو خود رسد ای باد بنشینان بدم خاک یارب نه نشیند رقیبان را</p>
<p>که چو نازد تو نواب چو ناز نس خوار تر از تو نبود در خط رویف های منو</p>	
<p>ایکه حشری از حب او ناز بر پا کرد یک نظر شوخ مرا ای کعبه بنیان در راه افت چه ترسانی ز بی</p>	<p>حیرتی دارم که چون در سزای گما باز کو حسنی بدین جی تماشا کرد من جان ستم که تو حسب بار رسوا کرد</p>



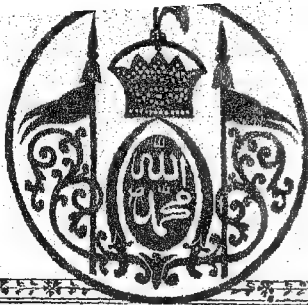


باب چہما فریب تند بروی	از بجای خویش ظالم تاوری کرد
عمره و جور و جناب و شوہ باز	بہر قتل من چه سامانہ صیبا
خبر بظلمت نباشد پرش و ز	منت ایندرا کہ تو بر من ستمہا
جنس عیشم بردی و تقدیر لوی من	ای فدایت جان من این طبع سو
چو شستغاش میدانی و از ایدل	از شکایت ما با و یک فتنہ افشا

مرجانواب کز عہد دروغ
خویش را سودہ دل از ستمنا

تا بازی عجبی مست غر نجوان	در پی غارت ایمان دل جان
ہل تر بود علاج ستم چو	چہ توان کرد کہ تو فتنہ و دوا





<p>انجیالِ رخِ تو سیحِ دلی خالی با اجل دستِ کریبان شد خدو بکلیں بنوس افتدم غایم ای گفتمش جانِ با دلی فکرت نی</p>	<p>شمعِ کاشانه سنِ مسلمان شده تا تو از ناز سوی خاک شیب شده تو که در صلِ مصورتِ امان شده لعلِ محمد که تویی ز ادا شده</p>
---	--

نواب
 آه و فریاد و فغانِ بدلِ
 باز در عشقِ کسے بیفرسایان شده

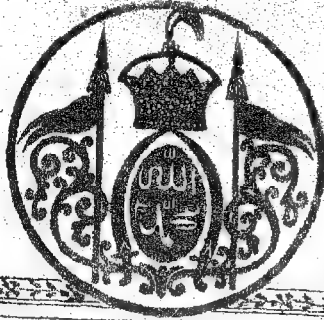
<p>بعدیک عمر که در عالم خواب آمد آمدی بر سبیلین من الشوخی آمد مر حجابِ دلِ نرم تو که در ستم</p>	<p>با ادا و ستم و ناز و عتاب آمد با ورمِ غیبتِ مکر باز بنجاب آمد با دلف و ز فرس و چک و بربا آمد</p>
---	---





<p>منم از شک ورم سوی عدم کز ادا بهین طرزی بر سر کس شب</p>	<p>از پی قتل عدم و کرم عتاب یا فقط بر سر من بهر عتاب</p>
<p>دل این غمزه پنهان بد چون که عروسانه ذکر و بتقاین روین یای تسانی</p>	
<p>نه شوق کلشنی ارم نه ذوق صل عین چو با این لغزش مستانه تی بر مزین اگر بر حسن خود نازی چو یوسف با کج بخونم کرد و غمش دی که بر قصل کن</p>	<p>که جوش حسرت نمک داشت خاطر تناس ز خاکم برد حسابی کجا از بادیه مناس نه اینجا اشک یعقوبی تنی آه اینجا تجلی کر طلم با بدین خوشتر تماش</p>





شنیدم در جزای صبر حوری نه تو دلم
خودی که خود پسند طبع نواقدا
دلم را نمرنی ده و شک بچ کاکل بچ
پس از من که چون عسرم که نشسته عسرم
تجلی کرغانی بر سر کوش نمایان

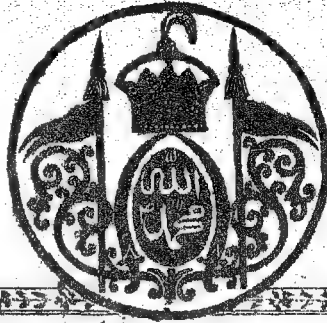
غری را که بد و فرقت منو بیا
چرا دادی باین غمناک حسن خود
که این بی خانمان افسوس عالم و کرم
چه انی تو که از دل هم برون نهاده
که ره بیدست پیمان را کجا بر طو

بمشت عاشقی نواب فکر عزتی داری
سباده در همان شل تو ناهان پیچ

دلم بود شونخ کلمه ناری سرو بالا
در فحندی بنای صبر از یک غمزه

درون صلی برن خنکی سینه ناری خود
تی قلم کهنون از آن دو چشم است

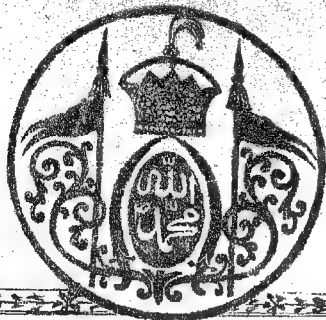




بهران قیامت سوز یارب بچون را	اگر دار کسی در عشق او دیر تن مرا
بدش نازنین برداشت جیرش تنم	ببین چو سپهر روز افان عشقش بجا
خدر کن از عداوت با من شورین کمی دو	تو قصد طرعیاری من یک عیش سو
ز بس جان خریم را بعارت لذتی دای	می جوید دلم غارتگری کنون بجا
چو منق شهادت کر شهیدانت را	نخواهد بود روز خشر بر تو سیح و جاد
کرت باشد ستمیارسن باز اینهم	که در دم به نخواهد ز اعدای بجا
نوید صیلم و اوی فبسه از زخمو	مگردانسته باشی کا ششم زخمو

سرت بر آستان یرو پایت و حرم
نباشد محکس ثواب چو توبی سر و پا

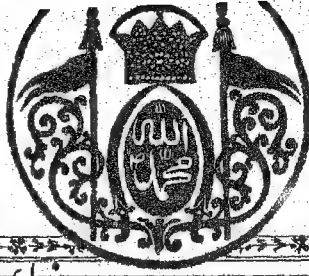




تو صد شوخه ناز واد اکوب و تیرنی
 زن ای نه سوزان بگو با پس نه
 بتنی ست که بر خف خود تقدیر
 که امین نازنین آمد ببالینم که من
 اگر از لطف جان بخشی شمس غمزه
 تماشایش میرشد بیکدم مرده
 من برینم نادرش نقد خوداری
 غباری که دم و فتم چشم غیر تایل

من چندین بلا و درد و پیاں رخ و سوزنی
 که روزی یوسف مارا بن طبع زینجانی
 بمریم یازیم در ذوق و صلت تا چرخانی
 که روح شد سخت با نر از ان مخج و عانی
 نخواهشست چیزی کم را عجاز سیحانی
 پسند آمد از ان ناصح امر معشوق جانی
 بخودی نامور تا خسرو بر شکیبایی
 بیزت لذت دیدار چشم تماشا

چرا نواب خوشنوی با صول محشر



مرا امر و طاعت شد تو دارمید

میرم از و هم چو در پرده پنهان شدم
چند پرستی تنهای دل و این
حسرت کشته خود که تو بدانی ظالم
بچه آداب بزمش سخنوار بود
انگیزش آن دم که شوی مست و پیا
میرم از رشک که محض اعدا بود
که رسید بر سر تو جله بلا باغی شک

آه از آن روز که بی مروتی منیر شدم
نیست خواش بدلم چونکه تو
تا ابد نوحه کنان بر سبیل باشی
بسملی را که بسند نماز تو قاتل باشی
بوسه از لعل لبست گیرم غافل باشی
عرض حال دل خود که میم غافل باشی
به از آن هست که دل داده و اتل باشی

از من آموزه و رسم محبت تو

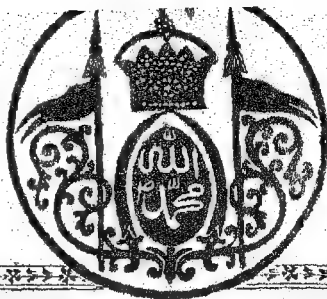




تأبیر باب و فامش کامل باشی

دل زارم اگر دزدین باشی	ز دوشش تا ابد نالین باشی
بنج فرستم کردین باشی	ز خودم مدتی برخین باشی
توشناسی مرا و از نکاست	چنان دانم که کاسه میں باشی
سخن آسته میکونی بشن	اگر حالم از و پرسیده باشی
نی پرسم ز تو رسم و فای	که راه و رسم آن نادین باشی
نخو آندم مرا و حشر یار	بان نامی که توشنین باشی
دعای بد نکویم مدعی را	که شاید دوشش بجنین باشی
فتادی و بر غیری بنای	بهرستی مگر غنیزین باشی





بدشمن بود و صیاحش دوش بوا
چه یارب ها که تو نکشیده باشی

این خصمه و این عتاب تا کی	تا کی ز من اجتناب تا کی
شرم بادا و ناز تا چند	نازی بد و صد حجاب تا کی
محروم و سالم ای غم حرم	ناکرده کنه عذاب تا کی
بازش بستان که در که شتم	یک بوسه و صد حساب تا کی
واعظ به واسطه باد و مردن	باز اینم احتساب تا کی
کامی بنواست ناله کوشی	آتشک فی و رباب تا کی
از بهر شمشیر جور و ظلمت	دارم به غسل کتات تا کی





واری پئی گشتنم دو صد رنگ یک یک کنی آفتاب تاکی

بشکن ای محتسب خسام سر بسته خم شراب تاکی

صد شرب رسید نواب

از محشر است اضطراب تاکی

کبریا و شش طرف بنبر محرابی واعظ آندم سزاوار قابل آشتوی

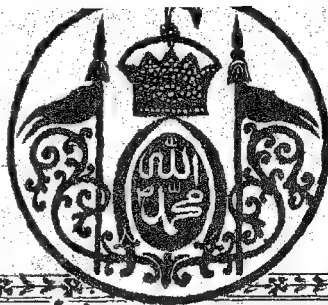
قصه تیر ترا ستم از شام غنا تا عهد چشم بره ماند و خرابی

بخت آن کو که با غموش قییم گاه نام من کوئی و یک مرتبه بتیابی

خون بریزی چون بنی رخ دلداری وقت غنای چاه افکونی شوی

از غم سزد و صفت بیایوب





آن زمان که پنی جان دل نوازی

سرد و سالم سیکی جرمه نوی

که فنون ستم و غمزه فراموشی

که بشی ناله حباسنوزمرا کوشی

ای خوش اندم که ایزین باسکدوشی

معتب آب خرابات که نوشی

بر شتم نک چنان روز و شب

خانه در پهلوی اغیار یکیرم شتا

سر شوریده ام از روزان بارت

نه چنان محو فغان ست بیاد تو

که توانیش حبس در عربن خاموشی

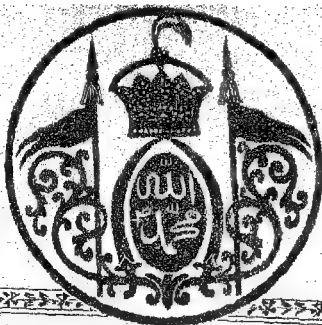
مباد بچو منی دز مسانه سیکسی

بعهد چو تو در سر دیده ایم

نه مدعی سبالین نه یاد همفشی

قیامتی که بهسانی از و می ست





پسر خوتو بلانی مکر بخاطر دات	که از ازل استوده است تیغی
که زفت او را در چسب کشی	صدای ناله زمر گوشه و سخی

دست چو رفت مبارک تو بود آن
غنی هم نهی حسرتی و شری

خجرتی بن از نو کرد و کسی	شاید که زن نیست ز اهل کسی
ظالم نه قاصدی نه پیاپی نه دو	پس بر کدام امید شود بکسی
تتمت نصیب چرخ شد و کشیم	ظلمی کند کسی رفت در بکسی
روز بخیر که کیف خلقی بند	بگرفته دست پیش نشان ترا کسی
صد جان دل نشا رده و دست	روزی سخت بر سر مامر جایی





<p>سازی جهان بی شیشه اشیا مگشته راه میکن از پند و عطا</p>	<p>چون میشود نخواهد کرد خونهای خضری شناسش چو شود و زینهای</p>
<p>نواب نوحه کرد چنان و غمگین باز تا حشر بر تو می نشو و بیت کسی</p>	
<p>چرا یارب جفا ما خوی این غمناک عبثت ایدل پیش ضبط فریاد و ناک تخوانی ست از شوب آتم تا دهم بیزد و دشمنانش بوسه زعی غناک سامندم سوختی از شوقی حید عظیم</p>	<p>که نام یک جهان اهل فارابی شاک که آن یار ساز بازار من بد مکان کی شب و صلم اگر یک جنبشی آسمان کی کسی که زمران جور صدره استخوان کی پس از عمری که آن بتا خدا یا مهربان کی</p>





نصاب خندما پوشید و می آید که
چو ای اعظم عذاب و محشر بایان کردی

پزند و شین مکر آمد بخوابی

که از دی برد را و آه خود را بپایان کردی

صد پیرمین رشوق بوشت دیدی

دستی ده جبر نقابت کشیدی

مانوانن کر بزم توروزی کردی

نام تو از زبان عدوی شنیدی

کر دست خود بینه من برنجی

تا روز خشر صورت بجرانیدی

از چاک جیب کر بو صالش رسیدی

ترسیدم از رقابت حلقی و کریدی

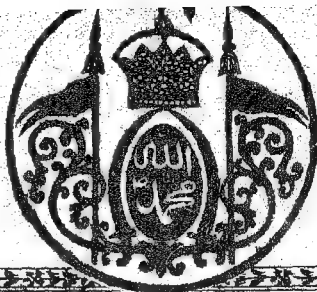
میکردم آن بجان که خود ندانیدی

مرگم نیامده آه دران ساعتی کردی

محرم شوی ز را و نهسانی انتم

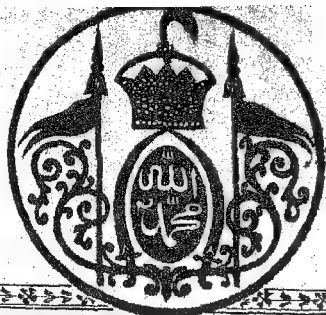
پویندستی از سر زلفت بولیدی





<p>میشد پسند طبع تو اگر قریب بیخود ز شوق گشته زوم بوسه برب کر آمدی چو زلف شکسته بخانه ام</p>	<p>اشکی شده ز دیده دشمن بچیزی تا کی بخش تو لب حسرت گزینی بهر نثار عمر خضر را خریدی</p>
<p>نواب کاش قسمت خاتم شدی مادرش بیای عدوی خلیدی</p>	
<p>ولی پیش تو ناورون اولی نکر و بد من تا قسمت غیر بر من ناست خواهد کرد شی بیم چشم زخم کم بخانان</p>	<p>که در عشق تو داند مردن او بی نعمت را مسموم خود برون اولی دلم را نزد تو بسپردن او بی ستمهای ترا نشودن او بی</p>





سبادا اشک طوفانی بیاید	خدایت دهنم نقشه رون لی
رود صد حیف شوقت از دل	بامید و صالبت مروی

دهد که جام کوثر غیب نواب
از ان می تا ابد خون خودی

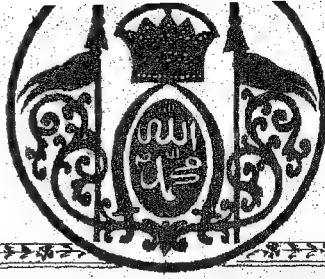
مفردات

غرقه رحمت شود این ناصح ترمز	انجلیخار طوفانی ز جوش می
-----------------------------	--------------------------

دیگر

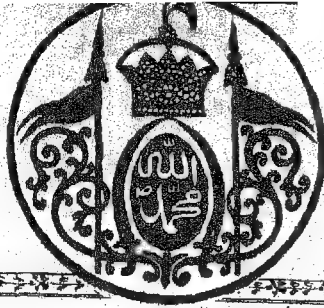
که نام کلید زار بده که چون بسیل	دم اخیر لب نغمه های نکیند
از ان صحبت نواب خوش که شیب	که در ساق تو افسانه های شیرین





	دیگر	
شب که پروانه بشمع سر قرم خست		شعله رشک حسد خانه صبرم خست
	دیگر	
دی کذر که در چو نواب بگوی		نوه ساخت که مرغان تقصیرم
	دیگر	
کم سازیم ای عشق بد انسان که رقیبا		ازستی من تا بعد هم هیچ نیاب
	دیگر	
بوفاشوم چو تیاره من بغیره خود		بکن آنچنان جفا که می نبرد
	دیگر	





عشقت که بر فتنه آن ناکر می	آن هم بدست تو نصیب قیامت
----------------------------	--------------------------

دیگر

یار بچگونه میزد آنکس جان	قربان ناز و غمزه خوابانید
--------------------------	---------------------------

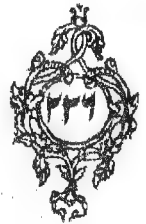
دیگر

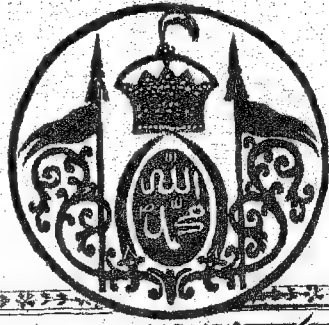
بشکست نه سپهرین ناله قریب	آه از دمی که در دل تو هشتم
ای ای بر مسافه بیچاره که او	نادین حبس لوه تو ز عالم سفر کند

دیگر

داو خواهم ز تو بر شر و بی می ترسم	کز ره رشک مرا راه مجسمه بند
-----------------------------------	-----------------------------

دیگر





در ویکه و ششم یار بود مشبک باشد از بر	سوز را قی مکر بکد اخت پیکان در
---------------------------------------	--------------------------------

	دیگر	
--	------	--

سرشید از حسد ام تو فلک زنجیر	بهر پایانی او ناله بدل دشت
------------------------------	----------------------------

	دیگر	
--	------	--

وه وه چو آفتی که رخ و لفریب تو	روزی بخواب دیدم و شهسار
--------------------------------	-------------------------

	دیگر	
--	------	--

بوفایت مکر چه خرم کم	من که جور ترا و فدا دلم
----------------------	-------------------------

	دیگر	
--	------	--

ارنختن رقیب نمائی جاوین	خندان کنم شحیک که او انجمن
-------------------------	----------------------------





دیگر

آن عاشقِ دردم که دمی از غمِ تجرّت
بالله که بعیش همه عالم نفروا

دیگر

ضبطِ نسیب یاد بود و شمعِ جانِ نوب
خیز و از کربِ بختی دلِ خود خالی کن

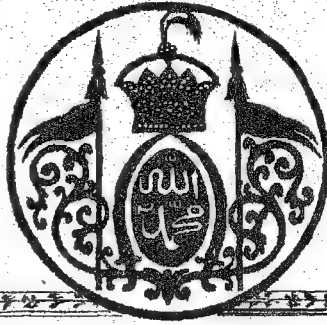
دیگر

آن شوخِ مه‌سای من با صندلِ جهان
بر کو برِ ضیاءِ صبا که تو می بین

رباعی

یارِ بختی صبیحِ محبوبِ جهان
یا ختمِ رسل از پی ذاتِ نیروا
رحمی رحمی بحالِ زارمِ رسی
آسان آسان هندِ شکلِ آسان





رباعی

چون زکات کمون بجان شیخه	صد عشق بخاکِ رسل آنتیخه
لیکن کمال شوق حسن ازلی	در کسوتِ احسان یزید شیخه

رباعی

ازین نبود جبر تو زارتری	در زعم و سویم تمنائی کردی
شاید که بغنج و ناز خواهی آ	آن دم که ز من هیچ نمانداری

مخمض غنیه

فرکس منسوبست پادشاه خاوی	لیلی شب بر شست شیشه حسن پر
ما شطه صنع ریخت نخلت عنبی	ناز و شکین شد به شکوی نیازوی





دلبری آنور کشت خنده بکبک دی

باسنیه بجزا آن سر و غلام

غالیه کون کشته باز کاکل شیر نیشام

رایت رخشان نمود خسر و ماه تمام

یتیم دور و بکشتان پاخته لاف

کرده زخوش فرار بیش غلام قهر

جلوه یربا نمود یوسف دی حجاب

شاهد متاب و چادریمین جان

طارم خنر بداد خوشه و شیرین

پرده زرخ بر کشاد لعبت کو تقار

خیز و بیا و بده جام می خلای

که بر گردن رسان غلغلان

زبانک مکثن کاه و فیک

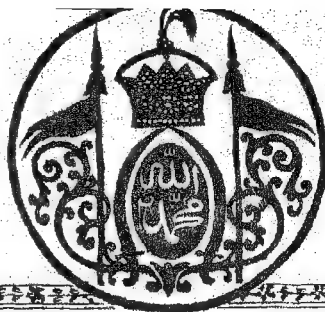
روح میا خجش که تن آنک

رخت عبا زده که دهن

له غلام غلام
اول شمشیر
شدن شمشیر
پس پای رفتن
زبان می خجش



عبدالله
بیا بیا
بیا بیا
بیا بیا
بیا بیا
بیا بیا
بیا بیا
بیا بیا
بیا بیا
بیا بیا



نغمه شوخ ترا هر سه شود و شوی	
بر خدایا شکن طرارا	تا به کمر بشکن لاف چو زنارا
برید بیضیا بنه ساغر سرشارا	ست می عشق کجاف و دینارا
وقف تبسم نا آن دلب شوی	
تا بکی ازین کز کاف و کسل	تا بجای بر شمشور و جاصل
جان و نعم او نعمت شسته بمصل	ای زگل و مینویس کیتی خبل
بهر حرف اترک کج عاف و غایتی	
بانه من بر مست و غر خوان یا	بسی بد و صغیح و نارسوت کربان یا
بهر قربا و وزیرم بر زده امان یا	چون کرم خسروی با همه سالیان یا



۳۳۱
برای جان
معه



انکہ بطریق زد کہ بغیری

فخر خلیل حبیب عالم علم علیم

داوید بھی حیا قصیر آدم ایم

سلام سلام و سلام بحجر سلیم و سقیم

محمد پیر علامہ مسیح محمد عظیم

احمد مرسل کہ مستی سے تھک رہا ہے

شاه و شهو و غیت و قیام و قیام

طہ حسین کاف حق شیر نذر

شاف شفیق متین محمد علی شاہ

سندِ روح و کرم و اصل و منشیر

حامد محمد و مولانا زین العابدین

شیخاوند شمس بن ابرقنہ

نور محمد بن عبد الرحمن بن موسی طو

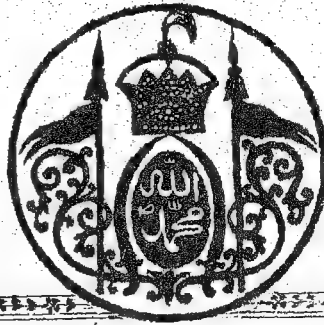
لرود به فحشای چیط دول عیسی

و رقم ما ذیافت اغمل نو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



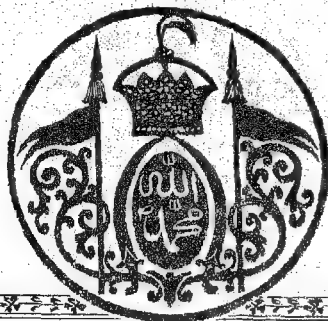
و غم نشین و لایزال و زود
کلوبه گشته که از زار بگریزد
غیاث ۵۱ در این سوره
بیت و صفت اسامی
مبتول حضرت رسول
و مجتبی صلی الله علیه و آله
در این ۱۱



داده محمد خطاب حق زکیمتری	
چشم دلارای او آب عربس بود	جبه خشی او تابه کوه بود
زاف سمن سالی او طاب عنبر بود	عارض عنای او خواب ز اختر بود
اصل لبش آب کرد و بلخ خوش گوی	
ماه منور لقب یافته از اسون جان	شپرک سقف او کرده چرخ آشین
تیره کل کوچه اش صندل لایتن	جاروی ایوان او طفره حجاب
خاوش افروخت ریت اسکی	
و فلکند در چمن تاش قمرش شر	قطره زند درونش لطفش اگر
سبیل و ریحان جلد گل شوین	بروید این باجمیم از بن سر برک و بر

له عاب بنی بخت
عنه بنی بخت
عنه بنی بخت



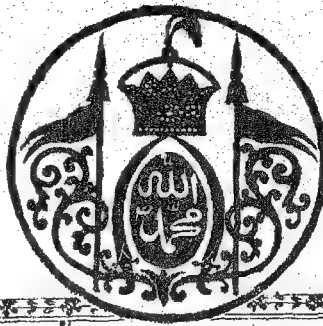


بمل کھت کنتا به ایشیری	
باز خد نکا را با وج قصد مین کند	در دل سخت فلک خنه و روز کن
باز بسوی مین کر کشش کن	از خط و سهم او ماتم میشون کن
روح عدوی بعین دشکمی	
از در آتش فشان صیلم خا نکا	آنکه ندارد قضا از سر او اخلا
کر نهی در کمر در بجشی از غلا	آب شن خصم تو روئی از مصا
جانب پشت پدر باد و جهان اتری	
غره شیدیز تو با قله و اضحی	شعله شوقی مکر در دل اهل صفا
باز تاشیر رخیت صنع کجبت دعا	نقطه خورشید است یا خطا

له غره شیدیز
پیشانی آب
از درم خات
بازد کجبت دعا



عطر روشنی عبات
فرضی بر زمین
مصلح الهی که در خط
فکاک او افلاک است
آفتاب در خط او
چرخان او

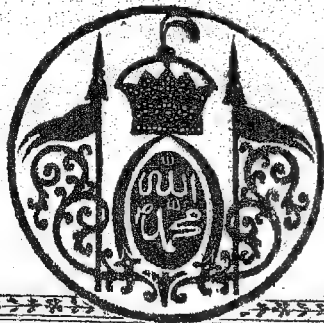


و ده چو خورشید شش ضیا داد و نیکوتری	
روز قیامت کشد حادثه چون لشکر	در همه عالم رسد طنطنط بمحشر
کوه شود بخت سخت تیر و شوختر	برق فتد بر زمین نعره زند
سیل فنا بگذرد برین تل خاکستری	
بعید فنا و زوال ریشه و اینجا	سول خزا و سنا آب برد از شتاب
دیده سر یک شود غیرت نیل و قوتا	انس و وحش و طیب و کبیر سلام
بچه کمان در روز و شب دای	
تیر عتاب عذاب تیر و انگرس	طرف بلا هفتی بر سر تن رسد
آه ازان کم که چون داسیه من رسد	اگریم و سیلاب نخل این رسد

در همه عالم رسد طنطنط بمحشر
برق فتد بر زمین نعره زند



در روز و شب دای
طرف بلا هفتی بر سر تن رسد



هم ز خدا خواست بهر شفا عظمی

زین الم و عنم کنم ناله و زاری

چون شرم دعا در کرم نارس

گاه ربا کی کند بابرگاه و خسته

زود ز جود آن کنی در حق این سبک

دست کشان از کرم جانب ی

اگر گینم اتفات مست مقام

پادشاه خسر وارونق مند عز

ناله دل خواب راتو بران از تعب

و بر بنام شوی ناطق سر یاب

بهر حسین حسن مهر و مرید

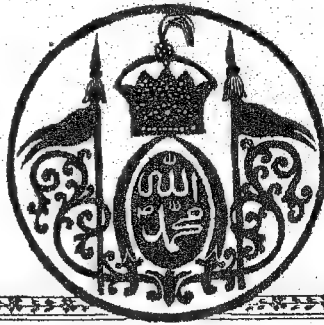
رسیدانه

بعد نعت جناب پیغمبر

بعد حمد حای جن شمر



بیت



خامه یخ بند بنای کلام	بعد تحسیر اشتیاق و سلام
انبه مرسله رسید اینجا	نه بهنکام و لکش و زیبا
بهر طیب دماغ و مستنبو	سیر کی بود زان بهشتی رو
ب لطافت حساب آب جتا	بحلاوت چو کوزه های بنتا
بد عطارد و لیک شیرینا	بو و لیلی مکر بر سر و فام
جانۀ فی مکر جهان خوشتر	و لکی نه مکر بدل مسر
نازه آسمان حسین و خطا	و قن نو خطان ماه استا
نشر بام قصه خلد و نعیم	آفتاب سپهر مهر عمیم
بد تن بر سر عشق و شتاب	بشکل هیچ بر سر دین و دلا

به ملک
 به شمس
 به دست
 به کلام
 به جان



به زلف و اول
 به زلف و اول
 به زلف و اول
 به زلف و اول
 به زلف و اول



خسروان را طعنه ای ست افشا
 تخم او چون کبک بخت نهان
 مهر بر لب چو صوفی خاموش
 سائین حشیق آذر کون^{۲۲}
 نون خشم خورده بسوزد نور
 من و سلوی ز آسمان آمد
 یارب آیه شتاب سوی جان

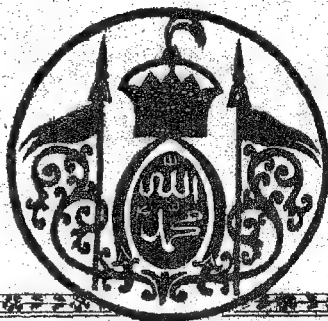
عاشقان را بتی ست شیرین کا
 پوشش رشک حله های جان
 بازستی چو خضر خضر راوش
 شیشه از شراب بو قلمون
 تخته و کاش قباچه حور
 انبه آمد سر و زبان آمد
 این تنف از کیکه بن

تا بود اتصال جسم و روان
 نشود ریخ و کلفت حبه ران

سلطان علی بن قلی
 از یک شهر و دو دیوان
 توفیق ساخته بود که بزم
 دست افشاده داشت
 و کار از دست افتاد
 هم میگویند و چون این
 هم بزمی از دست رفت
 که در بزمی دیگرین است



در بزمی دیگرین است
 در بزمی دیگرین است
 در بزمی دیگرین است
 در بزمی دیگرین است



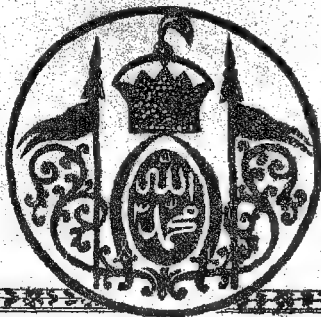
تاریخ

تاریخ وفات اعلیٰ حضرت رفیع الدین
جناب معلی القاب نواب
محمد یوسف علی خان صاحب بهادر
طاب شراه و جبل الجنت مشواه

چون والد ماجد مہمندان قضا

زین دار سپنج شد بحبت مانہ





میں خواست دلم سال وفاتش بدعا

ناکاه سرورش غیب گفت غصہ
۱۲۸۱

تاریخ دیوان

چون زکھسای سخن کلدستہ بہ طبع

کزنیش دادہ عالم بوی مشک خلنی
۱۲۸۱

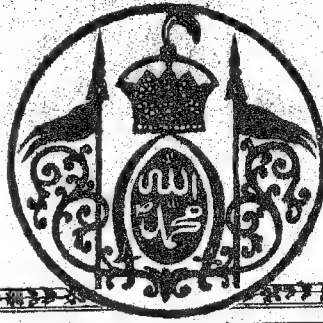
خواستم تیغ آن ناکہ سرورش آسمان

لب بکوش من نہاد و گفت تلج فوجی
۱۲۹۲

سداحمد و المندر کہ شاہد

دیوان فصاحت و بلاغت عنوان





قصائد و غزلیات فیض آیات مع
رباعیات و مخمس و قطعات
پیرایه طبع مرثیہ

نقطہ

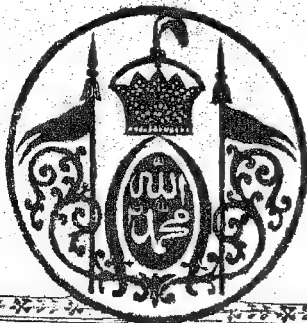






تقریظ سر لوح کتاب سخن گستری شاه بیت دیوان معنی پروری سر آمد
فصیحای روزگار سر حلقه شعرای دُور و مِصارادیب بحر رباعیات
بی نظیر ارسطو فطنت افلاطون فطرت خباب مستطاب عالیجاه
مقرب الخاقان مؤمن السلطان میرزا محمد تقی خان سپهرتخلص
ملقب به لسان الملک مستوفی اول دیوان بهایون اعلی
سلطنت ایران بظله العالی مانورت الامام و ظلت الیالی
هَذَا كِتَابٌ تَوْيِّعٌ بِمِثْلِهِ دُرٌّ لَكَ اِنْ الْبَايَعُ لَلْغَوْنَا

که ریش ابر طبع کو سربار و جوشش بحر سینه ز رخا شمس آسمان محمد و جلال بدر ایوان فضل
کمال عطار و دیوان برعت و طلاق ششتری عنوان براعت و ذلت قحور کرد و انصاف
کو بحر حنون سلمات محی آثار صاحب و سبحان محلی ابصار یغرب و قطان ذخیر و زما
کشف آسن و امان قطب مدار علم و ادب منتها فخر حب و نسب ادیب آریجی نویدی
اریب صلی الملی فرزنده رایت شهر یاری براننده کموت تاجداری بندگان کرد و ان
کیوان پاسبان خباب مستطاب مستغنی عن الادصاب و الاثقاب صاحب الایمان
جامع الفضیلتین حاج الحرمین الشریفین زائر البیتین المحرمین خادم حضرت ختمی مآب نواب
کامکار کامیاب حاجی نواب کلب علیخان بجا و فرزنده پسندید و ان
ریش دلا و عظم طبقه اعلای ستاره مند فرمانروای دلاور مایه مصطفی آباد عرف رامپور
لازال بحر علیه نراجا و سحاب فضل ماطر و کوکب و کوه شده



طالعا و ضياء عليه لامعا است که آنکه در ایوان شعروشاعری صدر
سند شدند و در میدان نظم و شتر تازی و در پی شیر و و سگد گشتند و بلغات فارسی
عربی چهره طیش آراسته و ریاض ریاض را بکلمات عرب و فرس پراشته از زوی
تذوق و تحقیق و تمنق و داز عیان و تصدیق با خاطر نقاد و عقل مستفاد و ناز و زده
بزمک سودند و گردن نهاده طلف بر سر بر یاد نمودند شرفا شرفا و جفا جفا سرفرا
و الیوم ختم الشعریه و بدعیه و ان الادب مقصود علیک
و ان الشعر محکم یروى من مائه غیره و الحق ثباتی است که آیتش
سطر است بطائف منطوق و مفهوم و دیوانی است که آیتش منقش است بطرف
شعر و منظوم و منظومه لایعاده صغیره و الکبیره الا احصاها حقیقت است
راوی از بجه آسانی و مجموعه است ثانی اشین شبع الشانی و بحر است که لامی شطی اشجبه
و الاغراض لجه و اکنون از شعرا این مختصرین و متاخرین از بنگای اسلامیین
و سخن سرایان بخی و سروی و نامیه بر دلائل درسی و پهلوئی مبدول قل لئن اجتمعت
الاناس و الجن علی ان یاقوا بمثلکم لیاثون و لو کان بعضهم لبعض
ظهیرا چنین موجزی خالی از اطناب ممل و طولی عاری از اغیار محمل و بحر بی بدین موج
و بدری برین اوج و مجینه بدین در و خندیده بدین مکر که مالا حین سرکات و لا
اذن سمیع و لا خطر علی قلب بشر نه بکوش و روایت شنیده اند و هم
روایت دیده که لا یتطاع فی نفسه و لو ان العباد باسرها اتواها
الله اشد دعوه بحبل المتین و ائیده بر وجه الامین

[The page contains dense handwritten Persian text in Nasta'liq script, arranged in vertical columns. A central decorative medallion (shamsa) features the number '۳۴۴'. The text appears to be a historical or administrative document.]



وکیل دادگستری
دانشگاه تهران
تاریخ ۱۳۰۲

وَصَلِّ يَوْمَ مَلِكِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ حَرِّ غَسَّاسٍ هَمَّ مَحْرَمٍ
سنة پارس میل خجسته تحویل ۱۲۹۲



قطعه نو آیین ریخته کلک کمر سلاک عالیجاه میرزا لسان الملک
شعر بر سید فرمان قضا جراین سر کار فیض آثار دام ظلهم
واقبا هم وزاد شوکتهم و احلام

در جواب اشعاریکه در تالو منشور قضا دستور دبیر فراج
بنده امرادت شعار در قمر شده بود این چند شعر را

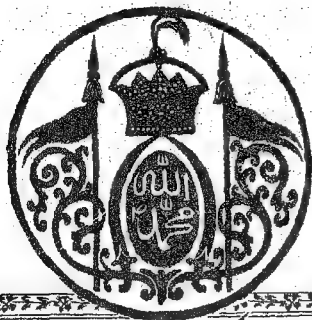
جسارت و مزیده بعضی بنید



شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید

چند افع سلیمان فرخ پایک
از ملک پروانه رحمت رساندی چرا
تاس آن پروانه دیدم شمع طای که در دم
سطرش شادی افزا جزو چرخش غدا
چند اخیست ساعد بارک اسد پایا
جان فخر انظمی که جان عصری جنبه جا
سر بودم بر زمین و پانها دم بر جا
تن می شد در نوید و دل همیشه در نو

ای سلیمان مور را مرده رساندی چند
از کجا سر بایه دولت سپردی شادی
دیدم پروانه کا و را فانی کشت شمع
فرد در دشت عشرت آرا حرف فتن کاشم
با دشت سرز که فی را به بستاید نظم
و تیشین شعری که شوش فحی آرد و قش
دیدم ز ستر با سپا و خواندم از پانها
سر می شد در سماع و جان می شد در نو



و رعایت چون سیرایم جادوان باو
آسمان کو یکوشتم مستجابست این دعا
قصیده که با عرض داشت عالیجاه میرزا سیان الملک به پیشگاه
جمیله اعلی حضرت قدر قدرت گذ

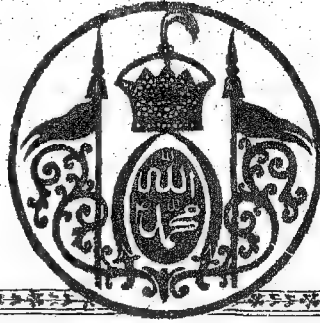
در ملاح و ثنای اعلی حضرت قلمی قدیمت قضا شوکت
خورشید ایت جمشید ملیت خرومانکذا مملکت مرا پیور
خلد الله ملکه سلطنته

کلین چنین زین شاد از باد خزان برک زان یکبار که گشت ببر برک زان باد خزان در آید ای آن کشود این زین همای خزان شش سری زمره سرکان آوده اینک چون چنین زرپاش درستان آمد هرگاه ستریده بر سر از ترچو اهل سیابان بسته سیاب دارو آب اندر آید آن شسته بودم در خیال آن نامهربان کرده بالای چویر از سر هم را چون گان لرز لرزان آن تن سیاب کون سیاب مهر خنک گشت خندان سر و خنک شد نون	شوشه زینت بر برک زان باد خزان و این کل زینت گشته شد گفت اگر بست باز کان باد آن بکتهای لاجورد فرو دین که رایگان آوردیم و هری هر کان را که نه همسر کان می آمد پست زان پس کز پر طوطی کوه را بودی کله سوده الماس دارد با و اندر آستین بامداد افسرده خاطر چون خزان خیال ناکه آن خرم هم اندر آمد در و تابان خند خندان آن رخ خورشیدش خورشید خنده فی اوش گفتی لرزه فی از سماع
---	---

این دعا را در وقت حاجت بخواند
و در وقت حاجت بخواند
و در وقت حاجت بخواند
و در وقت حاجت بخواند
و در وقت حاجت بخواند



این دعا را در وقت حاجت بخواند
و در وقت حاجت بخواند
و در وقت حاجت بخواند
و در وقت حاجت بخواند
و در وقت حاجت بخواند



کرده چون لرزنده سرو آن قامت چنان لرزه
 لعاش از فرسایش کوهر بنج مانده فکا
 کوشه چون نار خفته به جبهه چون تابان سیل
 خواست کفختی شوشه سیم آتش برین
 عقده مر و ایدیش از بس کوفت بر یکدگر
 پوست همچون مخنه بادام از سرین بگذشتی
 من بدو دیدم چو مستقی که میند بر فدا
 جستم از جا و دیدم آغوش بجایم و بصر
 آمد و آورد و شست و شاندش از دنیا
 جگر و آفر خستم و ز خود و جنبه خستم
 بروی آن کوزه سواهی کاخ کردم نهان
 آن شکسته کوزه باز آفرودخت همچون گل
 بر شگفت از حسرتی چون کلین اندر جگر
 نیستی حکمین که بگذشت آن زمان کز فوجی
 کاشم شکر کون و دویبه مشکین طراز
 این زمان و کج این پیچ که می باید خنجرید
 نه توان برداشت شاد و آن پیش این رون

کرده چون تباری شسته آن لاله چون اردو
 آبش از دهناله نرکس چکشته رون
 چون سیل آفرودخت ناز آفرودن کفیده بجای
 بس بلبریدی و آن اندام سیمین استخوان
 رنجیت مر و ایدیش کفختی ز لعل خورده دل
 کبر بر آن کس دست سودی از برای استیلا
 من بدو دیدم چو مستغرق که میند بر کون
 تنک بگر فتم بر زوبیه بر چشم و دیا
 وان تن چون قاشق در جگر نهانم و در زما
 کاخ را در راه و روزن بر شیدم با دیا
 که نکر و از کاخ سلطان خسر و سیلان
 وان شبه کون لعل باز آمد بزنگ بجرمان
 کفخت کای کلان از چهرم از کونز باغبان
 ما و تو فرستیم بر سبزه عیان اندر عیان
 کفختی اندر بلبل گشته دست چینی کاروان
 ساخت چون شاگرد کلنج تابانکده جان
 نه توان درین رواق تنک تار دی سنگان

له نامون دوشنوش
 ترساید و دشت اندر سان جان
 طایفه ای بر من جان
 نوزد از نیکو جان
 ششختن سکنه
 راه و نرس بران جان
 کوه کاف کاسی و دود و دود
 زار بران جان
 سینی شکسته و در جگر نهان
 عذر و در آن سینی شکسته
 ششختن شش
 نه نامون دوشنوش
 نه نامون دوشنوش



له بادمان باغمان و دایره
 رخسار برمان جان
 چو قمران نوری از باغ گلستان
 برمان جان
 رفتن کایه از بار و فصل یکدگر
 باغ گلستان
 نوری از باغ گلستان
 ششختن شش
 نه نامون دوشنوش
 نه نامون دوشنوش



نخستم ای فرخنده کاشن نخستم انجی مثل مراد
بنی بهاری چند نعلین کوهان مرکز بهار
لاله کو ویکر منجینه وار غوان مرکز مرد
نه شکوفه سر زین چون این رخ عاشق فر
نه چهر روشن روی تو دلکش بر ویدن
سر و بن چون فت تو کی سر کشد از به بهار
کی چو شمشیر نرس از سبزه دسیدی سحر
هم بود جز در جبهه تو سیسبه طراز
رست نیکو فر از آب این از کنار آفتاب
کوهان اندر غلابه کوهان اندر سحاب
آسمان و بوستان را چه افتخار از ماه
ماه را مرکز نبوده است آن دو لعل شیشه
ماه کی آوخت مرکز زلف مشکین ابروی
چون خزان دیده چمن ناچین دگر بنی بهار
کر ز سر ماسو کواری بر نشو و نرم آتش
آتش پرتاب همچون روی یازند خوی
آتش چون نار ایمن نور چشم شیفته

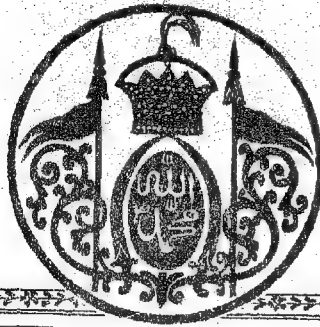
کفتم ای میبده لبان کفتم ای سر جان
 تو بجز دیگری چند از بهارت زین
 هم لبان چون لاله داری هم خانگی این
 ز نقشه بروی چون این خط عشق نشان
 ز پوشکین موی تو خرمم بر این چشم
 سنج کل چون خد تو کی بشنود از کشتن
 کی چو علت غمبه از کاشن شکفتی شعر جان
 هم بود جو دانه چهر تو نیلوفر نشان
 خفت میسره بخت کاین بر بساط پرین
 سرو اندر بوستان و ماه اندر آسمان
 نه چو ماه آسمانست قد چو سرو بوستان
 سرو را مرکز نود هفت آن دو جعد مشکدان
 سرو کی انجخت سرگز کو هیمین ازین
 ای بهار جان شتاقی ای بهشت لستان
 آتشی بس بی گزند و آتشی بس بی دغان
 آتشی شتال میچون آب چشم ناتوان
 آتشی چون آب حیوان بشک عبد مجنون

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]



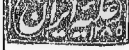
له پوه
پاکستان
خزان بران جا

مهرنگان جان خدمت را سبب داری بی با	فرو دین عمرایت را مباد از پی خرد
و شنت بی نوش و نای حاسد شست بکاو	ناجست با آب و رنگ یا ورت با قدر شو

مال بادت بقیاس ملک بادت	بخت بادت بی زوال و عمر بادت
-------------------------	-----------------------------

تصدیق نواب مستطاب اشرف ارفع افخم اکرم والا اعتضاد السلطنة علی فتحی
وزیر علوم و بیس مدرسه دار الفنون و تمام مدارس دولت و وزیر معادن
خواجه دولت و وزیر بناهای ایران و وزیر مشورت خانه دولت
عم اکرم حضرت اقدس شیریار خائف

بر فضل و فضیلت و قدر و منزلت این کتاب بر بیان با هر دو دلیل ظاهر
اذعان و تصدیق است که او ستیادان ذوقنون و دانشوران بجهنم نموده اند

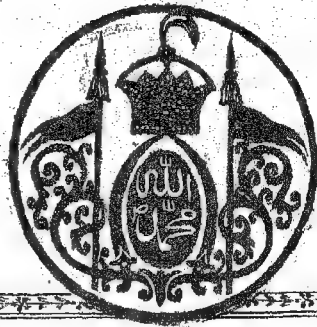


تصدیق جناب جلالت مآب افخم اکرم میرزا هدایت الله وزیر و قمر
یعنی وزیر تمام محاسبات ایران رئیس مستوفیان عظام و وزیر مشورت خواجه دولت

حقیقه دیوان قناری است و از تصدیق امثال این بنین بی نیاز صنعت خاصه سلطان
و شهریاران مملکت داری و سعادت کسری بگبد الله در نهاد خسته نباید صاحب دیوان
تاج مشرخی ادا ام الله ایام دولت که موقوفه موجود و در بیان مضاحت و نبات
نیز کوی سبقت از سابقین بر بوده اند چنانکه جناب فحاست مضاب لسان الملک سلطه الله
قدری مفصل و مشروح در صدر و در قد و جناب مستطاب آقایی و میر الملک و ام محبده



دو نون کنی اگر
دو کسب فخر
ای دیوان که از دیگر
چهار دیوان صاحب
کیر و جیات



در صفحه علامه معروف و مرقوم داشته اند و الحق حق و اقامه بیان و بیان آورده اند
تصدیق جناب جلالت کاتب میرزا محمد حسین دبیر الملک و وزیر اسرار تمام
ایران و وزیر مشورت خانه دولت

از آنجا که از جانب جناب مستطاب ثبوت الالباب و قدوة الاصحاب حبيب العصر و به الله
کاشف اسرار و تامل مکنش الفلسف و نقش المعرفه فائدة الزمان و فتحه الاولاد ان هو الله
اقهرت به الا و اخره على الاوائل السعنان عند بلاغة بيانه و
فصاحة لسانه باقل من خمس از وصف برونست چه جای ادبست عالم علوم و
حضرت صاحب الاعمال قاتل سان الملك صاته الله عن المحاربة والا لاله
و حسن سته الله لا فاضلة الفضل على الا نام تحرير تصديق ديوان منظومه جناب
مستطاب فلک جناب شایسته نزار القاب فائدة زمان و معدن علم و عرفان صاحب
السيف والفيل و جامع الفضل واليک کما في المعين شريفين خاد
رسول الثقليان نواب کامکار کایاب حاجی نواب کلب عینان بجماد
فرزند پسر دیر دولت فخره نجاتان و دین دلاور علم طهه اعلاي سند و ستان فوکل
وار الیایه مصطفی آبا و عرف را مپور ما دامت بخار علومه ز اخير و ذکر اب
رسوله طالعنا باین بنده شمرته هیل شاری رفت اگر چه این بنده را چنانکه باقی
و انشای شرواش و نظم پاری به تازی هستی نیست که تو ام دین می ده ان تر کز کازی نسیم
لاکن بغوی اینک جلا بیه و قالی بافت بهتر از سایر محترفه و اصناف بدقائق شیخ حیرت خان

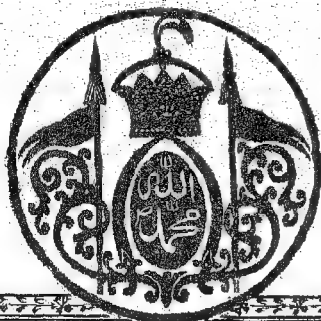


وَمَسِكَ لَوْلَا يَعْزُهُ السَّوَادُ وَدُمْرًا لَوْلَا يَذِرُهُ النِّفَادُ وَلَعَمْرُكَ
لَيْسَ مَا كَتَبْتَ بِالْغَايَةِ وَصَفِ كَيْفَهُ وَلَا يَقَالُ عَرَفَ وَجْهَهُ بَلْ هُوَ ضَرْفٌ
مِنْ ضَرْفٍ لِلْكَثْرِ وَشَأْنٌ مِنْ شُيُورِ الْكَسَلِ أَشْبَهَ صِفَاتَهُ
بَشَيْءٍ مُرَرِّدَةٍ دَاتَهُ عَنْهُ وَمَا نَزَلَتْ مُتَرَدِّدًا فِي بِلَالٍ وَمُتَحَدِّدًا فِي أَمَالٍ
وَمُتَقَلِّدًا بَيْنَ التَّشْبِيهِ وَالتَّذْرِيعِ لَوْلَا كُنْتَ لَقُلْتَ لَيْسَ كَيْفُهُ
فِي عَالِمِ الْإِبْدَاعِ وَالْإِنْجَادِ لِلَّهِ فَضْرٌ صَحِيفَةُ تَهْدِي أَوْرَى سُبُلِ
الْهُدَى وَمَسَالِكِ الْأَرْشَادِ مُنَعَتْ بِأَنْتِجِ الصَّحَائِفِ كُلِّهَا
حَاشَايَ غَيْرَ صَحِيفَةِ السُّجَادِ قُمِي إِلَى جَمْعٍ مِنْ كُلِّ نَائِيَةٍ كَانَتْهَا
مَرْصُوعَةٌ أَوْ خُلِقَ صَاحِبُهَا كَانَتْهَا تَحْرُجُ أَجْمَانِ الْحَسَنِ بِنَا فِي لِقَائِهِ
كُوْنُ الصَّبَا سَائِرُهَا وَلَكِنْ قُبُولُكَ امْرُئِيهِ وَقَوْلِي يَرْجِي مِنْكَ
إِعْذَارُهُ ثَبِيَّتُ مَسْعَايَ طَلِ عَيْنِي تَشْرِيفٌ وَعِظَامُهُ

تصدیق جناب علالت آج حاجی میرزا محمد خان محمد الملک وزیر وظائف
و اوقاف تہام ایران و وزیر مشور خانہ دولت

بنده درگاه آسان جاهد را در مروری این سخن توضیحی غمخیز که جناب مستطاب اوتوا و
و سلم علیهم و عرب بنو من سلطان آقانی سان الملک اذ امر الله فاضا
باین شرح و بسط حق توصیف را ادا کرده اند سخنها شرط تحمید را که محجب بآورد
امریست معسور و باید دستری ترتیب دهد و بهرستی نزار میت مدح کند و اگر کند

[illegible][illegible]



اینجا که شرط و شرح معانی این میان را بجا آورده باشد بهتر آنکه اظهار تحسین کند

وَالْعَجْرُ أَخْرَجَ حِيلَةَ الْإِنْسَانِ

نصديق جناب جلالت مآب حسن عليخان وزير مختار دولت علييه ايران

وزیر فوائد عامہ و وزیر مشور خانہ دو

چاکر دیکا و نیز عذوبت و طلاقت این دیوان را که مجموعہ فصاحت و دلاقت است



بہین صفت و شہادت کہ مرقوم ست تصدیق میناید

اصول تصدیق جناب منقرب الخاقان آقا مسیزاعلی مستوفی اول دیوان

پس مرحوم بنفوز قائم مقام

كِتَابُ لَوْ أَنَّ اللَّيْلَ يَرْمِي بِمِثْلِهِ لَقُلْتُ بَدَأْتُ عَنْ هَاجِرَتِهِ

زکاء تصدیقات مرقومہ خاصۃً انجی خاب قیامت نصاب سان الملک

م علوه نوشته اند برصل این کتاب بکتاب جامع و فصل الخطاب

صمدی بجای سحر ب احسان پیر احمد صمدی منکاب میں سرور است
دولت علیہ السلام و فاتح اول و زار خاں

أما جُرْوُ قاصِرٍ عَنِ وَصْفِ فَصَاحَةٍ وَبِلَاغَةٍ وَسَلَاةٍ

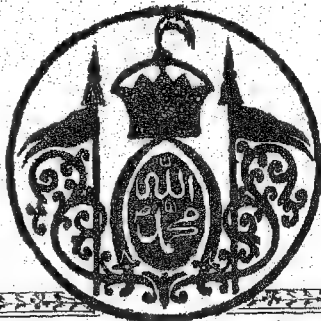
لَهُ الدِّعْوَانُ كَأَنَّهُمْ يُلَاقُونَهُ الْمُرْجَانُ وَتَوْصِيفُ وَتَصْدِيقُ جَاءَ

طبيب المورخين واستاد الموفيين وعماد المسلمين وعظم شعراء المتقدمين

الحم الأواباء عقيقين والمدحيين سكان الملك والمكة طالب الله فاة وبنه وبنه


۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱


[illegible]



در وصف این
دیوان مصنف کامل
راست است

در وصف این کتاب
خود این حکم است
که باید برسد

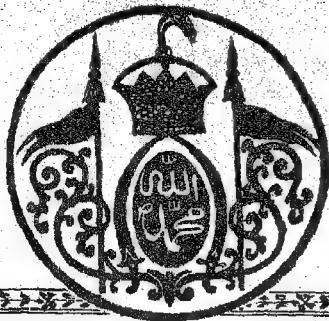
فِي وَصْفِ هَذَا الدِّيَّانِ صَفَاكُمْ لَصَدِّكُمْ خَلَاةً


تصدیق فرست خرومانه و اباب نوز اولو الالباب نتراد من نسب پیش نهاد
 و اش حسب علیجاه بقرب الحضرة الوالا میرزا هدایت خان افش مستوفی دیوان
 سماویون اعلی ابن علیجاه میرزا سان الملک سحر علی ایشا نهما
 وَمَا يَطُوقُ عَنِّ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا دَجِي بُوْحَى


جدول اسمی کتب لغات کاشف معانی بعضی الفاظ و محاورات

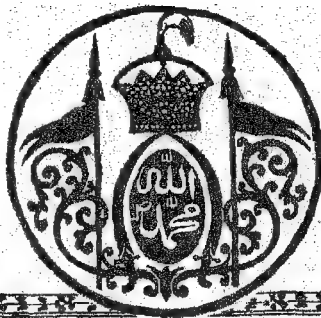
نام کتاب	نام مؤلف	کیفیت
برهان جابح مطبوعه عجم	محمد کریم ابن زید علی تبریزی صاحب بنا	مؤلف این کتاب لغات برهان قاطع و کفر جهانگیری را تنقید کرده بعد حذف کلمات در آورده و اسناد مندرجه فرستک بروشی نگاشته و جزیبش را شانزده بهمن همت بر این کار گماشته
برهان قاطع مطبوعه کلکته	محمد رفیع متخلص برهان	کتابی ست مشهور در لغت فارسی





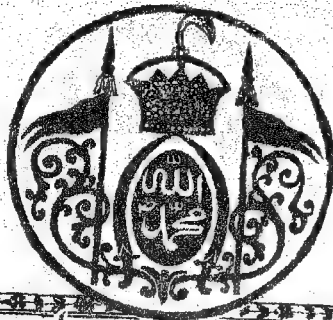
نام کتاب	نام مولف	کیفیت
بهار جسم مطبوعه دلی	میکاپر تحفین بها	مولف در لغات مستعمله زبان فارسی و مصطلحات کتابی غریب مستند با سناد اساتذہ الهی و ابواب تشیل بر روی سند بیان کشوده
صراح مطبوعه کلکتہ	ابو الفضل محمد	بر زبان فارسی ترجمہ صحیح است کہ جو سری لغت بازی ترتیب داده
غیاث اللغات مطبوعه کلکتہ	ملا محمد غیاث الدین مصطفیٰ متوطن دارالریاست عرف راہپور	مولف در لغات عربی و فارسی و ترکی و رومی و نحایات و مصطلحات و مباحث بعضی از علوم طح پافیش ریختہ در سہ ہزار و دو صد و چل و دو ہجری بہ انتہام رسانید و مردم سند را از نا لیا و دیگر مولفین بی نیاسا ذکر دانید
فرسک انجمن آرائی مطبوعه دارالحکومت لہران	رضا قلیخان متخلص بہ ایران ملکب بہ امیر الشہر	فراموش مولف لغات متداولہ زبان پارسی و ترکی آورده بہ تنقید و تحقیق و تصحیح و تعلیل آنها پرداخت و بہ تنقیح بلیغ اسناد اساتذہ اہل زبان با سرفراستہ منضم ساخته





نام کتاب	نام مولف	کیفیت
قاموس مطبوعه عربی	محمد الدین محمد فیروز آبادی	د لغت تازی تبتانی ست شهوړ مشاړول در د یار عرب وچشم شهرش از زیادت بیان ستغنی کروا سید
لسان اسلاطین	فضل الله خان پسر عم سیف خان	رساله البیت مختصره تحقیق لغات ترکیه معتبر
مفتیج اللغات مطبوعه کلکتہ	مولوی محمد علی	مولف در سال پنجم اربعه و شصت و شانزده عیسوی حسب احوال جوزف میله در اللغات تغیری داده بنای تشریش محبوبان طبع نما
مفتیج اللغات مطبوعه کلکتہ	ملا عبد الرشید حسینی	مختصر لیست در لغات تازی زبان فارسی در عهد شاه جهان پادشاه علی گلیست
مفتیج اللغات العرب مطبوعه کلکتہ	مولوی عبد الرحیم ابن مولوی عبد الرحیم صفی پوری	مولف درین کتاب حلال لغات قاموس زبان فارسی نموده ترتیب حروف تہجی ضبط فرموده سرمدانی بنویسند و آن نمایانند از دیگر کتب برافزوده

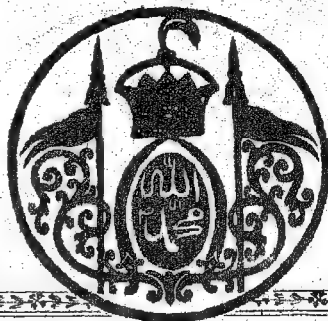




جدول متضمن اسماء قوساى الزمرايه مصطفی آبادى

نام سیر	نام	نام	نام	کیفیت
جناب علی خاں	سیار	سیار	سیار	از چهارده سالگی در فرخانی لاوری اولو العزیز
عاشق خلیف شریف	و بیزه	و بیزه	و بیزه	قدم نهادند و دوا مردانی ادمند اکثر است احوان
سیار علی بن سید	بحری	بحری	بحری	و انصار و اطاعت کرد و ماکر و جانب ازین
عبدالله بن سید	و بیزه	و بیزه	و بیزه	جلادت شعار به تیغ نیش و شمشیر کشی سزما
سید بن یونس	و بیزه	و بیزه	و بیزه	ملک کیشر باقا بن و متصرف کردیدند نمینی
ابن سید محمد طاهر	و بیزه	و بیزه	و بیزه	محمد شاه پادشاه دلی را کران است
ابن سید محمد طاهر	و بیزه	و بیزه	و بیزه	از حسن اتفاق محمد بن بنی از نر و پشیمان و طاهر
ابن سید محمد طاهر	و بیزه	و بیزه	و بیزه	طریق انحراف سپردند نواب عالیجناب ازین
ابن سید محمد طاهر	و بیزه	و بیزه	و بیزه	شاهی بر استیصال شان با کوشش و کوشش و خط
ابن سید محمد طاهر	و بیزه	و بیزه	و بیزه	خاقان زمان از کرد و ورت تفریه یافت
ابن سید محمد طاهر	و بیزه	و بیزه	و بیزه	چنانچه اولاً سیف الدین بن خیان و غیر آن از سادات
ابن سید محمد طاهر	و بیزه	و بیزه	و بیزه	بار به لامعوب کنند و نایاب سزما
ابن سید محمد طاهر	و بیزه	و بیزه	و بیزه	و رای کلا و غیره از سر کشان تا خند و دیگر



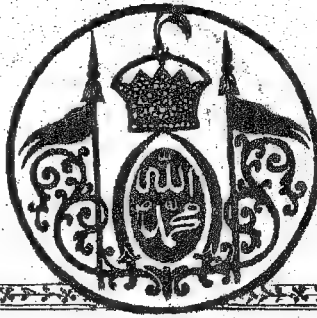


نام رئیس	نام	تاریخ تولد	تاریخ وفات	کیفیت
جناب محمد فیض خان	سالیک است	بیستم برآمدن دل	وفاات یافتن سران فوج نجی در زمین	رایجانب و تتردان را در حلقه مطیعان فرمان خود کشیدند همچنین در نهاد و دوجس که فتح و طغیان بدست آوردند
طاب ثراه	و یکصد و شش سال	و یکصد و شش سال	براکشی از ممالک قافض و متصرف آمدند	سرکاره جناب نواب علی محمد خان بهادر طاب
هجری		و یکصد و شش سال	انذکی از ملک بدست مرکی از سرزند	
			نواب غفران تاب در آمد هرگاه سیاه نواب	
			شجاع الدوله بهادر وزیر الممالک اوده و	
			حافظ الممالک خروج نواب مویدین اسد مورث	
			بنک افتاد و حافظ الممالک کشته شدند	
			نواب محمد فیض اسد خان بهادر و مویدین	
			نواب غفران تاب بر سرپور و محالات آن	
			فرمان سرماکر دیدند اطفالی آما شجاعت	
			و چردنی از ناصیه حال حضرت ایشان	



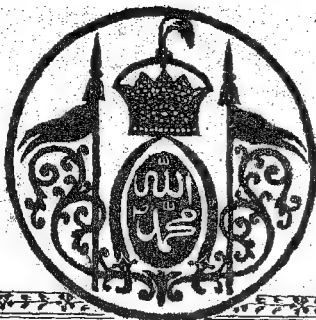


نام رئیس	نام	نام	نام	نام	کیفیت
نواب محمد علی خان	سال خیرا	بست	بست	قتل	چنانچه دو چار و ده کی در فغانستان به برای احمد آزادی قوی نامی پهلوانی زبردست بکند و بسیار ساینده و قلعه سبروار را منقضی کرد بکمال درج و تقوی آراسته بودند و تبعیت بنوی پیرسته و بنای شهر مصطفی آباد گرفت نخستین سال عیناب علی القاب است
عقاب شاه	و کصد و شش جری	چار روز	سال خیرا	و دو صد و ده جری	راست و قات در عایمقد از پیش برسد ریاست شکر کرد دیدند و بی بر نبی که از دست سران قوی مجروح و مغرول شدند و در حالت زخماری یک ماه و صفت روز بسر برد و جان دادند
باجا بولام خان	بست	سه ماه	شش ماه	عازم عالم	بعد زخماری نواب محمد علی خان بهادر برادر بزرگ خود سندان آری ایات شدند و در اشاعت امور خیرش بلخ بکار بردند و سرگاه با نواب محمد علی خان
طاب شاه	و مقاداد	و بست	الآخره	و دو روز	و بست
شش	و دو روز	و بست	و دو روز	و بست	و بست
بهر	و بست	و بست	و بست	و بست	و بست



نام رئیس	نائب رئیس	نائب رئیس	نائب رئیس	نائب رئیس	کیفیت
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	در ساحت فتح پنج غزنی اتفاق جنگ
طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	افاد دست از ریاست کشیدند
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	و بنا بر ادای فریضہ حج سفر حجاز پیش
طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	کر قند و نکام مراجعت در ریاست
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	مستعدہ بہت و دودہ ہمہ عظیم سرگردند
طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	عاقبت در مقام نادران اقامت یافتند
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	سرکارہ جناب نواب غلام محمد خان بہا
طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ رہ سپر حجاز کردیدند پائی
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب آصف الدولہ بہادر بر سر نواب
طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	محمد علی خان بہادر در خوشنک کشتند
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	بعد از حال نواب احمد علی خان بہادر
طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	پس ہم خود بحسن تدبیر حقوق
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	خویش در پیشکاه کورنٹ
طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	طاب شراہ	بر بہوت رسانید و حکم ان این
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	ریاست کردیدند و است





نام	نژاد	دین	زبان	تاریخ	کیفیت
خانان و بیگانه	آذربایجان	دین اسلام	زبان فارسی	سال ۱۰۰۰	زیب و زینتی ناز و بخشید و فوج ارسل فوج سرکار امیر بزی آرستند و حکما را همچنان پیراستند ریاست را رونق تا مشهور لشکر ملک را بنای خوب نهادند با جسد به کنجیای و حکمت تنهای و فطانت و متکا مدت حیات بسر بردند
علاءالدین	ایران	دین اسلام	زبان فارسی	سال ۱۰۰۰	بعد از تحال پدر بزرگوار بر سرند سروری حکم و فرمان ورونق ریاست را از چاه بود افزودند در شکست خیز یکبار و شصت و نه چاه هفت عید و بی هم خاکست و شش و هم تخت طاهر آباد و مطیع نظر داشتند و قهر و شاه بی از آنجا بد کرد و دوازده سال اینها ملک بی یک یک بیست و شش و پانصد و سه با حیات یوانی و نو جلدی ملک بیست و شش و تنهای آن شد و خطابند و دوازده و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش میرموند و چاه و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش





اذکر سر ایا سپهر و رعایا جناب علی القاب حاجی حرمین شریفین از روضه مطهره
شهنشاه خاقانین جناب نواب کلب علیخان صاحب بجا و شیر قسیم
فرزند و پندیر دولت اکبرین لا و رعایا طایفه اعلای ستاره مندام ملکم و قیام
ولادت با سعادت صباح روز یکشنبه بستم پنجمه سال بخیر اردو و صد پنجاه و پنج بقیه نور دوم اپریل سال
و شصت و پنج عیسوی است چنان اعراف شریف سی سال و یازده و چهار یوم سپری شد نمینکه حضرت فردوس
نواب محمد یوسف علیخان صاحب از طب شرع پدید عاقل قدر آن هر سپهر ریاست مداری حجت آید و
بست چهارم ذیقعد سال بخیر اردو و صد و شش و یک بجزی مطابق بست و یکم اپریل سال بخیر اردو
و شصت و پنج عیسوی روز آدینه بعد از برود ساد و فرمان فرامانی و مسکن گمانی جلوس فرمودند در سال بخیر
دو صد و شش و دو و نه بجزی شوق ادای فریضه حج در دل فیض منزل جاکر است بست دوم ماه مبارک
رمضان نخست لشکر کوچ بست و سوم ماه مذکور حرکتی بنشین با چند ارکان دولت حکم نهضت افروختند
با عزاز و اگر امیکه از سلاطین بجزی است و زیارت شرف کرد و بید ششم محرم سال بخیر اردو و صد و
سجری باز اتفاق در و دو مسعود در و از ایام افتاد اعراف شریف سال چهل و ششم و سی و شش سال شانزدهم
نه صد و چهل و پنج میل کسری را از بادش برنج زیر حکم عالی است و تعداد مردم حسب مردم شماری سال
بخیر اردو و شصت و دو عیسوی پنج لک و متقار و هزار و چارست و اختیارات قتل قصاص و دیوانه
و فوج جاری کاخ حقه حاصل با بکله در حضرت کمال ابو سالی شریف غلب بوده اند و کالات آخر
افزوده چنانچه محصول غله را معاف فرمودند و بنای زکوة اموال نهادند و محاربه روم در وین کاپی
بجز و حاکم قسطنطنیه عطا فرمودند و در آرایش شهر و انشاء عمارت بر حلقه بن مان رویان گرفتاری اند





و اهل کمال مطهره کرد و آورد آمد و شبانه روز توجّه عالی برین کار بند دل می ماند اگر علوم مستزاد و غیر مستزاد و مستقام
کلی دست داده و کاه کاهی بشعر نثر کر آینه مایه است سه مجموعه نثر در فارسی یکی تراجم دوم قیدیل حرم
سوم مجموعه خسروی و یک در ریخته موسوم به بلبل غنچه پنج و چهار دیوان در ریخته یکی نشید خسروانی و دوم و پنج
خاقانی سوم و ده انتخاب چهارم توفیق سخن و یک دیوان فارسی هجری تبلیغ فرخی از ساجه افکار که کتاب است
ایزد و عالی و تقدس باغ اقبال همچون لؤلؤ روی عدیه انشال و مرشد زاده کاسکار خواجه شمس الدین علی خان

سر ایا اجمال را و اما از صد مئه خزان مومن و صون اراد و پاسبی و آله الهی

تایخ منشی مظفر علیخان بهجا

ز طبع شاد چو عیان شد تجلی معنی	ز طو حضرت موسی بشوق دید آید
اسیر مصرع و تایخ طبع و دیوان است	بدر زمین سخن آسمان پدید آید

۱۳۹۶

تایخ منشی محمد امیر حسین میر

دیوان خدیو و ادب رس شد مطبوع	خوش تافته از بهج بیان شمس فیوض
مقسم در مصرعی و دو تایخ منیر	اشعار حسد و اند جان شمس فیوض

۱۳۹۶

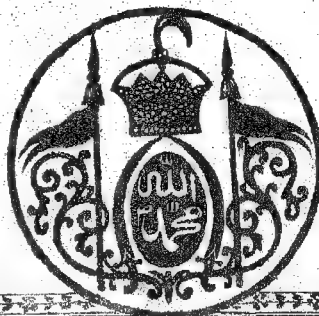
تایخ منشی صابر حسین صبا

چون کلام شد حسد و آگاه	مکنت شمع حرم نور صبر
سال طبعش صبا خجسته بخت	سخن جهان نواز و جهان پرور

۱۳۹۶

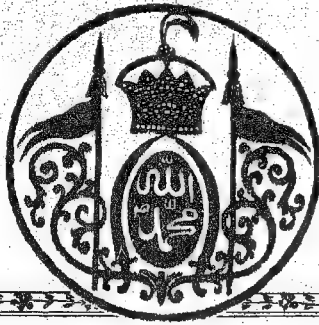
تایخ ترتیب دیوان انوشیروان پیرشاد صبا





مردم بهترتی است ملک و ما	مردمان ده را به پور کز قباش
شد مشرق آفتاب سنی شش	ترقیب نمود تازه دیوان لطیف
تاریخ عبد القادر خان و	
زنی منکر نواب عالم پناه	بملک سخن ریخت لعل کمر
نی سال تاریخ آن نظم شاه	چو مطبوع کردید و آفت نوشت
تاریخ محمد زمان خان بسمل	
که دارد برو رشک نظم نظامی	چو شطرنج دیوان خان نظام
کلام محمد تاب شاه کرایه	رفت و چنین سال آن ملک بسمل
تاریخ محمد احمد خلف قشای میر محمد	
که باب فیض او عالم پناه است	چو شطرنج دیوان خدیوی
کمر ریزی ملک پادشاه است	قتل این مصرع ساش رقت زد
تاریخ محمد فصیح الزمان خان کوچک	
چون مرد ملک بدیده اهل محب نمود	در ملک پارس رفت کلام خدیوند
معنی و لفظ شیفته حسن هم نمود	مطبوع کشت چشم و دل روکار
تا بن هر اوج فصاحت می نمود	تاریخ طبع آن تلم منکر منیر
تاریخ قشای میر محمد میر	
شمسی عجیبی اندر دخت از شعاعه بانیها	در خنجر منی سلطان سخن آرا





آن شمع بود دیوان آن شعله بود مضمون
از سنده بایران شد و ز پارس بهند آمد
در پارس مملکتی نظم زبان دانی
مطبوع شد و کفتم تاریخ امیر آنا

پیدا است ز لعلش رنگ همه دانیها
هر ملک معطر گشت از طهر فشانها
در سندی جوشد زین جبر و اینها
چون مندرجیم نازید از شونج بیانها

خاتمه المطبع

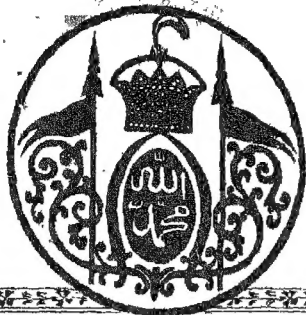
خدا یاری کدارش بنده ظلوم و جهول شکسته است راه حمر تو نتواند برید معذور
بنی البرابا دست نیروی کارش این هیچکاره بوالفضل خسته است در غرغخت تو و سبک
عبارت نیارد کشید مجبورش شمار دور که در جمالی صورت است و نه نقش نفت و سالت پنا
بر کنی شست از تنگ ناخسی می میرم و در زندان غم اسیرم لاجرم بر سر و راضفیه اسیر
افیا و آل پاکش و اصحاب جلالت لاکش درود و سلام می فرستم تاجیر نقصان نماید و طلافی
ما فات من بعد صلوات الله البروف الرحیم علی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب خاتم النبیین
و سید المرسلین و امام المتقین رحمة الله علیهم و سلام علیه و علی آله و اصحابه اولاده و ذریه الطیبین الطاهرين
و علی ازواجه الطاهرات ائمهات المؤمنین مادامت السموات و الارضین اما بعد سماعه که که داودی نعم
من کوش کند و با صره کجا که مایون رقم من بحر سسته خوشنیتن را خواوش مرجانیک آدی ای ساج
شیند فی سست و خوش رسیدی ای با صره دیدنی که شاه و ارای فلک تخت فرید و پایا بکنند رنجبت
جشید و تنگاه قدر قدرت خدا صولت کیوان رفعت شتری سیرت بهرام طوط خورشید شکست
نامید بحبت عطار و طفت و طاعت سبیل سبیل بقرآن نامداری عظیم الشان عسکر مکاری محلی القاب عالیجات





حاجی حسین شیرین زار و وزیر و خطیب و شمشاد خاقتن نواب کلب علیخان صاحب
مشیر قیصر و فرزند و پذیر دولت انگلیس و دلاور اعظم طبقه اعلای تبار هستند
شهریار عدلت و ستور و الی دارالریاسته مصطفی کبا و عرف را سپور لازال مستقر اعلی السع
و الاجلاله و مستبدانی امرالامان و الایالات با وصف او ای فرائض ملت و اشتغال به جهات ملک
در علم و فن کوی سبقت از دو فزون سلف و خلف ربودند و یقین تحقیق و تدقیق از سائر
علوم مختلفه و فنون متنوعه پیوند خاصه چون بزم سخن آراستند انوری دیگر شمع دعوی حقیر و
واوری سپند گردان در تار شک و حسد سوخت شایده غایم دیوان تاج فرخی است
که در بچی زبان است و قالب سخنوری را روان سخن اسرار است و مطلع انوار کان حصانت
و جان بلاغت مصالحت مصالح ابواب انجان باشد و اشعارش بر شعری ترکی زمان
لفظش دل می باید و معنیش روح می زنداید کلاسیست معجز نظام که تقریر و تفسیرش را سان
حکیم الهی در خور و تخریر و تصنیفش قلم از شایع شکل طور سزاوارتر المختصر سرگاد انشایش انجام
رسید و املاش روی فرجام دید بواسطه دولت فخره انگلیس به مستقر اخلاق طهران بسیر آمدن
روزگار سر حلقه شعری دور وادار ادیب تحریر لیبید حیدم النظیر منظره انوار عظمت مصداق
صاحد ذروه معانی و مناقب عاریج رتبه مفاخر و مناصب جناب مستطاب عالیجاه تعجب
السخا فاقان مؤتمن اساطان سیر از محمد تقی خان سپهر خاص ملقب به لسان الملک مستوفی
دیوان سایون اعلی سلطنت ایران ضاعف اسد تعالی کماله وادام علی الانام غلام باستان
چند بجز فستاده شد و بنای رویش نموده و مقارن اوان مزبور کراچی نشین گیاره روزه





آغا محمد علی شیرازی شایسته شال یافتند و بدان صوب شتافتند عالیجاه میرزا اس
و و صولش به جهت کثرت برافراشته ریایات شاهی بر نه و زنده نور الهی پس
و تاجداران به پناه خسروان و سپه یاران و داور دوران ملک الملوک ایران و تورا
صاحبقران السلطان السلطان السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ناصرالدین شاه پادشاه قاجار شهنشاه تمام ممالک محروسه ایران لایزال ریایات
اسماک و آیات شومعه مکتوبه علی صفیات الواح الاطلاق ادر سفر بودند و وسطا لعتان
دائرة دولت سلطانی را بر جمع مستقر اخلاق افتاد اهازت مطاعه فریضک آوردند
و بعضی از مواضع محو و اشباقی بکار برده تفریطی در اکثر ثبت کردند و فحاست نصایب
نکاشتنده و سپس با قصیده و ناسه و ناسه و قطعه و جواب نامه اعلی حضرت خدیو کمها
بالطف الابدی عله و اجری بالفیض السرمی فی جبار لفظه و الا بهت فکله بمفارت
مجد صالح بیک یکی از نظر کردگان عین عنایت خویش بمپای بند پایه آغا محمد علی ش
مزاران نزار شکر آفرید کارنمان و آشکار که دناه و بجه سال بخزار و دوه صد و نو
ذیل قصیده و قطعه و تقریظ عالیجاه میرزا لسان الملک تصنیف غلامی طراز چلین که شش
کاشعنا فی النفاذ مخاضه تصاند و چون بهجت عنونگی فی دست پسین شرح احوال بن یاسه
وافی به تصحیح و تشبیه لازم خاص بارگاه عرش اشتباه نشی امیر احمد آیت الله صلح علی
مصطفی آباد عرف را بهر کلی سلب طبع پوشیده و چشم مجنون صفقان وادی سخن خرا
و در پای سوره و سرور بر روی نمکسازان شود



CALL No. { ۸۹۱۵۵۱۳۴ } ACC. No. ۶۲۱
 AUTHOR ۳۵
 TITLE تاج فرخی

۸۹۱۵۵۱۳۴

۸۹۱۵۵۱۳۴

۶۲۱

تاج فرخی

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

